



عصر عمل

۱

فهرست

۱	مقدمه
۴	یادی از ولادیمیر ایلیچ ، حماسه آفرین تاریخ
۵	گفتگو با رفیق لنین
۹	ما یا کوفسکی
۲۵	استالین
۲۷	در باره لنین
۱۹ بهمن	۱۹ بهمن
۲۷	بیانیه سازمان چریکهای فدائی خلق به مناسبت سالگرد
۴۰	آغاز جنبش مسلحانه در ایران
۵۳	سعيد سلطانپور
۵۵	انوشه
۵۶	بهار ۵۱
۷۳	پیام به شاعران وطنم
۷۹	اندیشه چه گوارا
۸۳	جنگ چریکی
۱۰۶	اشاره
۱۰۹	فرانس فانون در چند کلمه
۱۱۷	الجزایر
۱۱۸	ادبیات کودکان
۱۲۲	شهریه
۱۳۴	حریق
۱۴۱	مرگ يك هنرمند قهرمان
	ونزوئلا : تمدن طلای سیاه
	جنبش دهقانی صومالی قاسم (آذربایجان) . چریکهای فدائی
	جنبش رازلیق

معمولاً رسم برای نیست هنر دریای که به وجود می آید در اولین شماره و خود را اعلام می کند که طی مقدمه یا سرمقاله ای هدف خود را مشخص کند، راه و روش خود را نشان بدهد. و غالباً ساقطانه مشاهده شده است که "سرمقاله" ها با باقی مقاله ها، "مقدمه" ها با موخره ها نه تنها در رد و خط موازی، بلکه حتی گاهی اوقات در رد و جهت مخالف هم حرکت میکنند. هدف در لایه های مشاجرات قلبی بی ثمر، الگو - ساز و پیاوردسته بند بها کم میشود؛ و گاهی اوقات حتی کار به آنجا میکند که استراتژی با تاکتیک قاطعی شده، بدترین که با هم عوض گرفته میشود. در اینجا دیگر مبارزه با دشمن اصلی هدف نیست، "هدف" در این خلاصه میشود که با تمام قدرت با کسانی مبارزه شود که مانند این رفقا فکر نمیکنند، زیرا اینان خود خواهانه معتقد شده اند که مظهر حقیقت، تمام حقیقت هستند. از همین نقطه است که "راه و روش" به بیراهه کشانده میشود. شاید اینان مبارزات قلبی بعضی از رهبران بزرگ جنبش کمونیستی جهانی را بطور انتزاعی مورد تقلید قرار میدهند، بی آنکه به اصول مورد احترام، آن رهبران توجه داشته باشند که: "مسائل مشخص را باید با تمام جنبه های مشخص آن مورد توجه قرار داد".

برای اینکه نظر خود را روشن تر بیان کنیم به نقل قولی از رفیق میگوئل هانریکز - MIGUEL HENRIQUEZ، در بیوگرافی "جنبش چپ انقلابی" - سیاسی (M.I.R.) می پردازیم. این عبارت پس از حادثه دوم دسامبر ۱۹۷۰ در دانشگاه شهر "کونسپسیون" (پس از برخورد مسلحانه بین دانشجویان طرفدار "میسر" و "جوانان کمونیست" که منجر به کشته شدن یک دانشجوی "میسر" گردید) بیان شده است:

"سیاستی که باید در تمام زمینه ها و در کلیه جنبه ها مورد توجه دقیق قرار گیرد عبارتست از پاسخ دادن به این نیاز: بدور هم جمع کردن تمام نیروها (ی تودهای) و ضربه زدن به دشمن اصلی. به این دلیل، اتحاد تمام نیروها برای مقابله با دشمن، یک امر حیاتی و شمار ضروری. چنین سیاستی باید اختلافاتی که نیروهای مختلف چپ را از هم جدا میکنند، تا حد رجسه در هم اهمیت عقب بزنند.

در درجه اول اهمیت قرار دارد. مبارزه از طرف پاره ای از احزاب و گروهها چسب
 با احزاب و گروههای چپ دیگر، متاسفانه همیشه قلی نیست و هرگاه فرصت
 دست دهد تفنگی هم میشود. ما بویژه در امریکای لاتین بکرات شاهد مسازرات
 سلحانه کمونیستهای سنتی، مائوئیست ها و تروتسکیست ها با سایر گروهها و
 سازمانهای انقلابی که "ایست" ها را بدنبال خود یدک نمیکشند، بوده ایم. این
 رفتاری که مبارزه سلحانه را "کلا" یا "تقریباً" قبول ندارند، متاسفانه یده شده است
 که در اسلحه کشیدن نه بطرف دشمن اصلی بلکه بطرف کسانی که بخود اجازه
 دارند. که نسبت به صداقت آنان و صحت خط مشی شان مشکوک شوند، تردیدی
 بخود راه ندارند و باید...

بهر تقدیر، ما در نشریه خود می کوشیم که در مشاجرات سترون قلی آلوده نشویم. زیرا
 که اعتقاد داریم در مرحله کنونی مبارزه خلق ما، در تحلیل نهائی، تنها برنده این
 مشاجرات بی ثمر، دشمن است و نه کسانی که گمان می برند از حقیقت دفاع میکنند.
 این خود خواهی در مان نیست که گمان بریم نمایشگر حقیقت، تمام حقیقت هستیم زیرا
 که عمیقاً به این اصل لنینیستی اعتقاد داریم که: "حقیقت مجرد وجود ندارد، حقیقت همیشه مشخص است".

در اشاره به تناقض بین مقدمه ها و موخره ها، سرمقاله حارباتی مقاله ها، گویند
 گروه یارسته خاصی در نظر نبود؛ بلکه هدفمان از پیش کشیدن آن خصوصاً بیان این
 نش، بود: ما در اولین شماره مجله خود قصد این را نداریم که درباره هدف و آرمان
 خود و راه و روش خود قلمفرسایی کنیم. بهمان دلیل ساره که: فکر میکنیم مطالب این
 شماره (مانند مطالب شماره های آینده) گویاتر از هر مقدمه و سرمقاله ای می تواند
 هدف ما را نشان دهد و راه و روش ما را مشخص کند.

دیگر اینکه، چون ادعای این را نداریم که نمایشگر حقیقت، تمام حقیقت هستیم؛ از این
 نظر اگر گوشه هائی از حقیقت را در بین گروهها و دسته های دیگر شاهد کنیم - ولو
 اینکه با خط مشی مبارزه شان موافقت نداشته باشیم - در برجسته کردن و نشان
 دادن آنها تردید نخواهیم کرد. البته این حق را برای خود محفوظ میداریم
 - همانطوریکه این حق را برای دیگران نیز قائلیم - که از خطوط انحرافی و از انحراف
 نادرست آنان صادقانه انتقاد کنیم، همانطوریکه انتقاد صادقانه سازنده دیگران
 را بجان می پذیریم.

ما که با رژیم سرکوب و اختناق فعلی ایران مبارزه میکنیم، رژیمی که بخاطر حفظ منافع
 یغماگران اعاش و بخاطر ماهیت ارتجاعی اش میکوشد هرگونه صدای اعتراضی را بزنند،

شکجه و اعدام خفه کند و تحمل شنیدن کمترین انتقادی را ندارد، رژیم کمطبیوعات
 و رادیکالیزم مبتذل و چندش آورش از روغ، قلب حقیقت، فریب، نوک صفتی و
 جاپلوسی انباشته است؛ رژیم که با فرهنگ استعمار ایش عالمانه و عامدانه و بانام
 قدرت در صد، تغریب فکر و جسم نسل جوان در مرحله اول و سایر اقتدار و طبقات
 اجتماع در مرحله ثانویست. ماکه میخواستیم با چنین رژیم غارتگری مبارزه کنیم
 که زالوار خون ملتی را میبکشد؛ ماکه بخاطر امحاء استعمار انسان از انسان و برای
 ساختن اجتماعی سالم، فرهنگی سازنده و انسانی نو تلاش می نمودیم. باید مبارزه
 را اول از خود شروع کنیم. قدری فروتن باشیم و از معرفی خود بعنوان تنها حقیقت
 موجود، تنها حقیقت ممکن، تنها حقیقت مطلق خودداری کنیم؛ وگرنه بخود و دیگران
 در روغ گفته ایم. از آموزگار بزرگ مبارزات خلقی امروز: از خلق ویتنام درس بگیریم.
 ما بنوبه خود هرگز ادعا نداریم که مرتکب اشتباه نمیشویم، زیرا فقط کسانی که با فکر
 قالبی پایه قالب افکار رویه در گم هائی چسبند، تن بخطر نمیدهند، اهل جستجو
 و کاوش نیستند، نه هنر گرای و فرصت طلبند ممکنست چنین ادعائی داشته باشند.
 بقول جریکهای فدائی خلق: کسیکه دست بعمل نمیزند طبیعی است که اشتباه
 نکند. مبارزه یعنی زمین خوردن، از جا بلند شدن، شکست، پیروزی، شکست
 و سرانجام مسلما پیروزی... مبارزه یعنی رودخانه خروشان، نه برکه و نه حتی
 دریاچه آرام. مبارزه یعنی حرکت، نه سکون؛ حرکت در زمان و با زمان. اساسا
 الهام گرفتن از محتوای انقلابهای بزرگ شوروی، چین و (با اجازه بزرگترها) کوبا
 و نیز اوراق درخشانی که مبارزات خلقهای سه قاره در دهه اخیر به کنجینه مبارزات
 توده ای گذشته افزوده اند، میگوئیم که بخود و دیگران در روغ ننویسیم. و در این راه
 به یاری و همکاری تمام بیداران داخل و خارج کشور... با حد اقلی که با رژیم فاسد،
 مستکرم و سرکوب کننده فعلی صارتانه مبارزه کنند (و این مبارزه برایشان هدف باشد
 نه وسیله و نه سرزمین) و بخواهند که دستهای خونین امپریالیسم و نوکران محلی اش
 را از سرزمین و ملت ما قطع کنند - نیازمندیم.

کسانی که در مبارزه با رژیم فاسد و مستکرم و سرکوب کننده
 به یاری و همکاری تمام بیداران داخل و خارج کشور... با حد اقلی که با رژیم فاسد،
 مستکرم و سرکوب کننده فعلی صارتانه مبارزه کنند (و این مبارزه برایشان هدف باشد
 نه وسیله و نه سرزمین) و بخواهند که دستهای خونین امپریالیسم و نوکران محلی اش
 را از سرزمین و ملت ما قطع کنند - نیازمندیم.

یادی از ولادیمیر ایلیچ ، حماسه آفرین تاریخ

برای یادبود پنجاهمین سالگرد مرگ لنین ، شعری از
"مایاکوفسکی" را ترجمه ؛ و خاطراتی از "استالین"
را انتخاب کرده ایم .

خاطرات استالین را از روی مقدمه جلد اول (کتاب
اول) ترجمه فارسی منتخبات آثار لنین - تحت عنوان
"آثار منتخبه لنین" .. دو جلد (در چهار کتاب) . ادار
نشریات بزبان خارجی . مسکو . ۱۹۵۰ - نقل می کنیم .

شعر زیبا و درخشانی را که میخوانید ، مایاکوفسکی ، پنجسال بعد از
مرگ لنین سروده است . گزارش شاعر نیست برای رفیق لنین . شاعری در
اطاق خود ، تنها ، در مقابل عکس لنین "بر روی دیوار سفید" ایستاده
است و دارد گزارش میدهد : از "کثافت ها و حماقت ها" شکوه می
کند ، از "بوروکراتهای چکمه لیس فرقه ساز دایم الخمر" به رفیق لنین
شکایت میکند ، و فریاد میکند :

" ما

از دندان نهان دانه ها و از خود دفاع کردنها

زله شد مایم"

شاعری که یکسال بعد از این "گزارش" خودکشی میکند . با مزه است که
در سال ۱۹۳۶ ، شش سال پس از خودکشی "مایاکوفسکی" ، استالین طی
اعلامیه ای او را "بهترین شاعر عصر شوروی" لقب میدهد . چه فایده ! هنوز
مایاکوفسکی ها ، در اطاقهای خلوت خود ، در اردوگاه های کار اجباری ،
با رفیق لنین درد دل میکردند و برای او "گزارش" تهیه میکردند

گفتگو با رفیق لنین

ماجرای هاروسوانی هائی تلسبار شده ،

جنجالی از وقایع و اتفاقات

روز محوی شود ،

بنحو نامحسوس به تیغی می گراید ؛

ما روشن در اتاق هستیم ،

من

و لنین :

عکس بروی دیوار سفید .

در هانز باز

برای ایراد نطقی پر شور ،

بوس

سبیل

شق و سیخ شده ،

در چین های پیشانی

شباب آلود ،

انسانی ،

زیر پیشانی عظیم

اندیشه ای عظیم .

در مقام ابداء

بی تردید

جمعیت ها روزه میروند .

جنگلی از پرچم ها . . .

دست لنین دشمنی از

ملفزاری از بازوها . . . استالین

مشغول از نشاط ،

دست لنین از بازوها

از جابیم بلند شده ام .

دست لنین از بازوها

آدم دلش می خواهد

دست لنین از بازوها

راه هرود

دست لنین از بازوها

در روز بهر مستند

دست لنین از بازوها

حساب پیش می دهد .

رفیق لنین

دست لنین

گزارشی برای شما تهیه کرده ام رفیق لنین

نه از روی انجام وظیفه

دست لنین از بازوها

بلکه از صمیم قلب

دست لنین از بازوها

رفیق لنین ،

این تاراجی

دست لنین از بازوها

انجام خواهد شد

دست لنین از بازوها

و در حال انجام شدن است

دست لنین از بازوها

ما بنوایمان و برهنگان را

دست لنین از بازوها

روشن خواهیم کرد و لباس خواهیم پوشاند .

دست لنین از بازوها

استخراج

دست لنین از بازوها

مواد معدنی و زغال

دست لنین از بازوها

گزارش تهیه می کنند . . .

افزایش می یابد . . .

ولی در کنار آن

البته هنوز

بسیاری از کثافت ها و حماقت ها به چشم می خورد .

ما

از ندان نشان ندادنها و از خود دفاع کردنها

زده شده ایم .

خیالی ها

در فضیلت شما

عقلشان را از دست داده اند .

همه نوع موجودات حقیر و بی مقدار

خاک ما را

لگد کوب می کنند

و آنرا احاطه می کنند .

نمی توان

همه آنها را

شماره کرد

با نام برد :

نواری طولانی

از پست طینتان

که می کشید می کشد .

کولاک - ها

پروکرات های

چکه لیس

فرقه ساز

دائم الخمر

اینها

سینه

شق شده از اهرم مسئولیت ها

پوشیده از نشان هارا

مغرورانه بادی کنند ...

قد رسل

ما

همه شان را مات خواهیم کرد

ولی

اینکار

بحدود هشتتانی دشوار خواهد بود

رفیق لنین

در کارخانه های دود آلود

در مزارع

پوشیده

از برف

در روسیه تزاری و قبل از اشتراکی کردن مزارع در شهری روستائی شریفتند را کولاک
(Koulak) می نامیدند . م

که باد و این استعجاب و شوق با شوق و اشتیاق کرد و این
جمله را در نظر داشته ایم این جمله را در نظر داشته ایم
و گندم
این قلب شما
و نام شصت و هفت
که ما را از ارمی کند
نفس بکنیم
مبارزه کنیم
ماجرای و رسوائی هائی تلخ باشد
جنجالی از وقایع و اتفاقات
روز محو می شود
بنام محسوس به تیرگی می گراید

ما روشن در افاق هستیم
من
ولین
عکس بر روی دیوار سفید
۱۹۲۹ سال ما که در کشور

ترجمه سیاه از آره
عکس بر روی دیوار سفید

و اکنون نطقی از استالین را نقل می‌کنیم که در اینجا سال قبل (چند روز پس از درگذشت لنین) ایراد کرد، این نطق حاوی خطرات جالبی است از لنین و شخصیت ممتاز او.

این انتخاب، بخاطر وجود نام استالین، ممکنست عده‌ای را خشنود، یا متعجب و یا خشمگین کند. ما در این انتخاب، خشنود، یا متعجب و خشمگین کردن این عده را در نظر نداشته ایم؛ زیرا که بحث بر سر استالین، رد یا قبول او نیست. قصد همراهی با کسانی نیست که تا دیروز او را تکفیر می‌کردند، و امروز برای کوبیدن دشمن امروزی، دشمن دیروزی را تحسین و تمجید می‌کنند. قصد ضدیت با کسانی نیست که بخاطر کجروی‌ها و لغزش‌های بزرگ او، خدمات او را به جنبش کمونیسم ندیده می‌گیرند؛ و یا کوبیدن او و تکرار بیش از حد اصطلاح "استالینیزم"، در تحلیل نهائی، به امپریالیسم و ارتجاع رد کوبیدن مارکسیسم - لنینیسم (و نه استالینیزم) یاری می‌دهند. قصد مسازی با کسانی نیست که تا دیروز سنگ "پیشوای کبیر خلقها" را به سینه می‌زدند، و امروز بخاطر خصلت کفوری میستی خود، نعل وارونه

نه ، مادر این انتخاب ، خشنود یا متعجب و یا خشمگین کردن این عده را در نظر نداشته ایم ؛ به این دلیل خیلی ساده : ابداً بحث بر سر استالین ، تکریم یا تکفیر او ، رد یا قبول او نیست . بحث بر سر این نیست که باید از کارهای خوب و بدش هر دو بجای خود یاد کرد ؛ یا باید تصویر او را در کنار تصاویر مارکس ، انگلس ، لنین و مائو گذاشت ؛ یا باید بجای تصاویر او و مائو ، تصویر تروتسکی را در کنار تصاویر مارکس و انگلس لنین قرار داد ؛ و یا باید نام او اصلاً از صفحات تاریخ محو شود . بحث بر سر این هم نیست که او بیشتر خدمت کرد یا خیانت ، یا هم خدمت کرد و هم خیانت ، یا اصلاً خدمت نکرد ، و یا اصلاً خیانت نکرد . . .

مادر این انتخاب ، خشنود یا متعجب و یا خشمگین کردن این عده را در نظر نداشته ایم ؛ به این دلیل خیلی ساده : اصلاً بحث بر سر استالین نیست !

هدف فقط یاری از لنین و بزرگداشت خاطره اوست . اگر بد بختی از رویارویی بار ، لا اقل این خوشبختی وجود دارد که هیچیک از این عده خشنود یا متعجب و یا خشمگین ، درباره عظمت شخصیت و ارزش مقام او و خدمات عظیم و توصیف ناپذیرش به عالم بشریت و خلقهای محروم جهان تردیدی ندارند .

نامش عزیزتر ، خاطره اش شکوفان تر باد !

در بارهٔ لنین

نطق در شب نشینی دانشجویان کرملن

مورخه ۲۸ ژانویه ۱۹۲۴

رفقا! بمن گفتند که شما برای یاد بود لنین اینجا مجلس شب نشینی ترتیب داده اید، و من هم بعنوان یکی از سخنرانان باین شب نشینی دعوت شده‌ام. من تصور میکنم که لزومی بایراد يك گزارش مرتبط در بارهٔ فعالیت لنین نباشد. بعقیدهٔ من بهتر است به اطلاع يك سلسله از حقایق که مشخص بعضی خصوصیات لنین بمتابه يك انسان و يك رجل سیاسی است اکتفا گردد. شاید بین این حقایق يك ارتباط درونی هم موجود نباشد، ولی برای اینکه تصویری کلی در بارهٔ لنین بدست آید، این امر نمیتواند اهمیت قطعی داشته باشد. بهر حال من در این مورد بیش از آنچه که فوقاً وعده کردم امکان ندارم برای شما چیزی بگویم.

عقاب کوهی

برای اولین بار من در سال ۱۹۰۳ با لنین آشنا شدم. صحیح است که این آشنائی حضوری نبود بلکه غیابی و از طریق مکاتبه بود. ولی تاثیر آن در من بقدری عمیق بود که طی تمام مدت کار در حزب تحت تاثیر آن قرار داشتم. آنموقع من در تبعیدگاه سیری بسر میبردم. آشنائی با فعالیت انقلابی لنین از اواخر سالهای

نود و مخصوصاً بعد از سال ۱۹۰۱، یعنی پس از انتشار «ایسکرا» ■ ایمان مرا راسخ کرد باینکه در وجود لنین ما با يك شخصیت فوق العاده‌ای سر و کار داریم. او آن‌وقت در نظر من يك رهبر عادی حزب نبود بلکه موجد واقعی آن بود، زیرا تنها او بود که به ماهیت داخلی و احتیاجات آنی حزب مایی برده بود. وقتی من او را با سایر رهبران حزبان مقایسه میکردم، همیشه بعین می‌دیدم که هم‌زمان لنین - پلخانف، مارتف، آکلرود و سایرین - يك سر و گردن از لنین پائین‌ترند و لنین در مقایسه با آنها تنها یکی از رهبران نبوده بلکه رهبریت از طراز عالی، عقابی است کوهی که در مبارزه ترس بخود راه نداده با کمال شجاعت حزب را از راههای اکتشاف نشده جنبش انقلابی روس بجلو هدایت مینماید. این تاثیر باندازه‌ای در روح من عمیقاً رسوخ کرده بود که لازم دانستم در این باره نامه‌ای بیکی از دوستان نزدیک خود که آنوقت در مهاجرت بسر می‌برد نوشته نظریه او را استفسار کنم. پس از چندی، موقعیکه به سیبری تبعید شده بودم و - این در پایان سال ۱۹۰۳ بود - پاسخی پر نشاط از دوستم و نامه‌ای ساده ولی پر معنی از لنین در یافت کردم که بطوریکه معلوم شد دوست من ویرا از مضمون نامه آگاه ساخته بود. نامه لنین چندان مفصل نبود ولی حاوی انتقادات شجاعانه و بی‌باکانه‌ای از طرز کار حزب ما بود و با اختصار و روشنی شگرفی تمام نقشه کارهای حزبی را در آینده نزدیک تشریح میکرد. فقط لنین بود که میتواند در باره پیچیده‌ترین قضایا این‌طور ساده و صریح، موجز و شجاعانه چیز بنویسد - بطوریکه از هر جمله آن بجای حرف آتش بیارد. این نامه کوچک ساده و شجاعانه بیش از پیش بر من معزز ساخت که لنین عقاب کوهی حزب ما است. نمیتوانم خود را غمو کنم از اینکه این نامه لنین را من مانند بسیاری از نامه‌های دیگر، بنابر معمول کارمندان مخفی قدیمی حزب طعمه آتش

نمودم.
از این هنگام اشنائی من با لنین آغاز شد.

فروتنی

من با لنین اولین بار در ماه دسامبر سال ۱۹۰۵ در کنفرانس بلشویکها در تامرفرس (در فنلاند) ملاقات کردم. من امیلوار بودم عقاب کومی حزب مان را بشکل مردی بزرگ ببینم که نه فقط از نقطه نظر سیاسی بلکه، اگر حقیقت را بخواهید، از لحاظ جسمانی هم بزرگ باشد، زیرا لنین در تصور من مانند مردی عظیم، خوش اندام و با وقار نقش بسته بود. چقدر حیرت کردم وقتی که يك فرد كاملاً معمولی باقامتی کوتاهتر از متوسط دیدم که بهیچوجه، مطلقاً بهیچوجه، با يك انسان فانی معمولی فرق نداشت...

مرسومست که يك «رجل بزرگ» معمولاً باید دیر در جلسه حاضر شود تا اعضای جلسه با بی قراری فوق العاده منتظر ظهور او باشند و ضمناً قبل از ظاهر گشتن يك «رجل بزرگ» اعضاء جلسه يكديگر را متوجه میازند: «میس... ساکت... دارد میاید». این تشریفات بنظر من زائد نی آمده، زیرا دارای تأثیری خوش است و حس احترام ایجاد میکند. چقدر حیرت کردم وقتی که دانستم لنین قبل از نمایندگان در جلسه حاضر شده در گوشه‌ای از سالن جای گرفته است و ساده‌ترین وجهی مشغول گفت و شنود کاملاً معمولی با هادی ترین نمایندگان کنفرانس است. از شما چه پنهان، این امر در آنوقع بنظر من يك نوع تخطی از بعضی قواعد آمد.

فقط بعداً فهمیدم که این سادگی و فروتنی لنین، این اهتمام در نا مشهود ماندن و یا بهر حال زیاد جلب نظر نکردن و مقام

عالی خود را بچشم نکشیدن، - خصلتی است که یکی از قویترین جنبه‌های لنین بمثابة يك رهبر نوین برای توده‌های نوین، توده‌های ساده و معمولی زرفترین طبقات «زیرین» بشر می باشد.

قدرت منطق

دو نطقی که لنین تحت عنوان: در باره اوضاع جاری و مسئله ارضی در این جلسه ایراد کرد بسیار جالب توجه بود، متأسفانه این دو-نطق باقی نمانده است. این‌ها نطق‌های الهام بخشی بود که تمام اعضاء کنفرانس را بشور و هیجان آورد. نیروی فوق‌العاده اقناع، سادگی و صراحت استدلال، عبارات کوتاه و مفهوم برای همه، فقدان تظاهر، فقدان ژست‌های سرگیجه آور و عبارات پر طعنه‌ا‌ق که برای تاثیر در حضار بکار میرود، - همه اینها نکاتی بود که نطق لنین را از نطق‌های سخنرانان معمولی «پارلمانی» بطور مثبت متمایز می‌ساخت.

ولی آنچه در آنوقت مرا شیفته لنین کرد این جنبه نطق‌های او نبود. مرا آن نیروی غیر قابل مقاومت منطق نطق‌های لنین شیفته کرد که گرچه کمی خشک است ولی در عوض مستمعین را عمیقاً تسخیر و بتدریج مسحور میکند و سپس بدون بااصطلاح کم و کسر همه را مقهور خود می‌سازد. من گفتهای عدد زیادی از نمایندگان را در آنموقع بخاطر دارم که می‌گفتند: «منطق نطق‌های لنین يك

نوع چنگال نیرومندی است که از هر طرف تو را مانند گازانبیری در بر میگیرد و تو را یا رای خلاصی از آغوشش نیست؛ یا تسلیم شو، یا برای شکست قطعی آماده باش».

من تصور میکنم که این خصوصیت در نطق‌های لنین قویترین جنبه فن سخنوری او باشد.

ندبه و زاری نکردن

بار دوم من لنین را در سال ۱۹۰۶ در کنفرانس حزبمان در استکهلم ملاقات کردم. بطوریکه میدانید بلشویکها در این کنفرانس در اقلیت ماندند و شکست خوردند. در آنوقت برای اولین بار بود که من لنین را در رل مغلوب می دیدم. او فرمایم به آن پیشوایانیکه پس از شکست ندبه و زاری میکنند و مأیوس میگردند شباهت نداشت. بعکس، شکست-لنین را به یک پارچه انرژی بدل ساخته بود که به طرفداران خود برای مبارزات جدید و پیروزیهای آینده الهام می بخشید. من از شکست لنین صحبت میکنم. ولی آیا این چگونه شکستی بود؟ میبایستی مخالفین لنین، فاتحین کنفرانس استکهلم-پلخانه، آکسلرود، مارتف و سایرین را دید: آنها شباهت خیلی کمی بغاتحین واقعی داشتند زیرا لنین ضمن انتقاد بیرحمانه خود از منشویسم، بطوریکه در مثل میگویند، جانی سالم برای آنها باقی نماند. من بخاطر دارم که چگونه ما نمایندگان بلشویک در گوشه‌ای جمع شده بودیم، بلنن نگاه میکردیم و از او مشورت میطلبیدیم. در نطقهای بعضی از نمایندگان آثار خستگی و افسردگی هویدا بود. بیاد دارم که چگونه لنین در پاسخ اینگونه نطقها با لحنی نیش‌دار زیر لب زمزمه کرد: ندبه و زاری نکنید، رفقا، بطور یقین پیروزی با ماست، چون حق با ماست. نفرت از روشنفکران ندبه و زاری‌کن، ایمان به نیروی خویش، ایمان به پیروزی-اینها مطالبی بود که لنین آنوقت با گوشزد میکرد. حس میشد که شکست بلشویکها موقتی است و آنها باید در آینده نزدیک پیروز شوند.

ندبه و زاری نکردن بهنگام شکست-این همان خصوصیتی است در فعالیت لنین که با کمک می کرد تا ارتشی را که تا آخرین لحظه وفادار و به نیروی خویش ایمان داشت بطور خود جمع کند.

غره نشدن

در کنگره بعدی در سال ۱۹۰۷ در لندن بلشویکها پیروز شدند. آنوقت برای اولین بار بود که من لنین را در رل فاتح میدیدم. برای پیشوایان دیگر معمولاً پیروزی سرگیزه میآورد، آنها را مغرور و خود پسند مینماید. چه بسا در اینگونه موارد از پیروزی دلشاد میشوند و بخواب غفلت فرو میروند. ولی لنین ذره‌ای هم باینگونه پیشویار شباهت نداشت. بعکس، اتفاقاً او پس از پیروزی بخصوص هشیار و محتاط میشد. بیاد دارم که لنین آنوقت با اصرار بنایندگان چنین تلقین میکرد: «در مرحله اول - نباید مجنوب پیروزی گردید و از آن غره شد؛ در مرحله دوم - باید پیروزی را برای خود تحکیم نمود؛ سوم - دشمن را بطور قطعی از پای آورد، زیرا او فقط شکست خورده است ولی هنوز کاملاً از پای در نیامده است». وی با کلماتی نیشدار آن نمایندگان را که سبکرانه اظهار اطمینان میکردند و میگفتند «از حالا دیگر حساب منشویکها یالک است، استهزاء میکرد. برای او اشکالی نداشت ثابت کند که منشویکها

هنوز در جنبش کارگری ریشه دارند و با آنها باید در کمال تدبیر مبارزه کرد و از هرگونه پربها دادن به نیروهای خویش و کم بها دادن به نیروی حریف احتراز کرد.

«نباید از پیروزی مغرور گردیده - این همان خصوصیت اخلاقی لنین بود که باو کمک کرد هشیارانه قوای حریف را مورد سنجش قرار دهد و حزب را از حوادث غیر مترقبه ممکن بر حذر دارد.

اصولی بودن

پیشوایان حزب نمیتوانند عقاید اکثریت حزب خود را ذیقیمت ندانند. اکثریت - نیرویست که يك پیشوا نمیتواند آنها بحساب

نیاورد. لنین هم اینموضوع را از سایر رهبران حزب کمتر نمیفهمید. ولی لنین هرگز اسیر اکثریت نمیشد، بخصوص وقتی که این اکثریت بر پایه‌های اصولی متکی نبود. در تاریخ حزب ما مواردی پیش آمد میکرد که عقیده اکثریت با منافع آنی حزب، با منافع اساسی پرولتاریا تصادم میکرد. در چنین مواردی لنین، بدون تردید، مصمم به طرفداری از اصول، علیه اکثریت حزب بر میخواست. علاوه بر این، او در چنین مواردی ترسی نداشت از اینکه بتمام معنی يك تنه علیه همه اقدام کند، و حسابش بطوریکه اغلب در این باره سخن میگفت - این بود که: «سیاست اصولی یگانه سیاست صحیح است».

در این مورد دو حادثه زیر بخصوص جالب توجه است.

حادثه اول: در دوره سالهای ۱۹۰۶-۱۹۱۱ بود، هنگامیکه حزب بدست ضد انقلاب در هم شکسته شده و در حالت از هم پاشیدن بود. این دوره، دوره بی ایمانی نسبت به حزب بود، دوره‌ای بود که نه فقط روشنفکران بطور همگانی، بلکه تا اندامهای هم کارگران از حزب میگریختند، دوره نفی کارهای مخفی، دوره انحلال طلبی و هرج و مرج بود. نه فقط منشویکها بلکه بلشویکها هم در آنموقع از یکسلسله فراکسیونها و جریاناتی تشکیل میشدند که غالباً از جنبش کارگری جدا بود. بطوریکه میدانیم در همین دوره بود که فکر از بین بردن کامل پنهان کاری و وارد نمودن کارگران در حزب علنی و لیبرال استولیبینی** بروز کرد. در آنموقع لنین تنها کسی بود که در مقابل این بسیاری همه گیر مقاومت کرد و پرچم حزبیت را بلند برافراشت در حالیکه قوای پراکنده و در هم شکسته حزب را با صبر و تحمل شگفت انگیز و پافشاری بیسابقه‌ای جمع میکرد و علیه همه و هرگونه جریانات ضد حزبی در داخل جنبش کارگری مبارزه می نمود و با شجاعت بی نظیر و اصرار و ابرام بیسابقه‌ای از حزبیت مدافعه میکرد.

بطوریکه میدانیم در این کشمکش در راه حزبیت لنین بعداً فاتح گردید.

حادثه دوم در دوره سالهای ۱۹۱۴-۱۹۱۷ در بحبوحه جنگ امپریالیستی بود، هنگامیکه کلیه یا تقریباً کلیه احزاب سوسیال دموکرات و سوسیالیست سر مست میهن پرستی عوامی شده به خدمت امپریالیسم میهنی گمربستند. این دوره‌ای بود که بین الملل دوم پرچم‌های خود را در مقابل سرمایه خنم کرده بود، مقامی بود که حتی اشخاصی از قبیل پلخانف، کائوتسکی، گد و سایرین نیز در مقابل موج شوینسم پیا نماندند. لنین در آن‌دوق یکانه یا تقریباً یکانه کسی بود که يك مبارزه قطعی علیه سوسیال-شوینسم و سوسیال-پاسیفیسم دست زده خیانت گدما و کائوتسکی‌ها را بر ملا میساخت و بر چهره این «انقلابیون» بناسبت بی ثباتی و دو دلی آنان داغ باطله میزد. لنین منهدمید که پشت سر وی يك اقلیت ناچیزی است، ولی ایشو موضوع برای او دارای اهمیت قطعی نبوده، زیرا او میدانست که یکانه سیاست صحیحی که آینده از آن آنست، سیاست انترناسیونالیسم پیگیر است، زیرا او میدانست که سیاست اصولی یکانه سیاست صحیح است. بطوریکه میدانیم در این کشمکش در راه انترناسیونال جدید لنین فاتح در آمد.

سیاست اصولی یکانه سیاست صحیح است. - این همان فرمولیست که لنین بکمک آن با یورش، دژهای «ناگشودنی» را می‌گشود و بهترین عناصر پرولتاریا را بسوی مارکسیسم انقلابی جلب می کرد.

ایمان به توده‌ها

توریسین‌ها و پیشوایان احزاب، که از تاریخ ملل مطلعند و تاریخ انقلاب‌ها را از ابتدا تا انتها زیر و رو کرده‌اند، گاهی بیک بیماری نا شایستی مبتلا میباشند. نام این بیماری ترس از توده‌ها، ایمان نداشتن باستعداد خلاق توده‌ها است. در این زمینه گاهی يك نوع اشراف منشی در پیشوایان نسبت بتوده‌هاییکه از تاریخ انقلاب‌ها بی اطلاعند ولی برای شکستن کهن و آوردن نو فرا خوانده شده‌اند،

بروز میکند. ترس از اینکه جنبش خود بخودی ممکنست طوفانی بر پا نماید و توده‌ها ممکنست خیلی چیزهایی را که نباید در هم بشکنند، تاویل به بازی کردن رل دایهٔ مهربانی که کوشش میکند توده‌ها را از روی کتاب درس بعدد ولی مایل نیست از آنها تعلیم بگیرد- اینست پایه و اساس این نوع اشراف منشی.

لنین کاملاً نقطهٔ مقابل اینگونه پیشوایان بود. من انقلابی دیگری را نمیشناسم که مثل لنین به نیروی خلاقه پرولتاریا و صلاحیت انقلابی غریزه طبقاتی او ایتقدر ایمان عمیق داشته باشند. من انقلابی دیگری را نمیشناسم که بتواند متقدیر از خود راضی «هرج و مرج انقلاب» و «اعمال هرزه و خود سرانهٔ توده‌ها» را با بی امانی لنین شلاق کش نماید. بیاد دارم که چگونه لنین ضمن صحبتی در جواب تذکر یکی از رفقا در بارهٔ اینکه «بعد از انقلاب باید نظم عادی برقرار شود»، با لحنی مسخره آمیز متذکر شد: «جای بدبختی است اگر افرادی که آرزو دارند انقلابی باشند، فراموش کنند که عادیترین نظم‌ها در تاریخ همان نظم انقلاب است».

بی اعتنائی لنین نسبت به تمام آن کسانی که سعی میکردند از بالا به توده‌ها نگاه کنند و به آنها از روی کتاب درس ببلندند از این جا است. اندرز دائمی لنین یعنی تعلیم گرفتن از توده‌ها، بی بردن بکنه اعمال آنها و بررسی دقیق تجربهٔ عملی مبارزهٔ توده‌ها- از اینجا سر چشمه می‌گیرد.

ایمان به نیروی خلاق توده‌ها- اینست آن خصوصیت فعالیت لنین که به او امکان داد بکنه جنبش خود بخودی بی ببرد و آن را بجبرای انقلاب پرولتاریائی هدایت کند.

نابغه انقلاب

لنین برای انقلاب زائیده شده بود. و حقیقتاً نابغه انتقارهای انقلاب و بزرگترین استاد رهبری انقلابی بود. او هرگز خود را

آنتنر آراه و شاد حس نمیکرد که در عصر تکان‌های انقلابی حس میکرد. منظور من در اینجا ابتدا این نیست که هر تکان انقلابی بطور یکسان مورد پسند لنین بود، یا او همیشه و در هر شرایطی طرفدار انفجارهای انقلابی بود. ابتدا، منظور من در این مورد فقط این است که فراست داهیانه لنین هیچگاه مانند زمان انفجارهای انقلابی کامل و واضح بروز نمیکرد. در روزهای تحول انقلابی او بتام معنی میشکفت، روشن بین میشد، جنبش طبقات و بیج و خمهای احتمالی انقلاب را از پیش حدس میزد، گویی همه اینها را در کف دست خود میبیند. بیهوده نیست که در معادل حزبی ما گفته میشود «ایلچ قادر است در امواج انقلاب مانند ماهی در آب شنا کند». وضوح «حیرت آور» شعارهای تاکتیکی و شجاعت «سرگیجه آور» نقشه‌های انقلابی لنین از اینجا است. دو واقعه جالب توجه بخصوصی را بیاد میآورم که مشخص این خصوصیت لنین است.

واقعه اول. در دوره آستان انقلاب اکبر بود، هنگامیکه میلیونها نفر از کارگران، دهقانان و سربازانیکه در اثر بحران پشت جبهه و جبهه بستو آمده خواستار صلح و آزادی بودند؛ هنگامیکه امراء ارتش و بورژوازی از نظر مصالح «جنگ تا آخرین لحظه» در صد قهیه يك دیکتاتوری نظامی بودند؛ هنگامیکه کلیه بااصطلاح «افکار عمومی»، کلیه بااصطلاح «احزاب سوسیالیست» بر ضد بلشویکها ایستاده بودند و آنها را «جاسوسان آلمانی» خطاب میکردند؛ هنگامیکه کرنسکی تلاش میکرد حزب بلشویکها را جبراً بقبول وضعیت مخفی وادارد. و تا اندازه‌ای موفق باین عمل شده بود؛ هنگامیکه ارتش‌های ائتلاف آلمان و اتریش که هنوز هم مقتدر و با انضباط بودند علیه ارتش‌های خسته و از هم گسیخته ما قرار گرفته بودند، و «سوسیالیست‌های» کشورهای اروپایی باختری فارغ البال و با خاطری آسوده با دولتهای خود برای «جنگ تا پیروزی کامل» ائتلاف کرده بودند... آنها معنی بر پا کردن قیام در چنین لحظه‌ای چه بود؟ معنی

بر پا کردن قیام در چنین شرایطی آن بود که تمام هستی در معرض پرده و باخت گذاشته شود. ولی لنین باکی نداشت از آنکه ریسک بکند، زیرا او میدانست و با نظر تیز بین خود میدید که قیام ناگزیر است، که قیام پیروز خواهد شد، که قیام در روسیه مقدمات پایان جنگ امپریالیستی را فراهم میسازد، که قیام در روسیه تودمهای زجر دیده باختر را بجنبش می آورد، که قیام در روسیه جنگ امپریالیستی را بجنگ داخلی بدل مینماید، که قیام جمهوری شوراهای را بیار میآورد، که جمهوری شوراهای تکیه گاه جنبش انقلابی در سراسر جهان خواهد گردید.

بطوریکه میدانیم این پیش بینی انقلابی لنین بعدها با دقت بینظیری بحقیقت پیوست.

واقعه دوم، در اولین روزهای پس از انقلاب اکتبر بود، هنگامیکه شورای کیسرهای ملی سعی میکرد ژنرال عاصی دوخونین سر فرمانده را وادار به متوقف ساختن عملیات نظامی و افتتاح باب مذاکرات برای متارکه با آلمانها نماید. بیاد دارم که چگونه لنین، کرلنکو (سرفرمانده آینده) و من برای مذاکرات با دوخونین بمركز تلگراف ستاد کل در پتروگراد رفتیم. لحظه هولناکی بود. دوخونین و ستاد سر فرمانده از اجرای فرمان شورای کیسرهای ملی مطلقاً سر باز زدند. فرماندهی ارتش تماماً در دست ستاد سر فرمانده بود، و اما در خصوص سربازان، معلوم نبود که ارتش ۱۲ میلیونی تابع باصطلاح سازمانهای ارتش، که علیه حکومت شوروی تحریک شده است، چه روشی اتخاذ خواهد کرد. بطوریکه میدانیم در خود پتروگراد در آن هنگام یونکرها برای شورش آماده میشدند. علاوه بر آن کرنسکی جنگ کتان بطرف پتروگراد میآمد. بیاد دارم که چگونه پس از مختصر مکثی در پای بی سیم چهره لنین با ضیالی غیر عادی درخشیدن گرفت. کاملاً مشهود بود که او دیگر تصمیم گرفته است. لنین گفت: «برویم بمركز رادیو، این دستگاه بما کمک خواهد کرد: ما بوسیله فرمان مخصوصی ژنرال دوخونین را معزول

و بجای او رفیق کرلنکو را بر فرماندهی منصوب میکنیم و مستقیماً بدون توجه به هیئت فرماندهی به سربازان پیام میفرستیم تا ژنرال‌ها را محاصره کنند، عملیات نظامی را موقوف نمایند، با سربازان آلمان و اتریش ارتباط حاصل کنند و کار صلح را بدست خود بگیرند. این «جهشی بود به تاریکی». ولی لنین از این «جهش» باکی نداشت، بالعکس او به استقبال آن میرفت، زیرا او میدانست که ارتش طالب صلح است و با هر طرف کردن همه و هرگونه موانعی در راه صلح، آنها بدست خواهد آورد، زیرا او میدانست که چنین طریقه استقرار صلح برای سربازان اتریش - آلمان بیهوده نخواهد گشت و تمایل بصلح را در تمام جبهات بدون استثناء بسط و توسعه میدهد. بطوریکه میدانیم این پیش بینی انقلابی لنین هم بعدها بطرزی کاملاً دقیق بحقیقت پیوست.

فراست داهیانه، استعداد برای درک سریع و پی بردن بمفهوم درونی حوادث قریب الوقوع - این همان خاصیت لنین است که باو کمک می کرد تا در باوه روشی که میبایست در سربیع های جنبش انقلابی اتخاذ نمود استراتژی صحیح و خط مشی روشنی تعیین کند.

در تاریخ ۱۲ فوریه سال ۱۹۲۴ در شماره

۳۴ روزنامه «پراودا» بطبع رسید.

ی. و. استالین. جلد ۶ کلیات، ص ۵۲-۶۴

«ایسکرا» در یازدهم دسامبر سال ۱۹۰۰ بتوسط لنین تاسیس شد و اولین روزنامه مارکسیستهای انقلابی سراسر روسیه بود. «ایسکرا» در خارجه چاپ میشد و مخفیانه در روسیه انتشار می یافت. «ایسکرا» می لنینی در سالهای ۱۹۰۰ تا ۱۹۰۳ در کارتهیه و ایجاد حزب مستقل پرولناریای روسیه نقش تاریخی عظیمی بازی کرد. «ایسکرا» پس از کنفره دوم حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه،

در نوامبر ۱۹۰۳ بدست منشویکها افتاد (از شماره ۵۲). برای شخص نمودن
 "ایسکرای سابق لنینی"، "ایسکرای منشویکی را" "ایسکرای نو" می نامیدند.
 (توضیح از آثار منتخبه لنین، چاپ مسکو، ۱۹۵۰ - جلد اول، کتاب اول،
 صفحات ۸۲۶ - ۸۲۵).

■ حزب استولیمینی - یا حزب کارگراستولیمینی - این نامی بود که در دوران
 ارتجاع که پس از شکست انقلاب ۱۹۰۵ در روسیه حکمفرما بود، بطور استهزا به
 منشویکهای انحلال طلب می دادند که موعظه میکردند باید از حزب مخفی پرولتاریا
 دست کشید و یک حزب "ملنی" ایجاد نمود که در چهار دیوار رژیم استولیمینی کار
 کند - استولیمین نام رئیس شورای وزیران وقت بود. (توضیح از همانجا، صفحه
 ۸۲۶).

در "دارگاه شاه"

لانی برای . .

"اشتباه دولت وقت (مصدق) عدم توجه به اهیت امیرالیم امریکا بود. امریکا
 تمام سهم نفت عرستان سعودی را بخود اختصاص داده بود و در مورد ایران
 هم نقشه مشابهی داشت. این بود که مسائل به آن در کشید که نباید بکشد. ابتدا
 شوارتسکف آمد ایران و بعد شاهزاده خانم ایرانی و . . . زاهدی و نعمان جعفری
 با هم کور تا کردند. در یکشاندوی نظامی دوباره باشندت بهشترا داده یافت. شکجه
 و تیرباران قهرمانان آغاز شد. دکتر حسین فاطمی با . . . در وجه تب بعد از تحمل
 شکجه های طاقت فرسا بهای چوبه دار برده شد. کریم شیرازی زنده زنده
 سوزانده شد. روزه از قهرمانان شرافتند تیرباران گردید. از آن پس سیل
 مستشاران از ایالات متحده به ایران سراریز شد. تمام کلهای خارجی به جز
 تجاوز چیزی بگری نبود.

یکی از آقایان در رسان خوابیده است (خنده حضار) . . .

از آخرین وقایع مسعود رجوی

۱۹ بهمن

در ۱۹ بهمن ۱۳۵۹ جنبش نوین انقلابی باغریکوله های قهرمانان سپاهنگ
 در کشورمان تولد یافت و همزمان با آن ، ناقوس مرگ رژیم سرسبز فاشیسم
 در ایران به صدا درآمد . این تنها مان بودیم که صدای این ناقوس را شنیدیم
 غریبان در گوش امیرالمسلم جهانی و ارتجاع داخلی طنینی خوفناک داشت .
 اعدای بی دریغ ، شکجه های وحشیانه ، زندانیهای طویل المدت ^{بشکر} تنها
 خشم هیستریک و دلیل روشنی ست بر آخرین تلاش مذبحخانه این بیمار در حال
 احتضار . دشمن گویا بطن یکبار دیگر زمخاسبات " خود را چار اشتباه شد
 اعدا شکجه ها در بند کشید تنها و آزار هزاران تن از مردم و طعمان نه
 تنها پیشگامان قهرمان خلق ما را بوخت نیفتد ، بلکه بد رانتقام از این جانبا
 منفراد رد لها پاشید و نهال انقلاب را با ریز تر کرد . دشمن ابلهانه پنداشته
 بود که با شکجه های فاشیستی و کشتار وحشیانه قهرمانان سپاهنگ " فائله
 خواهد خوابید " و همه چیز تمام خواهد شد ، ولی با اسیدان گذاشتن صد ها
 قهرمان افتخار آفرین در بگراز " سازمان چریکهای فدائی خلق " ، " سازمان
 مجاهدین خلق ایران " ، " سازمان آزاد بخش خلقهای ایران " ، " گروه
 آرمان خلق " و گروههای متعدد دیگر ، این آرزوی خام به باسی مرگ آلود میل
 کرد بد ؛ و صدای ناقوس همچنان بی وقفه و باعلاهی هرچه تاسر ، رژیم منفر و
 سرسبز و ایران را شکجه میدهد .

ما با خاطری بزرگداشت این روز بزرگ ؛ یک لوح افتخار ، اطلاعیه ای از چریکهای
 فدائی خلق که بدست ما رسیده و دو شعر و ستایش از قهرمانان سپاهنگ را
 منتشر می کنیم .

خاطره دلاوران سپاهنگ این بنیان گذاران جنبش نوین انقلابی ایران ،
 جاودانه باد !



- ۱ - رفیق علی اکبر صفائی فراهانی
- ۲ - رفیق احمد فرهودی
- ۳ - رفیق شعاع اله مشیدی
- ۴ - رفیق هادی بنده خد النگرودی
- ۵ - رفیق عباس دانش بهزادی
- ۶ - رفیق جلیل انفرادی
- ۷ - رفیق رحیم سماعی
- ۸ - رفیق مهدی اسحاقی
- ۹ - رفیق ایرج نیری
- ۱۰ - رفیق علی محدث قندچی
- ۱۱ - رفیق محمد هادی فاضلی
- ۱۲ - رفیق اسماعیل معینی عراقی
- ۱۳ - رفیق غفور حسن پوراصل
- ۱۴ - رفیق ناصر سیفدلیل صفائی
- ۱۵ - رفیق اسکندر رحیمی



بیانیه

سازمان چریکهای فدائی خلق

بمناسبت سالگرد آغاز جنبش مسلحانه در ایران

در تاریخ ۲۰ بهمن ۵۲ مرکز ستاد ژاندارمری کل کشور که محل تجمع مستشاران نظامی آمریکا و مرکز توطئه چینی رژیم است نشاند ه شاه بر علیه د حقانان ایرانیت، با سه انفجارهایی که توسط یک واحد از "چریکهای فدائیان خلق" انجام گرفت، بلژده را به وساطت توطئه گران رژیم واریابان نظامی امریکائی آنان برهم ریخت . این عملیات تهاش بزرگداشت خاطره جنبش سیاهگل که در ۱۹ بهمن ۹ آغاز گردید صورت گرفت و بار دیگر حماسه های پرشکوه نبرد های سیاهگل و خاطره د لاوریهای رزندگان آن زند و گردید .

۱۹ بهمن ۵۲ عارن است با آغاز چهارمین سال جنبش نوین انقلابی د ایران . سه سال پیش در چنین روزی سکوت و خفتان سیاسی حاکم بر مبین ما با شلیک گلوله های رزندگان "دسته جنگل" در کوهستانهای پیرف البرز د رهم شکست و نقطه عطفی تاریخی د مبارزات خلق ما ایجاد گردید . مبارزات سیاسی خلق ماکه پس از کودتای ننگین امیرالمستق ۲۸ مرداد ۳۲ د چاررکودی وصف ناپذیر گردید و بود ، میبایست مورد تحلیل و بررسی قرار گرفته و تغییر اساسی د رخط منی آن ایجاد میشد . کوشش د جهت بکار بستن شیوه های پیمین مبارزه سیاسی د رعرض ۷ سال همگی با شکست موا شد و بود و ادامه کار بشیوه های قبلی و تشکیل گروههای سیا-ی . ضفعل و به حمل چیزی جز فرصت طلایی نمیتوانست محسوب گردد و مبارزینی که عار قانه د رجسنگوی راه - حلای واقعا انقلابی بودند بخواهی ضرورت این مسئله را درک میکردند که شیوه مبارز د ایران می باید تغییر نیاد و شاید . از این روی د را و اخرد و . پیشروترین و انقلابی

نرین فرزند ان خلق ماکه تا آنوقت در گروههای سیاسی بفعالیّت در اشکال کلاسیک اشتغال داشتند، پس از یک دوره طولانی تحقیق و بررسی علمی و نظری و مورد شرایط خاص ایران، صادر قانیه از منشی بی شمر خود انتقاد کرده و خط منشی مبارزه مسلحانه را در جهت ایجاد رابطه با خلق و امید ان کشیدن آنان - که تنها راه پایان بخشیدن به بن بست سیاسی موجود در جامعه ایران بود - در پیش گرفتند و علناً در صد اجرای آن برآمدند. بدینال این سمت گیری نوین، سازمانهای مسلح با بعرصه وجود گذشتند و به تدارک عملیات سیاسی - نظامی در سطحی که امکانش را داشتند پرداختند. بالاخره در سه سال پیش در روز نوزدهم بهمن ۱۳۴۹ اولین خیزش نوین انقلابی توسط پیشروترین فرزند ان خلق تحقق یافت. در این روز بزرگ، رزمندگان انقلابی با نیروی ایمان و اراده ای که ملهم از قدرت خلق است در مقابل دشمن تاندان مسلح قد علم کردند و بر جمیع مبارزات نوین خلق را برافراشتند. سه سال پیش در چنین روزی بر طبق یک طرح تدارک شده، یکی از مراکز نظامی دشمن در شهر سیاهکل گیلان از جانب جریکهای وابسته به سازمان "جریکهای فدائی خلق" مورد حمله مسلحانه قرار گرفت و بدینسان آتش نبرد مسلحانه از زیر خاکستر سرد سالها حقارت و تسلیم سر بیرون آورد و نقطه پایانی بر افسانه "ایران جزیره شبنم و آراس" که رژیم شاه خائن ادعایش را میکرد، نهاد شد. طرح عملیات حمله بر مرکز اندامی سیاهکل که مورد نفرت عمیق اهالی روستائی منطقه سیاهکل و بلمان بود و نشانه بارز استواری رژیم دست نشانده در منطقه محسوب ^{میکرد} از دو ماه پیش از آغاز عملیات در قیام مورد بررسی قرار گرفته و تدارکات اطلاعاتی و نظامی لازم برای اجرای عمل فراهم شده بود و به تناسب هماهنگی این عمل با شاحه های شهر سازمان جریک، روز ۹ بهمن در نظر گرفته شده بود. بدینسان عملیات تمامیه در سه جنگل "طبق طرح پیش بینی شده در شامگاه روز ۱۹ بهمن آغاز کرد بدو رفتهای "دسته جنگل" پس از تصاحب یک انبار موش و بخش اعلا میست

توضیحی در بین مسافران روستای آن، خود را بنام سیا هگل رسانید و پاسگاه را ند
 ازمری، این مرکزستیم بد هفتان را مورد حمله قرار دادند و پس از اتمام مسئول پاسگاه
 موجودی اسلحهخانه انجا را بنام خلق پرافتخارا بنام تصاحب نمود و وسعت جنگل
 عقب نشینی کردند. بر طبق طرحهای پیش بینی شده "دسته جنگل" میبایست حمله
 احتراز از اقدامات مقابله جویانه دشمن، بعد از اجرای عملیات فوق از منطقه خارج
 شده و خود را یکوهستانهای البرز مرکزی میرسانید و انگاه برای عملیات بعدی خود
 را آماده میساخت. ولی در آخرین روزهای قبل از عملیات سیا هگل، رفیق صفائی
 فرمانده "دسته جنگل" طرح ماندن در منطقه و شناسائی در روزه در منطقه عملیات
 را پیشنهاد نمود. طبق این طرح که به اقدامات مقابله جویانه دشمن بهای کسی
 داده شده بود، رفقا در منطقه باقی ماندند و برای عملیات بعدی که قرار بود چند ماه
 بعد در آن نواحی انجام شود، دست شناسائی تاکتیکی میزدند و سپس از منطقه
 خارج میشدند. فرضیه رفیق صفائی آن بود که دشمن در آغاز بیش از بیست گروهان
 زاندارم برای عملیات تعقیب و پی جویی، اعزام نخواهد داشت و یک چنین واحدی
 نمیتواند مزاحمتی برای عملیات شناسائی "دسته جنگل" فراهم آورد. ولی برخلاف این
 فرضیه، دشمن که از حمله پاسگاه سیا هگل بطرز بیسابقه وحشت زده شده بود با
 تمام امکانات خود وارد اقدام شد. زنده قوای زاندارم از اقصی نقاط کشور توسط
 ستاد گن زاندارم در تهران به سیا هگل خوانده شدند و تحت نظارت ستادی که
 مستشاران امریکائی در آن عضویت داشتند بعملیات پرداختند. در هپاهلیکوپتر
 نظامی ساخت امریکا در اطراف منطقه پیرواز درآمدند. هزاران مزدور بسیج شدند تا
 با هشت رزمنده انقلابی بمقابله بپردازند !! . . .

بهر حال "دسته جنگل" با باقی ماندن در منطقه در چارک اشتباه تاکتیکی بزرگ شد
 که انحراف از اصل اساسی "تحرك مداوم" تلقی میشد و همین امر سبب شد که "دسته
 جنگل" برخلاف انتظارش با قوای متمرکز دشمن روبرو شود و قبل از اینکه از تمرینات و

تدارکات، چندین ماهه خود بهره کافی بگیرد و ناحیه محدودی خود را به دشمن^{۳۱} درگیر سازد.

بدین ترتیب چند روز پس از حمله به پاسگاه سیاهکل، رزمندگان جنگل با پیشقراولان دشمن درگیر شدند و آنها را در هم کوبیدند و قلب جنگل عقب نشستند ولی همین درگیری علیرغم اینکه در آن پیروزی نصیب مبارزین گردید، موجب شد که موضع تقریبی "دسته جنگل" برای دشمن مشخص شود و این بار دشمن با قوای بسیار از زمین و هوا محاصره دست زد و چند روز بعد نبرد های اصلی سیاهکل آغاز گردید که تا اواخر بهمن و اوایل اسفند ادامه داشت. در فضای "دسته جنگل" در منطقه تحت محاصره متوالیاً جنگ و گریز اقدام میکردند تا اینکه در اوایل اسفند نبرد نهائی در اطراف کوه کاکور گرفت. این نبرد هائى تمام در شرایطی بسیار دشوار و در سرمای ۱۰ الی ۲۰ درجه زیر صفر صورت میگرفت و "دسته جنگل" علی رغم تمام دشواریهای طاقت فرسایه نبرد ادامه میدادند تا فریاد رزمندگان همدیده بیشتر سر را سر کشور برد و نود و نه های خلق را از مبارزهای که توسط پیشگامانش آغاز گشته است با خبر سازد. در آخرین ساعات از آخرین روز نبرد در حالی که اکثر افراد "دسته جنگل" مجروح و گرسنه و سرما زده از یاد بودند، رفقای فراموش نشدنی رفیق مهدی اسحاقی و رفیق رحیم سمائی هنوز آخرین سنگ را اداره میکردند و همچنان آتش مرکب بر مزدوران دشمن میریختند، و آنگاه که گلوله هایشان با تمام رسید بانارنجکهای ضامن کشیده خود را به صف دشمن زدند و چندین مزدور را به هلاکت رسانیدند. بدینسان در خشانترین صحنه از حماسه دلاوران جنگل آفریدند و حماسه نبرد های سیاهکل در تاریخ مبارزات خلق ما جاودانه گشت.

اگرچه "دسته جنگل" از لحاظ نظامی در چار شکست تاکتیکی گردید، اما از لحاظ سیاسی تاثیرات وسیعی در سراسر کشور ایجاد نمود و نقطه آغازی برای حرکت نهی نیروهای انقلابی ایران گردید و همین امر بود که اساساً مورد نظر مبارزین سیاهکل قرار داشت. رفقای ما در جستجوی پیروزی نظامی و شکست قوای دشمن، با آن نیروی اندک خود

۳۲ نبودند، بلکه قصدشان پایان بخشیدن به وضع اسفبار مبارزات ایران بود. آنان نیک میدانستند که احتمال شهادت همگی افراد دسته جنگل در هر لحظه از حیات مبارزاتی شان وجود دارد ولی علی رغم این مسئله آنان مبارزه مسلحانه را آغاز نمودند زیرا آنچه که در آن زمان بعنوان اساسی ترین هدف مطرح بود، سنت گذاری این شیوه از مبارزه و اثر بخشی سیاسی وسیع و تبلیغ سراسری مبارزه مسلحانه چریکی بود. در واقع رزمندگان سیاهگل در تحقق این هدف خود بموفقیت چشمگیری دست یافتند و نیروی لبرائت افغان و قاطعیت و ایمانشان به مبارزه ای که آغاز کرده بودند فضای سیاسی میهن ما را دگرگون کرد. بویژه آنکه شعله های نیرو رهایی بخش خلق که در سیاهگل افروخته شد، هرگز خاموش نگردید و جنبشی که در جنگلهای گیلان آغاز شد، بهود بانسرد های سایر نیروهای چریکی در اقصی نقاط کشور پشتیبانی شد و هدفشان ادامه یافت.

اساساً نخستین پیشگامان جنبش مسلحانه از عطیات نظامی خود اهدای سیاسی مشخصی را تعقیب میکردند و ضمانت اجرای محدودی نیز مورد نظرشان بود. عملیات "دسته جنگل" نتایجی در تجد مسلح کردن افراد "دسته جنگل" با سلاحهای مدونی که از دشمن در عطیات بدست میاورند و ایجاد ذخایری از اسلحه و مهمات برای ادامه عملیات و مسلح کردن افراد جدیدی که بانان میپیوستند، میتوانست داشته باشد.

اهدای سیاسی مورد نظر عبارت بودند از:

- ۱- شکستن فضای خفقان بار مبارزات خلق ما.
- ۲- بازگرداندن امید و ایمان نسبت به مبارزات ضد امپریالیستی - ضد ارتداعی در اقتدار که ناگون خلق تحت ستم ایران.
- ۳- نشان دادن شیوه نوین پیگاران انقلابی بر علیه دیکتاتوری نظامی - پلیسی که با انگا به تعجارب امپریالیسم جهانی هر نوع مبارزه ای را وحشیانه سرکوب میکرد.
- ۴- طرح عملی استراتژی و تاکتیک مبارزه مسلحانه که تنها شیوه پیگاران بر علیه امپریا-

بنابر این عملیات حریکی در مرحله اول اساساً خصلت تبلیغی داشت و تأثیر بخشی سیاسی وسیعی بر از ۱۲ سال سکوت و خفقان در نیروهای پراکنده خلق ما ایجاد می نمود و همین اثرگذاری و آغاز پیرویه مبارزات نوین در شکل گروهی میتوانست سرآغاز برای شکل گیری مبارزات متشکل و وسیع نیروهای خلق و نقطه شروعی برای مبارزات آزاد بیخش خلق ما باشد .

نتایجی که عملیات "دسته جنگل" و بدنبال آن ادامه مبارزات مسلحانه توسط جبهه فدائیان خلق در سراسر کشور بالاخص در مرکز و شمال کشور بجای گذاشت در رخشان بود موج سیاسی وسیعی سراسر کشور را فراگرفت و آگاه ترین اقشار خلق بندای رزمجویانگی که از جنگلهای سیاهگل برخاسته بود پاسخ مثبت دادند و صد هارزنده از گوشه و کنار ایران خیلی زود تراز آنچه که انتظار میرفت ، سلاحهای بر زمین افتاده رزمنه ۱۳ ن سیاهگل را بر سر دست گرفتند و بیگانه طولانی و دشواری که آغاز شده بود پیوستند . پس از نبرد سیاهگل ، عملیات "جریکهای فدائیان خلق" و بدنبال آن عملیات سایر سازمانها و گروههای پرافتخار جریکی نظیر "سازمان مجاهدین خلق ایران" ، "سازمان آزاد بیخش خلقهای ایران" ، "گروه آرمان خلق" و غیره بار دیگر امید و ایمان بمبارزه در دلها زنده گردید و سایه تاریک حقارت و تسلیم از چهره هارزنده شد . آگاه ترین عناصر خلق دریافتند که دشمن علیرغم ادعایش قدرت مطلقه نبود و میتوان با آنکا ، بروی اسمان و قاطعیت انقلابی مبارزه را آغاز کرد و باتکیه بدستاوردهای عملی آن به متشکل ساختن صفوف خلق پرداخت و بپراکندگی سیاسی در اقشار خلق پایان بخشید از همین روی گروههای بسیاری بمبارزه روی آوردند و خون شهدای بسیاری خاک مبین غارت شد ، مارا رنگین کرد . امروزین ازمه سال که از آغاز مبارزه مستحاضه میگردد ما شاهد اوج گیری بیسابقه در مبارزات خلق خود هستیم . تنها در یکسال گذشته در ههالزروه مخفی که بهطالع و بررسی اسناد جنبش نوین انقلابی ایران و تدارک

مبارزه مسلحانه پرداخته بودند. تحت پیگرد پلیس قرار گرفتند و هزاران مبارز در رابطه با چنین فعالیتهایی دستگیر شدند و تحت شکنجه قرار گرفتند ولی فشارهای دشمن بهیچوجه نتوانسته برامواج مبارزینی که ازین هم میایند فائق شود. زندانیهای رژیم بصورت يك آموزشگاه انقلابی درآمد. است و مبارزین جوان در این زندانها بارموز کار انقلابی آشنا میشوند و در سبهای عملی و آموزشی و مبارزه با سایر مبارزین می آموزند و همین امر درآینده از نظر تامین کادر برای مبارزات وسیعتر خلق مانعش موثری ایفا مینماید. زندانیهای سیاسی میهن ماعلی رغم فشارهای غیر انسانی و فاشیستی رژیم در چهار دیواری سیاهچالها و سلولهای انفرادی و در تحت بدترین شرایط خفقان و آلمان خلق را پاس داشته و لیوانه در مقابل فشارهای دشمن مقاومت کرده و بر شد اکاهیهها و قابلیتهای خود و یکران مسرد ازند و میکوشند هرچه بیشتر تجارب مبارزاتی نوین را در سطح وسیعتری بخش نمایند. يك چنین برخورد و روحیه در زندان در تاریخ مبارزات میهن ما بیسابقه است.

در سال گذشته خبرد رگیری سه گروه مسلح با مزدوران دشمن در جریان اعلام شد و است و چندین مورد نیز پنهان نگه داشته شده و اعلام نگشته است. افزایش بسیار زیاد در د رگیریهای پلیس با گروهها و محافاتی که یا مسلح شده یا در آستانه مسلح شدن هستند نشانده گسترش بیسابقه فضای سیاسی کشور و روی آوردن عملی آگاه ترین و انقلابی ترین فرزندان خلق بسوی مبارزه مسلحانه است. گروههایی که به مبارزه مسلحانه روی آورده اند همراه با تحمل ضربات نخستین که برای جذب تحریر انقلابی يك ضرورت بشمار میرود در کوران عمل انقلابی آیدیده شده و راه خود را همچنان ادامه میدهند...

گروه مارکسیستی رفیق نادرشایگان که اولین برخورد هایش با دشمن در اواخر بهار و ۲۰ صورت گرفت و ضمن این درگیریها رفیق شایگان، رفیق رومینا و رفیق عطاشی با د همامزدوری که برای دستگیریشان بسیج شده بودند شجاعانه نبرد کرده و سه

شهادت رسیدند و همچنان مبارزات خود در صفوف جنبش مسلحانه ادامه می‌دهد.
مبارزات گروه رفیق گامرحی و رفیق دانشیان علیرغم ضعف پاره ای از عناصر مورد که
ترسکارانه و غیر رادرف خنق حازمه بودند همچنان پابرجاست. تهاجمات
فهرمانانه این در رفیق به روزواری وابسته ایران و امیرالیم جهانی در ادگاهها
نظامی و دفاع از مبارزات نوین خلق ایران و همچنین دفاع از آرمان طغرنمون مارکسیسم
لنینسم و در افکار عمومی تا سرعینی بخشد است.

اخیرا دشمن خیراند ام نشر تن ارزندگان جوان نهانند را اعلام داشت. اخرا در
این گروه حریفی که با الهام از عطیات مسلحانه سازمانهای پیشگام مسلح فعالیت خود
را آغاز نمود و بودند موفق با حرای عملیات جنگگیری در منطقه نهانند شدند و نتوانستند
خدمات اهالی منطقه را به اهداف خود جلب نمود و فضای منطقه را کاملاً سیاسی
نمایند. سپس جهت دشمن بر از دستگیری رفقای گروه نهانند از این هرگونه
اذلاع در مورد آنان خود داری نمود و حتی خیر تشکیل ادگاههای مخفی نظامی
را اعلام ندانست و تشنه انتشار خیراند ام این رزندگان دلیرا گفتا کرد. اینک در ر
نشسته نهانند هه صاحب از "عباد خد ارحمی" و سایر رزندگان گروه نهانند
است. اهالی منطقه این جوانان پاکباز را خوب میشناسند و از اینرو مبارزات و نهانند
آنان تا سرعینی در سراسر منطقه ابحار نمود است.

امروز حشر مسلحانه ایران با برخورداری از سه سال تجربه پیکارهای خونین انقلابی
همچنان راه خود را سوی بروزی می‌گوید و پیش میرود. جوانه های مبارزه بشمگسی
ساخته در حال رشد و تکوین است و با آنکه در سال گذشته سازمانهای مسلح پیشتر از
بشمند داشت اقدامات سیاسی - نظامی بر اساس استراتژی مبارزات طولانی مشغول
ندام بود و اند و از حجم عملیات خود بر علیه دشمن کاسته بودند و حوش انقلابی
در سطح جامعه کاملاً مشهود بوده است و گذشته از رگبرسها و عملیاتی که از جانب
نخستین سازمانهای حریف صورت گرفته است، برخورد های مختلفی که در سراسر

کشور از جانب گروه‌های نوظهور مسلح انجام یافته فضای مبارزات آزاد بخش خلق را روشنایی ویژه ای بخشیده است، و بار دیگر نشان می‌دهد که مبارزات مسلحانه در رزمنده‌ترین ضربات همچنان بگسترش خود ادامه می‌دهد و رژیم یگانه‌نوی فاشیستی شاه علی‌رغم تمام تلاش‌های جنایتکارانه اش موفق با معادله فعالیت انقلابی در عرصه میهن ما نگشته است. این امر بخوبی بیانگر این واقعیت است که مبارزات نوین یک نیاز اجتماعی در میهن ما بوده و از همین روی مورد حمایت خلق قرار گرفته و فرصت آنرا یافته است که خود را تثبیت نماید. امر تثبیت جنبش مسلحانه قطعاً به نفع برخورداری از حمایت خلق در شرایط خفقان باری که شاید در سایر کشورهای جهان بیسابقه باشد، امکان نداشته است.

جنبش ما در رابطه با این واقعیات اکنون به مرحله ای رسیده است که می‌تواند بهمان توده‌های خلق که در دهه اخیر از هر نوع تجربه مبارزه سیاسی بر علیه رژیم محروم بودند، منتقل گردد. امروزه عناصر بیشتر و خلق عملاً از مبارزه مسلحانه حمایت می‌کنند و این امر انرژی لازم را برای اجرای مراحل استراتژیک بعدی که همان توده‌ای گردان هر چه بیشتر مبارزات نوین رهائی بخش خلق است، تأمین می‌نماید.

سازمان ما در رابطه با تثبیت خود امکان آنرا یافته است که تجارب نظامی و تشکیلاتی خود را هر چه بیشتر در خدمت رشد آگاهی و گسترش مبارزات طبقه کارگر ایران قرار دهد. ما همچنان می‌کوشیم در شنیدن و شناسایی سازمانهای و فعالان انقلابی ایران مبارزات ضد امپریالیستی و موقتاً خلق را اعتلا بخشیم و هر چه بیشتر این مبارزات را در جهت مرفقی تری سوق دهیم. ما هر نوع مبارزه واقعی و عملی را که حول محور عمل مسلحانه صورت بگیرد و نتیجه اش رشد آگاهی مبارزات خلق باشد، تأیید می‌کنیم و تا حد امکان از آن حمایت می‌نمائیم.

اما قویاً معتقدیم که تشکیل گروه‌های اپوزیسیون که فقط با اتخاذ مواضع سیاسی صرف اکتفا می‌کنند و از عمل انقلابی بدورند، در جهت مبارزات واقعی خلق مانع است. این

گروهها که بخاطر حد اثنی از عمل انقلابی، تنها کارشان حملات ایدئولوژیک بیگانه می باشد باید در خط مشی خود تجدید نظر نموده و حداقل اینکه با اتخاذ مواضع صرفی اکتفا نکرده و در جهت تئوریهایی که ارائه میدهند گام عملی بردارند. البته ما معتقدیم که برای این گروهها در جهت اجرای خط مشی خود گام عملی بردارند خیلی زود در مدتی کمتر از چند ماه متوجه خطاهای نظری خود خواهند شد و در نحوه کار خود مسلماً تجدید نظر خواهند نمود و برای همیشه نظریات الگوارودگمانیستی خود را که باعث بهر رفتن انرژی مبارزین میگردد، به دور خواهند افکند.

بنظر ما "تنها مآل حقیقت عمل است" و تنها جامع بندی عملی تجارب انقلابی در رشتی ویژه مبین ماست که میتواند بر شد عامل نهی در مبارزات مآلک نماید و گرنه هر نوع مقابله الگوار بدون توجه به فاکتورهای موجود در جامعه ایران، برخوردی غیر متعهد و غیر انقلابی و یا بهتر بگوئیم ضد انقلابیست.

تمام کسانی که صادقانه میخواهند به مبارزات خلق ایران یاری رسانند میبایست خود را برای مبارزه ای دشوار و طولانی آماده نمایند. انقلاب رهائی بخش خلق ما بخاطر شرایط ویژه ای که در آن رشد میکند نیاز به هروانی دارد بسیار مقاوم و انقلابیون بسیار صادقی و پاکباز. مبارزین خلق ما اینک بخوبی این تجربه را درک میکنند و خود را برای نبرد دشوار و طولانی آماده میسازند. پیکار انقلابی مبین ما از سایر کشورهای کوه ویزگیهای ایران راند دارند به مراتب دشوارتر میباشند و این بدلیل آنست که آمریکا در ایران منافعی چندگانه دارند. امپریالیسم جهانی و در رأس آن ایالات متحده و امریکاء لاره بر منافع ناشی از سرمایه گذاری وسیع و استثمار نیروی کار طبقه کارگرها، دارای موانع و ملاحظات اساسی دیگری نیز در ایران هستند.

امپریالیستها برای حفظ سریلهای استراتژیک خود در خاور میانه و قیانونوس هستند و همچنین به منظور حراست و کنترل منابع عظیم انرژی که در زیر آبهای خلیج فارس و سواحل شمالی آن نهفته است، از هر تلاشی برای جلوگیری از مبارزات خلقهای منطقه خود را

نخواهد کرد و ایران در این میان نقش اساسی را ایفا می‌کند. امپریالیست‌ها که منافع حیاتی خود را از جانب جنبش‌رهائی بخش خلق ایران در خطر می‌بینند، ابر روی بیشترین امکانات مادی و بیشترین دستاوردهای خود را از جنگ‌های ضد انقلابی در اختیار رژیم ایران قرار می‌دهند و با تکنولوژی عظیم نظامی و مستشاران نظامی خود در رژیم ایران را در مقابل انقلاب بین‌تقویت می‌نمایند. امپریالیست‌ها خوبی می‌دانند که جنبش‌رهائی بخش خلق ایران نقش اساسی در سرنگشت انقلاب منطقه دارد. از این روی برای آنها آن از هیچ کوششی فروگذار نخواهند کرد. امپریالیسم جهانی و ارتجاع منطقه امروزه اتحاد سپاهی تشکیل داده و می‌کوشد با تمام قوا از رشد نیروهای انقلابی در سطح منطقه جلوگیری نماید. رژیم شاه در این اتحاد سپاه امروزه نقش عمده‌ای بر عهده گرفته و بیک واسطه اعمال قهر ضد انقلابی در منطقه تبدیل شده است. در سال جاری رژیم وابسته با امپریالیسم شاه با طاهر سازی در این زمینه که موضوع ملی و مستقل! دارد و وابسته‌های ساختگی از قبیل حفظ امنیت خلیج فارس و تنگه هرمز و منظور حفظ منافع امپریالیستی به وسیله‌ترین تدابیر نظامی دست زده است. در سال ۱۹۷۱ هزار سرباز ایرانی بکنسور عمان برای مقابله با جنبش آزاد ییختن "طفا" نشانه بارزیک توطئه امپریالیستی بر علیه مبارزات خلق‌های منطقه است. در سال گذشته رژیم شاه با اضافه کردن که از طریق جنگ‌های ظاهری و عوام فریبانه از کمیانیهای نفتی بدست آورد است، در زمینه توسعه تاسیسات نظامی و پلیسی بطرز بی‌سابقه‌ای سرمایه گذاری کرده است و بدین ترتیب اضافه بر اختیای کمیانی‌های نفتی آمریکا در جهت حفظ و حراست از غارتگری خود آنها در منطقه خلیج بمصرف میرسد و شاه بمثابة بهترین آلت برای مقاصد امپریالیستی و نفتی پاسداری از این غارتگری را بر عهده گرفته است. ضمانت‌های عظیمی از این پر اختیای بیشمار نفتی از طریق شرکت‌های مقاطعه کاری آمریکائی که تمام ساختمانهای نظامی توسط آنها مقاطعه شده است بحیب کمیانیهای آمریکائی

باز می‌شود و در این میان خلق زحمتکش ایران است که میبایست بار این مصاحبه
 سرمایه آور را تحمل نماید. گذشته از این شاه خائن این نوکر سرسپرد ماستعمار نوین
 با انعقاد قرارداد های اقتصادی یکسورهای امپریالیست و تقاضای هرجه بیشتر برای
 سرمایه گذاری در ایران، نیروی کار طبقه کارگر ما را به همراهی تمامی منابع زیرزمینی میهن
 مادران را از حق دلالی مختصری، بخارجیان واگذار نمود و خود به نگهبانی از این
 غارتگری نشسته است.

خلق مبارزان ایران! همانطوریکه بیان داشتیم ما برای رهائی از قید ستم امپریالیسم
 و ارتجاع راهی در شوار و طولانی در پیش داریم و در این راه قربانیهای بسیار خواهیم داد
 ولی جنبش آزاد بیخش خلق ما علیرغم تمام دشواریها راه خود را بسوی پیروزی باز خواهد
 کرد و همراه با سایر جنبشهای آزاد بیخش منطقه، نقش خود را در نابودی ستم امپریا -
 لیستی در ایران و سراسر منطقه ایفا خواهد نمود. ما از تمام نیروهای اصیل و واقعا
 انقلابی ایران دعوت میکنیم که صفوف خود را متشکل تر نموده و در زیر پرچم واحدی گرد
 هم آیند.

- * درودی پایان به رزمندگان جنبش سياهگل *
- * برافراشته باد پرچم سرخ جنبش ۱۹ بهمن *
- * برقرار باد اتحاد تمام نیروهای انقلابی ایران *
- * پیروزیاد مبارزات ضد امپریالیستی تمام خلقهای منطقه *

بهار پنبه‌ها و یک

با گل‌ها و پرچم‌هایت

ای بهار

اسال

از سرزمین ما گذر

بهار

با گیسوی افشان بید بن‌ها

شارمانه و آرام

در رازمان‌های برف

پیش می‌آید

پیش می‌آید

می‌ماند

و با برگ‌های کبوده

به پنبه‌هایش می‌نگرد

پنبه‌های بهار

روی بازمان های برف زمستان پنجاه
خونین است

ای بهار

گل های سرخت را

در خانه مردم میفروز

تنها شاخ و برگ های را

در خون برادران بگیر

تابهار گل سرخ

شانه سوگواران را

باهق هقی دیوانه وار

بلرزاند

بهار

با چشم گریان برگ ها

در گلشن های خون می پیچد

دریغ خون

دریغ گلشن ها

روی بهار می گردم

باد اضی از عشق و فریاد

ا. . .

چگونه جمع کنم این لاله پرور را

بهار

برکرانه‌ی سیمینه رود

می‌گرید

بهار

روی بینالود

خیم می‌شود

وجعه‌های خونین اشک

روی صفخره‌ها

شعله‌ورترین گل‌هاست

سلام ، بهارمیهن گلگون

سلام ، مادرگریان من

بهارسرخ ، سلام

چنین که بهار چنگ درگیسو می‌زند

ویریشان می‌کند براب

هق‌هق کنان و سوکوار

انهمه گیسو را . . .

ا . . .

گیسوی کنده‌ی بید بن‌ها را ببین

اشفته روی گریه‌های سپیدرود

ای بهار سوگوار

سبزه گل روی سپیده

سبزه برادر روی چیتگر

و نود و یک سرباز

سبزه در هان سرود خوان

صد و هشتاد و گلوله

سبزه دیوار حمیدیه ی گل

خورشید تکان می خورد

برگ ها تکان می خورند

رودخانه ها تکان می خورند

شت ها بر دیوارها می کوبند

صدا در میهن مغلوب می گردد

زیرنگاه سربازان

سبزه جگه ها خون بال می زنند

روی دریا های خونین می جرخند

روی دریا های خونین می نشینند

و روی فلات پرمی کشند

زند بار صدای زمستان چهل و نه

پوینده باران دست
که تفنگ روی کتاب نهاد

در خیابان فریاد می زنیم
در کارخانه فریاد می زنیم
پشت میله ها فریاد می زنیم
در خانه فریاد می نویسیم

روی دیوار فریاد می نویسیم
فریاد می زنیم

و قلب خود را چون لخته ای خون بالامی اوریم

آزادی چیست ؟

خیابانی بانکه های درشت افتاب ؟

بارانی که روی کارخانه می کوبد ؟

در خستگانی با هیاهوی فردای کار

که در قهوه خانه های غروب جای می نوشند ؟

گل های دود که بر لب ها می سوزد

و در پنجه ها خاکستری شود ؟

ستاره ای که روی خستگی کارگران می تابد ؟

چشم گریان مادران

که جامه زندان فرزندان به اشک می شویند ؟

خستگان زمین ، میلیون ها

که روی مزارع درو شده ایستاده اند
بازنان و فرزندانشان گرفتار
ویرگ های وام را در بار نکان می دهند؟

آزادی چیست؟
بهار سوگوار وطن
برگشته از پشت دیوارهای زندان
سرگشته در باینحت کشتار؟

صدای گلوله
صدای محاصره
صدای باروت
صدای سوختن نوشته ها و نام ها
صدای شلیک روی دیوار
صدای شلیک از پنجره
صدای مرگ در خیابان
صدای "زنده باد" ...
صدای خون

با خون و درد می رود
گلزار من

بهار

در یوانه وار و مبهوت

فرومی ماند

نه می گرید

ونه می نالد

تنها آشفته وار پیش می رود

در گورستان های پاینخت

روی این بابویه می گردد

روی بهشت زهرا می گردد

اه . . . مکرانجا

ریخته در گودال

کیستند آن لاله های پرپر؟

کیستند آن بدن های تکه تکه شده ؟

با خونچال هایی در قلب و در رگلو

که ناگهان

بهار

به خود می پیچد

جگر به قیّه می رود

می چرخد و می خراشد

می خراشد با ناخن سوزان خارین ها

در واگویه های دلخراش

رخساره ی خونین را :

دریغ آوازخون تو

دریغ صدای تو در کوهسار

بی بهره از اسبان و گل ها

بی بهره از رودخانه و ماه

بی بهره از سلام و بدرود

بی بهره از بهار صیبن

شهید من

بهار

گردگودال شهیدان می چرخد

آرام ، مادر سوگواری من

سر برشانه ام بگذار

از خون گلین های نیریاران

آتش های صاعقه سرمی کنند

شخم بهاره ی ما

اسال

نه باخیش بود

نه باد ست

شخم بهاره ی ما

اسال

با سرنیزه بود

چه شیاری در خون برادران افتاد

که درختان بید حتی

در مجیدیه و آذرین

گل‌های سرخ آورده اند

و در کنارانش

مردم

نکه نکه

گل می دهند

سرنیزه ها شسته

اما

در آغوش بهاری

برق می زند

بخواب برادر گلگون

بخواب

قبیله برادران تو

آتش قلب ترا روی شب می کوبند

سلول ترا به دوش می کشند

زخم ترا به خیابان می برند

و خون ترا

روی امصاب کار و دانش

می گردانند

بدرود ، بهارخونین

بدرود

صدای حریق

صدای طولانی سوت

صدای گلوله درقلب روز

برادران تو

باچمدان شبنامه و نارنجك

درشهر می گردند

وازچهارراه ها می گذرند

بدرود ، بهارخونین

بدرود

دربرگ های بهارینجاه ویک

گلشن های خون تاب می خورند

صدما درسوگوار

باجانه های شکی

برنبرده های دادرسی

شبی که

درآتش می سوخت

دلمه رو که می خورد

دلمه رو که می خورد

درآتش می سوخت

درآتش می سوخت

درآتش می سوخت

درآتش می سوخت

خفته

درآتش می سوخت

درآتش می سوخت

درآتش می سوخت

درآتش می سوخت

درآتش می سوخت

درآتش می سوخت

درآتش می سوخت

درآتش می سوخت

درآتش می سوخت

درآتش می سوخت

درآتش می سوخت

سرمی گویند

صد پد رسوگوار

بانوارهای سیاه

در بازار می گردند

گوزن جوان

باشاخ های خونین

برد یوار شهر اعلان می گوید

واژ کچه ها صدای گلوله می آید

رها کنید

رها کنید شانه و بازویم را

رها کنید مرا

تاببینم . . .

من این گل رامی شناسم

من این گل رامی شناسم

من با این گل سرخ

در قهوه خانه ها نشسته ام

من به این گل سرخ

در میدان راه آهن سلام داده ام

آ . . . ی

من این گل را می شناسم

در ستانش در وگوش بود ند

بر شاخه ی تفنگ

در کور کی

در گندم زار می چرخید

در جوانی

در گنوله ها

با این در ها ن خونین

من این گل را می شناسم

در چشم هایش

شعله و خنجر داشت

و در قلش

زنتی و

چشم اهو می

که جرعه جرعه

می گریست

روی بهارینجا و یک

سعد گوزن سرخ

بر دیوارانش می گویند

صدای گلوله

صدای محاصره

صدای باروت

صدای "زنده باد ..."

اه ...

بردارید

ان پرندۀ را بردارید

خون روی خیابان پرمیزند

باخنجرخشی

بر دل می‌کوبم

تیغۀ درخون می‌چرخانم

تا بذر ترا

ای گلبن تیرباران

درخونچاله دل بگرم

— سعید — سلطانپور

به نقل از مجموعه شعر "آوازه‌های بند" سروده — سعید — سلطانپور

از انتشارات "پویا" — چاپ — سعیدری — تهران . تابستان ۱۳۵۱

پیام

به: شاعران وطنم

این شعر بناسبت زمین سالروز حماسه سیاهل برای علی اکبر
صفائی فراهانی و گروه جانباز سیاهگل سروده شده است.

فریاد رسته‌های خاموش

در شب و طنینی دیگر دارد.

من و

فریاد رسته‌های برادران سیاهکلی ام را

در مونیخ

در مونه وید شو

در سیدنی

در آریزآبایا

در جاکارتا

شنیده ام.

*

فریاد رسته‌های خاموش

در شب و طنینی دیگر دارد.

در من این نیست:

مفعول فاعلا بحر مضارع مثنی محذوف

يك جايش می لنگد

د نیار اړ بد ورسرم چرخ می خورم

يك جای قلبم آتش گرفته است

درد من ،

آه !

بیدردی نیست

ای شمایان

که درد تان

همه بیدردیست .

*

فریاد رسته های خاموش

در شب ، طنینی دیگر دارد .

فریاد رسته های خاموش

باور کنید

در شب

فریاد است

خاموشی نیست .

انوشه

فرانکفورت - ۱۹ بهمن ۱۳۵۱

اندیشه چه گوارا

"اندیشه چه گوارا" نوشته میکائیل لووی Michael

Lowy یکی از چند کتاب جالبیست که درباره "چه" و بررسی آثار او نوشته شده است.

فصل سوم این کتاب تحت عنوان "جنگ انقلابی" یکی از مهم ترین فصول آنست. ما "جنگ چریکی" را از پیر و م فصل سوم کتاب مورد بحث (صفحات ۹۸-۸۷) به فارسی ترجمه کرده ایم.

کتاب "اندیشه چه گوارا" در سال ۱۹۷۰ توسط انتشارات فرانسوا ماسپرو منتشر شده است.

جنگ چریکی

۱- اجتناب ناپذیر بودن مبارزه مسلحانه .

* کسیکه جنگ اجتناب پذیر را در یک کشور علم می کند جنایتکار است ، ولی کسیکه جنگ اجتناب ناپذیر را علم نمی کند نیز جنایتکار بشمار میرود . چه گوارا که این شعار (خوزه) مارتی را بر بالای نوشته خود تحت عنوان " جنگ چریکی ، یک شیوه قرار داده است ، قدرت اعتقاد عمیق و نزل ناپذیر خود را - در زمینه اینکه : تنها راهی که قادر است خلقهای محروم امریکای لاتین (ونیز سراسر جهان) را از قید قیمت نجات دهد ، راه مبارزه مسلحانه است - بخوبی نمایش می دهد .

چرا ؟ در چه گوارا ایداً تعمیم رمانتیکی از اسلحه یا غربت زدگی زمان سیرا - ماسترا وجود ندارد . اصل اجتناب ناپذیر بودن مبارزه مسلحانه در واقع ، از جامعه شناسی انقلاب اوسر جشمه می گیرد : نظریاتی که انقلاب یک انقلاب سوسیالیستی است ، نمی تواند جز از طریق جنگ انقلابی ، پیروزی برسد : " در (قاره) امریکا ، راه رهائی خلقها - که راه سوسیالیسم خواهد بود - تقریباً در تمام کشورها بوسیله اسلحه به انجام خواهد رسید " (۱) . در واقع ، اگر انقلاب در امریکای لاتین فقط " ناسیونال - دموکراتیک " میبود ، می توانست بروی قشرهایی از بورژوازی ونیز بخشهایی از دستگاه دولتی و بویژه بروی جزئی از ارزش حساب کند ؛ و در اینحال می توانست از طریق انتخابات یا کودتای نظامی تحقق پذیر گردد . بنابراین ، بنظر احزاب چپ سنتی که یک انقلاب دموکراتیک - بورژوازی را نشانه گرفته اند ، کاملاً موجه و منطقی جلوه می کند که اتحاد های انتخاباتی یا توسل به نظامیان را بعنوان واقع بینانه ترین استراتژی ها تلقی نمایند . در دوزخهای اینان ، برپا کردن مبارزه مسلحانه بوسیله پیشتازان انقلابی ، نمی تواند جز " حادثه جونی " اشتباه آمیز

چیز دیگری جلوه گر شود .

برعکس ، در کلیه دگرگین نظامی - سیاسی " چه " ، بروی تعریف دقیق خصیصه سوسیالیستی انقلاب تکیه میشود که پروپولمانیک (۲) دیگری بنامند که همانا پروپولمانیک لنینیستی نابودی دستگاه نظامی - سیاسی دولت بورژوا می باشد . مسئله بر سر اینست که " چگونه می توان دستگاه مرکوب حکومت اولیگارشی را درهم شکست " . زیرا (" چه ") که يك انقلاب سوسیالیستی را نشانه گرفته است ، چنانکه باید و شاید میدانند که شکست و تارومار کردن کامل ارتش ، تفرقه انداختن " در بین آن " ، جلب افراد " آن " ، تضعیل کردن " آن " ، نابود کردن روحیه " آن از شرایط واجب و ضروری این انقلاب بشمار میروند (۳) .

سو " ظن ریشخند آمیز " چه " در زمینه " راههای مسالمت آمیز " از هیچگونه مرمی " سرچشمه نمی گیرد ، بلکه از يك تحقیق عینی و واقع بینانه ناشی می شود : حتی اگر يك جنبش توده ای واقعی (یعنی سوسیالیستی) بتواند قدرت را از طریق يك پیروسی انتخابانی - امکانی با توجه به خصیصه معیوب این پیروسی ، بسیار مبهم و مشکوک جلو می کشد - بدست آورد ، سرعت بر اثر يك کودتای نظامی کم و بیش خونین و از کسوف خواهد گردید . زیرا که از دیرباز ارتش بعنوان ضامن نهائی و تعیین کننده رژیم گاپیتالستی شناخته شده است . بدینگونه " چه " ارورای يك تجزیه و تحلیل تاریخ جدید امریکای لاتین بهمان نتیجه ای میرسد که مارکس ولنین ارورای تجربه کمون پاریس و انقلاب روسیه به آن رسیده بودند : انقلاب زحمتکشان باید ماشین نظامی - سیاسی بورژوازی را درهم بشکند . " چه " این اصل را نه تنها از مطالبه کلاسک های مارکسیست ، بلکه همچنین از تجربه تلخ شخصی خود در گوانتالا - که در سال ۱۹۵۴ جنبش مردم آن مورد خیانت ارتش قرار گرفت و کشور از نو به مزدوران یونایتد فروئیت (United Fruit) سپرده شد - و نیز از تجربه پیروزمند

خود در کوبا - در انجائیکه انقلاب به پیروزی رسید و ارتش ارتجاعی "بانیستا" را بطور کامل تار و مار کرد - یاد گرفته بود (۴) .

مسئله ارتش در امریکای لاتین - در انجائیکه کودتای نظامی همچون يك بیماری مری خطرناک بیدار می‌کند - يك مسئله اساسی بشمار میرود . "چه" بدون تعارف و ترجمه ، ارتش امریکای لاتینی را همچون قشری انگل و مزیت طلب معرفی می‌کند ، "سر قابل رویت استعمارگران گوناگون" ؛ و اواری از هرگونه توهمی در زمینه جوانمردی و فضیلت ارتشیان "مترقی" است . "ما اختصاصاً توجه را بر روی کودتای نظامی جلب می‌کنیم . آیا نظامیان چه چیزی را می‌توانند به دموکراسی واقعی عرضه کنند ؟ چه پاکی و درستی از کسانی میتوان انتظار داشت که همواره از ابزار تسلط طبقات ارتجاعی و انحصار طلبان امپریالیسم بوده اند ، (چه پاکسی و درستی) از قشری (انتظار می‌توان داشت) که موجودیتش برین سلاجهائیست که در اختیار دارد و اندیشه اش جز این نیست که مزیت های خاص و استثنائی خود را حفظ کند ؟ " (۵) . قدر مسلم این کلام "چه" به این معنا نیست که نظامیان نتوان همچون مبارزینی منفرد و مجزا از محیط اجتماعی خود ، در نیروهای توده ای ادغام شوند .

در نتیجه ، مسئله ارتش برای او با خشکی و خشونت در عبارت زیر خلاصه می‌شود : " اگر قبول کنیم که دشمن برای باقی ماندن بر قدرت مبارزه خواهد کرد ، باید نابودی ارتش ظالم و ستمگر را مورد توجه قرار داد " . و برای نابود کردن آن باید قادر شد که يك ارتش توده ای را در مقابل آن گذاشت (۶) . و اضافه کنیم که پس از سال ۱۹۶۵ یعنی پس از خالت قوای امریکا در جمهوری دومینیکن ، برای او اظهار من الشمس شد که جنگ توده ای دنیا له دار (طولانی) ، راه منحصر بفرد ممکن است - نه تنها برای درهم شکستن ماشین نظامی اولیگارش محلی ، بلکه همچنین برای مقابله کردن با

در حالت نظامی امپریالیسم. در این محتوای است که باید منظور "چه" را از نقش جنگ چریکی، بعنوان شیوه ای محسوس و پرتوان در ساختن ارتش انقلابی خلق درك کرد. در صفحات آینده سعی خواهیم کرد که پاره ای از معمول و انطباق های سیاسی تئوری گوارینی جنگ چریکی را بررسی نمائیم - تئوری‌ای که عمیقاً "کوزه وینزین" (۷) است، زیرا که این تئوری جنگ چریکی را بمثابة تداوم سیاست انقلابی بوسیله اسلحه تلقی می‌کند.

۲ - جنگ چریکی برای چه ؟

منابع تئوری جنگ چریکی "چه" کدامند ؟ قبل از هر چیز منابع اسپانیائی (وانگهی اسپانیای صبح و شام* جنگ چریکی جدید بشمار میرود) و او در سال ۱۹۵۵ در مکزیک نوشته های مربوط به استراتژی نظامی جنگ داخلی اسپانیا را مورد مطالعه قرار داد؛ یکی از بهترین شاگردان افسران ارتش جمهوری خواهان (اسپانیا)، "ارماندو بایو Armando Bayo" - که چریکهای کوبائی را قبل از حرکتشان تعلیم میداد - بشمار میرفت. او آثار "کلاسیک" مائوتسه تونگ را بعد ها، در سال ۱۹۵۸ در سیراماسترا کشف کرد. پس از پیروزی (انقلاب کوبا)، از نزدیک بمطالعه "چریکها" پارتنرهای یوگسلاوی، ناسیونالیستهای الجزایری و انقلابیون ویتنامی پرداخت با اینهمه مسلماً منبع اصلی اش، تجربیات جنگ چریکی کوبا است که در آن زندگی کرد و است.

چرا از نظرگاه "چه" جنگ چریکی روستائی برای ساختن ارتش بوده ای مطمئن تر و واقع بینانه تر جلوه میکند ؟ در نوشته هایش مجموعه ای از دلایل اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و نظامی را مشاهده می‌کنیم که نقش برتری را که او برای جنگ چریکی (روستائی) در پیروسی جنگ انقلابی قائل است، مورد توجه قرار می‌دهد.

۱- از نقطه نظر اقتصادی: در کشورهای توسعه نیافته، با اقتصاد ارضی، در انبجائی

کما کثرت جمعیت در روستاها زندگی می کنند ، انقلاب قبل از هر چیز يك انقلاب ارضی است که در روستاها و کوهستانها جریان می یابد و بعد ها به شهر فرود می آید - و در اینجا است که انقلاب سوسیالیستی می شود (۸) . اگر این دلیل را به تنهایی و بطور مجزا مورد توجه قرار دهیم ، مکانیستی جلوه خواهد کرد : ما خیلی خوب میدانیم که در روسیه تزاری ، عالی ترین نمونه کشور ارضی ، در سال ۱۹۱۷ يك انقلاب پرولتا ، یاشی شهری رخ داده است . . .

۲- از نقطه نظر اجتماعی : ظلم و ستم و محنتناك و فوق استثنای که روستائیان - این نفرین شدگان روی زمین - قربانی آنند ، سبب می شود که در نتیجه اینان - که چیزی ندارند تا از دست بدهند و موقعیت اجتماعی شان قابل انفجار است - " يك نیروی عظیم انقلابی در روستاها تشکیل دهند (از اعلامیه ها و انا - ۱۹۶۱) .

" چه " در حین تجزیه و تحلیل نقش قشرهای مختلف طبقه روستائی ، اظهار می دارد که نه تنها پرولتاریای کشاورزی بلکه همچنین خرده روستائیان فقیر ، پایگاه اجتماعی جنگ چریکی را در روستا تشکیل می دهند . در واقع ، " سربازانی که اولین ارتش چریکی روستائی را تشکیل دادند ، بخشی از این طبقه بودند که میل تقریباً انحصاری خود را برای تملك زمین نشان می دادند - که به بهترین وضعی نمایشگر روحیه ای نظیر روحیه خرده بورژواهاست . . . " (۹) .

۳ - از نقطه نظر سیاسی - نظامی : بنظر " چه " ، طغیانهای شهری ، مسدود و شراک در محدوده شهرها ، معمولاً سرانجام به شکست انقلاب بیون و قتل عام سرور م منتهی می گردد ؛ جنبش انقلابی در اینحال نخواهد توانست فعالیت خود را از سر بگیرد مگر اینکه مانند چین ، پس از شکست در شهر ، دست ویای خود را بطرف روستا جمع کند ، و جنگ چریکی (روستائی) را دنبال کند . ارتش توده ای قادر به درهم شکستن ارتش اولیگارشی ، بطور خود بخودی تولد نمی یابد : باید متدرجاً و در جریان يك جنگ

دنباله دار آنها برپا داشت. باری، يك چنین مبارزه مداوم و طولانی، بدشواری می‌تواند در جای دیگری جز روستا - که سمت‌ترین حلقهٔ زنجیر نیروی سرکوب بشمار می‌رود - به سرانجام برسد (۱۰).

۱- از نقطه نظر استراتژی نظامی، روستا مساعدترین میدان برای يك جنگ توده‌ای بشمار می‌رود: روستا، ایمنی بیشتر، میدان مانور، راه‌های بازگشت، مخفی‌گاه‌های خارج از دسترس نیروهای سرکوب، کشش و فرزی بیشتر عملیات را به پیشاهنگ مسلح عرضه می‌دارد.

اما در مورد جنگ چریکی شهری؛ "چه"، علی‌رغم اهمیت فوق‌العاده‌ی که برای آن قائل است، بنظر می‌رسد که نقش آنها کمتر از حد واقع جلوه داده است. زیرا که آنها همچون يك محصول درجه دوم جنگ چریکی روستائی تلقی می‌کند - "جنگ چریکی در منطقه شهری هرگز نمی‌تواند به تنهایی بروز کند"، و بویژه آنها به خرابکاری محدود می‌کند (۱۱). در تاریخ جدید مبارزه مسلحانه در آمریکای لاتین، جنگ چریکی شهری - نوپا ماروها را روگوته، سازمانهای مختلف در برزیل، آرژانتین و کواتالا - نقش بس پرمعناتر از آنی را ایفا کرده است که "چه" در نوشته‌های خود - با تعمیم بیش از حد دادن مورد گویا - پیش‌بینی کرده بود.

از طرف دیگر، با توجه به دشواریهای پیش‌آمده در جنگ چریکی روستائی در پرو - و در بولیوی... - این فکری بیش‌تر می‌آید که او به ایمنی‌هایی که روستا در مقابل شهر به پیشاهنگ انقلابی مسلح عرضه می‌کند، بیش از حد واقع‌بها داده است.

۲- جنگ چریکی همچون "کاتالیزور" سیاسی.

جنگ انقلابی نمی‌تواند بدون وجود پاره‌ای شرایط عینی و ذهنی گسترش یابد و به پیروزی برسد.

شرایط عینی در آمریکای لاتین از نوع ساختمانی (Structural) - از قبیل:

فقرتورده ها، استثمار، توسعه نیافتگی، روابط اجتماعی با اجدادی و غیره - و یا
اوضاع احوالی (conjoncturel) - از قبیل: بحرانهای اقتصادی، رژیمهای
استبدادی، فقدان راههای قانونی مبارزه - می باشند. "چه"، "در جنگ چریکی
اوضاع و احوال سیاسی استبدادی را بمثابة sire qua non (۱۲) برای
توسعه مبارزه مسلحانه معرفی می کند. "و تئیکه حکومتی با انتخابات عمومی - چه با
تقلب در آراء و یا نه - قدرت را در دست می گیرد و حداقل صورت ظاهر یک رژیم مشروط
را حفظ می کند؛ در اینحال، نهال یک جنگ چریکی نمی تواند شکوفان گردد، زیرا
تمام امکانات مبارزه از راه قانونی مسدود نشده است" (۱۳). ولی "چه"، "در
نوشته های بعدی خود اهمیت کمتری برای ظاهر قانونی یا غیر قانونی رژیم های
اولیکارشیك حاکم قائل شده است.

اما در مورد شرایط ذهنی، در و شرط اساسی و مکمل هم وجود دارد که در جریان مبارزه
عمق بیشتری خواهند یافت:

- آگاهی لازم به تغییر انقلابی رژیم؛

- آگاهی به امکانات این تغییر.

قدرت اولیکارشیك - از میان شرایط دیگر - دقیقاً بروی فقدان این شرایط پایه
گذاری می شود: بروی از خود بیگانگی ایدئولوژیکی نوده های عامه و - یا - بروی
ترس و وحشت شان از قدرت ارتش حکومت بورژوا.

اشتباه امید واریهای خوش بینانه در پیروزی صاعقه آساکه سر نشینان "گرانما" (۱۴)
در دسامبر ۱۹۵۶ در سرمی پروراندند، از بی اطلاعی آنان در نقش زمین شرط
همینی ریشه می گرفت: خلق کوبا به لزوم یک تغییر آگاهی داشت، ولی چیزی که
کم داشت اعتقاد و یقین در امکانات خود بود (۱۵).

این بهیچوجه بمعنای آن نیست که احزاب و رهبران انقلابی باید بار سنگین حلقه

کرده بروی سینه منتظر بخته شدن و رسیدن تمام این شرایط باقی بمانند. علیه یک چنین انفعالیّت نشو و کاوشی نمی - قبول بخشهای وسیعی از جبهه سنتی در امریکا لائین - علیه "فرصت طلبی انقلابیون یا شبه انقلابیونی که بی عملی خود را بدینگونه توجیه می کنند که در مقابل ارتش منظم هیچ کوششی امکان پذیر نیست - بگذریم از کسی که منتظرند تا کلیه شرایط عینی و ذهنی بشیوه ای مکانیکی کاملاً آماده شود ، بی اینکه در راه تسریع کردن آنها اندیشه ای بخود راه دهند " - "چه " ، بروی و در رس مبعی که انقلاب کوپانی تعلیم می دهد تکیه می کند :

- نیروهای توده ای می توانند در یک جنگ بر علیه ارتش پیروز شوند .

- نباید منتظر ماند که کلیه شرایط برای آغاز کردن انقلاب فراهم و آماده شود ، کانون

شورشی می تواند در ظاهر شدن آنها سهم شود (۱۶) .

به زبان دیگر ، جنگ چریکی با عملیات سیاسی - نظامی خود از چهره حکومت نقاب را

کنار میزند - و در ارتش می کشد که چهره برهمنشاستبداد خشن خود را به نمایش

بگذارد - و در عین حال ، آسیب پذیر بودن و ضعفش ، و نیز مصونیت و آسیب ناپذیر

بودن جنگ چریکی را نشان میدهد . بدینگونه شعور انقلابی و شور و هیجان مبارزه جوانان

توده های ملی را برمی انگیزاند ، و موجبات ریشه گرفتن و شکستنی بودن شرط ذهنی

- یعنی اعتقاد به اینکه پیروزی برستمگران امکان پذیر است - را فراهم میکند (۱۷) .

با اینهمه ، "چه " ، ایدئیک " و لونتاریست " نیست و بروشنی تانید می کند که

تنها نیروی محرکه کانون چریکی برای جمع آوری کلیه شرایط لازم انقلاب کافس

نیست ؛ برای اینکه اولین کانون بتواند تاسیس شده و زیربای خود را مستحکم کند ،

باید پیشاپیش باره ای از شرایط اقتصادی ، اجتماعی ، سیاسی و ایدئولوژیکی وجود

داشته باشد - شرایطی که او باید تجزیه و تحلیل مشخص از موقعیت مشخص ، معین

می کند (۱۸) .

موضع "جه"، بطور قبیح موضع د بالکتهک مارکسمستی است که از حد مانر بالسم مکانیمستی - "شرایط، پروسه تاریخی را بطور منجز تعیین می کنند" - و در همین حال پنداره گرائی مجرد - که اراده را قادر بر اعمال می شناسد - تجاوز می کند: عمل پیشاهنگ انقلابی منتج از شرایط معلوم و خلاقی شرایط تازه می باشد.

برای این نقش در سطح آگاهی نوده های ملی، جنگ چریکی بمثابة عامل کاتالیزور عمل می کند. این عنصر کوچک خارجی که در "یک محیط مناسب" وارد می شود، متبلور و قطبی کردن آن محیط را سبب می گردد. واحد چریکی همچنین نقش سیاسی تعیین کننده ای را نه تنها در منطقه مستقیماً مورد هدف و عملیات قرار گرفته، بلکه در سطح کامل کنسوری - یا قاره ای - ایفا می کند. "جه"، در "یادداشت های روزانه بولیوی" بتاريخ ۳ ژوئن ۱۹۶۲، نتیجه سیاسی بدست آمده در کنسوری که اولین پیروزیهای جنگ چریکی در آن صورت گرفته مورد بررسی قرار می دهد و اضافه میکند: "خیلی کم باید چنین صراحتی امکان کاتالیزه کردن جنگ چریکی مشاهده شده است" (۱۹).

جنگ چریکی بهمن وظیفه "کاتالیزه" کننده و فعالیت سیاسی - نظامی خود، کم کم می تواند حمایت روستائیان را بخود جلب کرده و سرآخر بنظر نوده های ملی شهر و روستا، بعنوان ترجمان مسلح مبارزه طبقاتی شان و گزینش سیاسی مشخص برای تصرف قدرت جلوه گر شود. برای درک کردن این پروسه، باید ساختمان پیوندها که واحد چریکی و خلق - و قبل از همه در روستا - را بهم حلقه میزنند، از نزد یک مورد بررسی قرار داد.

۱ - واحد چریکی و خلق.

تئوری جنگ چریکی "جه"، به وسیله با اصطلاح ارتودوکس ها، همچون الحاد بلانکیستی، پاکونیستی، ماجراجویانه محکوم شده است. معور این محکومیت بر

نوهی استوار است که باند کوچکی از مردان قهرمان و مصمم می‌خواهند انقلاب کنند قدرت را بدست گیرند و خلق را آزاد کنند، و می‌خواهند پیروزیهای معجزه آسای يك گروه از Bravados (شجاعان) از نوع سه تفنگداری آهن قراضه فروش راجا نشین مبارزات توده ای نمایند.

باری، دریافت "چه" بهیچوجه بدینگونه نبود. او در "راهنمای جنگ چریکی" خود مفهوم لغوی واژه اسپانیائی (Guerilla یعنی جنگ کوچک) را رد می‌کند و اعلام می‌دارد که جنگ چریکی يك نتیجه جنگ، جنگ يك گروه اقلیت علیه يك ارتش قدرتمند نیست. بلکه برعکس، جنگ تمامی خلق علیه تسلط ستمگرانه است. در مقاله خود تحت عنوان "جنگ چریکی، يك شیوه" از اینهم صریح تر دریافتش را از جنگ چریکی بیان می‌کند: "کسانیکه می‌خواهند به جنگ چریکی بپردازند، مبارزه توده ها را فراموش می‌کنند - مثلاً اینکه با دو نوع مبارزه مخالف هم طرف هستند - قابل انتقاد می‌باشند: ما باید چنین موضعی مخالفیم. جنگ چریکی، يك جنگ خلقی یعنی مبارزه توده هاست. بدون حمایت مردم به جنگ چریکی پرداختن، بمعنای پیش رفتن بطرف يك فاجعه اجتناب ناپذیر می‌باشد. واحد چریکی، پیشاهنگ مبارز خلق است... که باید در مبارزه خود مورد حمایت توده های روستائی و کارگران مناطق و قلمروئی که در آن کام می‌گذارد، قرار گیرد. در صورت عدم این شرایط، نمی‌توان به جنگ چریکی مبارزت ورزید: "این نه تنها تعلیمات انقلاب کوبا بلکه تعلیمات کلیه جنگهای توده ای و ویژه جنگ انقلابی خلق وینام می‌باشد - که از دیدگاه "چه"، کامل ترین نمونه اتحاد "ارگانیک" بین پیشاهنگ مسلح و خلق جلوه می‌کند؛ اتحادی که در آن "جنگ چریکی جز ترجمان مبارزه توده ها چیز دیگری نیست" (۲۰).

سلما این همچنین تعلیمات انقلاب چین است: در آوریل ۱۹۵۹ "چه" در ضمن مصاحبه ای با يك روزنامه نگار چین توده ای اعلام می‌دارد که در هنگام جنگ

چریکی کوبا، "بادقت" نوشته های نظامی "مائو" را مورد مطالعه قرار داد و از آنها "چیزهای زیادی آموخته است". احتمالا نه تنها نمای استراتژیکی این نوشته ها بلکه همچنین بعد سیاسی آنها نیز توجه اش را بخود جلب کرده اند: تجزیه و تحلیل پیوند های موجود بین واحد چریکی و توده های روستائی (۲۱).

قبل از هر چیز، این خلق (د ر روستا یعنی روستائیان) است که بهترین مبارزان راه واحد چریکی عرضه می کند؛ کسانی که میدان عملیات، ساکنان و آداب و رسوم منطقه را بخوبی می شناسند، و به سختی های زندگی در کوهستان عادت کرده اند. بنحوی که تر، خلق، "قلب جنگ چریکی" است که در پشت سر هر عملیاتی قرار دارد؛ همکاری نامرئی است که در: من را زیر نظر می گیرد، اطلاعات را منتقل می کند، وظیفه تهیه آذوقه و خواربار را بعهده می گیرد، حمایت موثر، مساعدت و همکاری بیدریغ خود را به مبارزان عرضه می دارد (۲۲).

توده های روستائی این نقش تعیین کننده را در صورتی ایفا می کند که جنگ چریکی به تالی ترجمان مبارزه طبقاتی شان جلوه گر شود. برای رسیدن به این نتیجه باید که عملیات مسلحانه چریک همچون بازتاب اعتراض اجتماعی خلق علیه ستمگران و الهام توده های روستائی - که می خواهند رژیم مالکیت ارضی را تغیر دهند - بسور باشد. و به زبان دیگر، اینکه باید که خلق معنای سیاسی جنگ چریکی را درک کند و آنرا جنگ خود تلقی نماید.

به همین علت است که "چه"، بی آنکه از ابعاد اختصاصا نظامی به پیچیده غافل بوده باشد، بروی اهمیت کار سیاسی که باید بوسیله پیشاهنگ انجام شود، تکیه می کند و جنگ انقلابی را همچون "یک عملیات عظیم سیاسی - نظامی که جنگ چریکی فقط جزئی از آنست" تعریف می کند. پیشاهنگ به موازات عملیات نظامی باید به اعتلای یک کار توده ای شدید مبارزت ورز، انگیزه ها و هدفهای انقلاب،

پیروزیهای جنگ چریکی، دلایل هر عملیات را توضیح دهد، و کارگران و دهقانان را به مبارزات توده ای موثر دعوت کند:

"سو: قصد و تروریسم کسور نباید مورد استعمال قرار گیرد. ارجح اینست که کار توده ای کرد، ایده ال انقلابی را در ذهن ها حک نمود، و آنرا به مرحله پیختگی رساند تا در لحظه موعود، توده ها بتوانند با کمک ارتش شورشی بسیج شده و کفایت ترازو را بطرف انقلاب خم کنند. در این راه، نباید از سازمانهای توده ای کارگری و روستائی - که ایده ال انقلابی را در صفوف خاص خود گسترش می دهند - غافل ماند. باید به خواندن و توضیح دادن انتشارات توده ای مبادرت ورزید. . . . (۲۳) با این تفصیل مشاهده می کنیم که تصویر اینالی (۲۴) از یک "چه" ماجراجوی رمانتیک، یک نوع دارتانیان (۲۵) سرخ که جنگ چریکی را همچون یک نبرد تن به تن "سه تفنگدار" مآبانه بر علیه محافظ شاه تلقی می کند، ناچار حد ساختگی وسعده می باشد. . . . علی رغم تمام توجه شدید و باریک بینانه ای که در زمینه مسائل اختصاصی نظامی و استراتژیکی نشان می دهد، گوارا به روشنی خصیصه کلی، نظامی - سیاسی، جنگ خلقی، و اهمیت اساسی ترویج و تبلیغ سازمان توده ای برای مبارزه انقلابی را درک کرده بود.

وانگهی، عملیات سیاسی جنگ چریکی بهیچوجه در تبلیغات "کلاسم" خلاصه نمی شود: همچنین "تبلیغات بوسیله عمل" رانیز شامل میگردد - یکطرف بوسیله خود عملیات مسلحانه که آسیب پذیر بودن ارتش جبار را نشان می دهند؛ طرف دیگر بوسیله اجرا کردن تدابیری با خصلت انقلابی در منطقه تحت نفوذ خود از قبیل: مداره، تصرف و تقسیم زمینها برای دهقانان، سازمانهای تعاونی، استقرار یک دادگاه و مدیریت اداری و اسناد و انتشار قوانین انقلابی و غیره. کم کم به بوسیله واحد چریکی همچون یک قدرت منتخب در نقطه مقابل قدرت مستقر،

همچون يك حكومت قانوني تازه در مقابل قانون دولت قرار می گیرد: قدرت و حکومت قانوني انقلابی که در جهت منافع و با الهام از توده های ملی عمل می کند، و دستگاه سرکوب طبقات حاکم را از کار می اندازد.

با اینهمه، رابطه بین جنگ چریکی و توده روستائی ابداً يك رابطه یکجانبه، مکانیک، یکطرفه، "از بالا به پایین" نیست. در تماس با زندگی، با مسائل مبارزه روستائیان، "چه" مشاهده می کند "يك انقلاب در روح و فکر ما عمل می کند"، و به نقض این تجربه در شکل گیری ایدئولوژی جنگ چریکی اشاره می نماید. در جریان جنگ چریکی پروسه دو طرفه بودن دیاکتیکی بین پیشاهنگ و توده ها برپا و استوار می گردد: "در این هنگام... يك همگامی و همراهی واقعی - بین این رهبران که در عمل، اهمیت اساسی مبارزه مسلحانه را به خلق تعلیم می دهند؛ و خلق که در مبارزه رشد می کند و بنوع خود لزوم پراتیک را به رهبران نشان می دهد - ایجاد می گردد. این همراهی و همگامی بین چریک و خلق خود، در بنیادی کردن تدریجی (مبارزه) ظاهر می شود که کم کم خصیصه های انقلابی جنبش را تشدید می کند و ابعاد ملی به آن عرضه می کند" (۲۶). در واقع، تشریک مساعی نزدیک بین جنگ چریکی و روستائیان یکمرتبه و در یک اراضی شود. بلکه این تشریک مساعی بتدریج و در عمل نظامی - سیاسی که در طی آن، جنگ چریکی توده ای و خلق انقلابی می شود؛ و هر دو، يك "بلوک" نسبتاً متجانس را تشکیل می دهند، ایجاد می گردد. از این لحظه به بعد، جنگ چریکی عملاً شکست ناپذیر می شود و می تواند پشت دست به حمله بزند، روحیه ارتش حکومت بورژوا را از بین ببرد و این ارتش را نابود کند.

اگر راست است که هسته جنگ چریکی از همان ابتدا نمی تواند يك "جنبش توده ای" بوده باشد، در این صورت آیا به منظور تهیه مقدمات آغاز مبارزه مسلحانه، نباید در میان توده های ملی شهر و روستا به يك مقدار کار سیاسی مبارز و ورزید؟ برپا داشتن يك

نیکه سیاسی - نظامی حمایتی، پناهگاه و تامین آذوقه و خواربار - در شهرها و در میان روستائیان - آیا حتی شرط ادامه حیات خود هسته بشمار میروند؟ آیا جنگ چریکی از همان ابتدا نباید با مبارزات طبقاتی موجود در باره ای از مناطق پیوند پیدا کرده و به آنها ملحق شود؟ پاسخ به این سئوالات - که پس از ترازی بولیوی در ۱۹۶۷ بابیرجمی مطرح شده است - و سئوالات بسیار دیگر رانه تنها در نوشته‌های "جه"، بلکه همچنین باید در تجربیات مشخص دست آمده بوسیله پیشاهنگان جدید انقلابی که امروزه در آمریکای لاتین - و جاهای دیگر - مبارزه می کنند، جستجو کرد.

ترجمه از: افرانته

موانعی

(۱) صاحب بابلویزیون C.B.S در سامبر ۱۹۶۱ - چاپ شده

در Gambini تحت عنوان El Che Guevara، صفحه ۱۲۱

(۲) Problematique عبارتست از: مجموعه مسائل مربوط به يك موضوع معین

و معلوم م.

(۳) متون سیاسی، صفحات ۸۵ و ۶۷ - متون نظامی، صفحه ۱۱۵ (توضیحات)

اضافه کنیم که متون نظامی و سیاسی چه گوارا، در مجموعه از نوشته های مهم

اوست در زمینه مسائل مربوط به جنگ چریکی و مبارزه مسلحانه. ترجمه فرانسوی

کلیات آثار چه گوارا بوسیله فرانسوا ماسیرو در شش جلد انتشار یافته است. رفرانسها

نویسنده در این نوشته همه جابه این چاپ بویژه به جلد های اول و سوم آن - متون

نظامی و متون سیاسی - توجه است م. ۰

(۴) متون سیاسی، صفحات ۲۵ و ۶۹

(۵) متون نظامی، صفحه ۱۰۶

(۱) متون سیاسی، صفحه ۸۳

(۷) Clausewitzienne ناشر از کلوزه ویتز. کارل فون کلوزه ویتز

Karl Von Clausewitz ژنرال و تئوریسین پروس است (۱۷۸۰ -

۱۸۳۱) که در "بورگ Burg" تولد یافته است. او پس از مبارزه با ناپلئون به

تأسیس "آکادمی جنگ برلین" پرداخت. رساله او تحت عنوان "در باره جنگ"

تأثیر عظیمی در درکترین ستاد ارتش آلمان و بعد ها در خلق ارتش شوروی باقی گذاشت.

لشکر و مائو، از تعلیمات او استفاده کرده و برای تئوری های او ارزش و احترام خاصی

قائل بوده اند. م.

(۸) متون نظامی، صفحه ۱۴۵

(۹) متون سیاسی، صفحات ۷۱ و ۶۷ - همچنین با اعلامیه افشاگرانه رئیس

جمهوری کلمبیا، کارلوس له راس رستره (Carlos Lleras Res-

trepo) در سال ۱۹۶۶ مقابله شود: "من گمان می کنم که خرد و مالکسی

(Minifundia) به مراتب خطرناک تر از بزرگ مالکی (Lati-

fundia) می باشد. این مالکیت های بیش از پیش محقر، برای تأمین معاش

یک خانواده کافی نیست؛ و مسئله نیمچه مالکی با قوانین تحمیل شده بر ارت و با

انفجار قوی از دیار نسل، لا ینقطع و خیم تر خواهد شد. . . و طبقه "مالکان پرولتر"

را بوجود می آورد که درآمدشان از درآمد کارگران مزارع نیشکر نیز کمتر است: نقل از

نوشته N. Gall تحت عنوان "میراث چه گوارا" در مجله Esprit (جاپ

پاریس) سپتامبر ۱۹۶۹ صفحه ۲۱۵ و همچنین مراجعه شود به اعلامیه های رهبر

"نیروهای مسلح شورشی گواتمالا"، سزار مونتس (Cesar Montes)

در زمینه موفقیت های خیره کننده های که جنگ چریکی در میان نیمچه مالکان روستائی

به افلاس افتاده بدست آورده بود.

(۱۰) خاطرات (جنگ انقلابی)، صفحات ۱۷۴ - ۱۷۳ و متون نظامی، صفحات

(۱۱) ستون نظامی، صفحات ۵۱-۵۰.

(۱۲) اصطلاحات لاتین بمعنای شرط، شرطی که بدون آن هیچ امری ممکن و

مقدور نخواهد بود. همچنین بمعنای حتمی و ضروری. مثلاً می‌گویند شرط یا شرایط

Sine Qua Non فلان امر.

(۱۳) ستون نظامی، صفحه ۲۸

(۱۴) Granma نام کشتی‌ئی بود که فیدل کاسترو به همراه ۸۰ نفر در سال ۱۹۵۶

به سواحل کوبا پیاده شد که به سرعت به وسیله رژیم بانیستا سرکوب و تار و مار شدند و از جمع

۸۱ نفری فقط ۱۲ نفر زنده ماندند.

گرانما، پس از پیروزی جنبش در ژانویه ۱۹۵۹ بعنوان ارگان جنبش انقلابی کوبا

درآمد. این روزنامه در حال حاضر ارگان مرکزی حزب کمونیست کوبا است.

(۱۵) ستون سیاسی، صفحات ۱۳۱ و ۱۶۷ - ستون نظامی، صفحات ۱۵۴-۱۵۳ و

۱۶۵

(۱۶) ستون نظامی، صفحه ۲۷

(۱۷) ستون نظامی، صفحه ۱۵۵ - ستون سیاسی، صفحات ۲۳۱ و ۲۷۸

(۱۸) ستون نظامی، صفحه ۲۷

(۱۹) یادداشت‌های روزانه بولیوی، صفحه ۲۱۲ - همچنین مراجعه شود به

اعلامیه E.L.N (ارتش‌رهای بخش ملی) خطاب به معدنچیان بولیوی، در آنجایی

که "چه می‌نویسد: جنگ چریکی" به هزینه ارتش دشمن بیش از پیش هوی تر

خواهد شد، همچون يك عامل کاتالیزور در خدمت شور و هیجان انقلابی توده ها

در خواهد آمد، تا اینکه موقعیت انقلابی خلق شود - موقعیتی که در آن قدرت

حکومت فقط بایک ضربه موثر، در يك زمان مناسب و از کون خواهد گردید، Sele-

cted Works صفحه ۱۸۱

(۲۰) ستون نظامی، صفحه ۱۳۲، و نیز - Prologo á "Guerra del

اشاره

جوانکی که کامیون را می‌راند، پیرمرد را می‌بیند که از کچه بیرون می‌آید و به او اشاره می‌کند. جوانک کنار می‌زند و نگه میدارد و از توی اینه ماشین به مرد ها نگاه می‌کند: مرد ها کم نشده اند. مرد سرتراشید موقوی هیچک توی اتقاق کامیون ایستاده است و بیکریز فریاد می‌زند. دیگران به فریاد های او یکصد اجواب میدهند. آنکه بیروق بدست دارد با قیافه خشنود چوب بیروق رایه سینه چسبانده است. دیگران دستهای لاغر و استخوانی خود را مشت کرده اند و تکان میدهند. پیرمرد از کچه بیرون آمده است و بسا عصبانیت عصایش را بطرف جوانک تکان می‌دهد و به مرد های توی اتقاق کامیون اشاره می‌کند.

مرد خوش پوشر و پاهای زده ای که کنار جوانک نشسته است و به جیلو خنیر شده، بر میگردد و خیره خیره به جوانک نگاه می‌کند و با خشونت می‌پرسد:

"جرا ایستاده ای؟"

جوانک پیرمرد را نشان میدهد. مرد به پیرمرد نگاه می‌کند و شانغبالا می‌ندازد و میگوید:

"من صلاحیت ندارم که تورا راهنمایی کنم. هر جور دستورات رفتار کن."

جوانک ملتسمانه می‌گوید:

آخرین چه گناهی کرده ام؟ از من پرسیدند بیکاری، گفتم اره. گفتند
کاربان واپاری میخواهی؟ گفتم اره. گفتند کامیون هم که میتوانی برانی؟
گفتم اره. گفتند بیربالا و اینهارا در شهر بچرخان.
مرد خوش پوش سرش را از شیشه بیرون می آورد و به پشت سرش نگاه میکند
و میگوید:

"ساکت شده اند، مسئولش تویی."

جوانک لرزان می گوید:

"من اینهارا باید در شهر بگردانم، مسئول فریاد زدن و نتردن آنها که نیستم.
مرد خوشتر پوش با خشونت جواب میدهد:

"تو تقصیرکاری، چرا ماشین را نگه داشتی؟"

جوانک می گوید:

"آخر..."

پاش را از روی ترمز برمی دارد و ماشین را به حرکت درمی آورد. مرد باید خلقی
می گوید:

"حالا دیگر فایده ندارد، نگه دار."

به مرد های عقب کامیون اشاره میکند و می گوید:

"ساکت شده اند، گردانیدشان نتیجه ندارد."

جوانک کامیون را نگه میدارد و پیاده میشود. خیابان شلوغ است. اتومبیل ها
و اتوبوس ها بیایی می آیند و از کنار آنها می گذرند. رهگذرها گاهی چند لحظه
درنگ میکنند و مشکوکهانه بر مرد های نوی اتاق کامیون نگاه میکنند و میسار
نند تند برای می افتند. چند پسر بچه کنار خیابان ایستاده اند و سرای

مرد هادست تکان میدهد. مرد ها با صورتهای افتاب سوخته و پند نهایی
تکیده و لاغر و لباسهای پاره و کاسه های بی حرکت ایستاده اند و به پیرمرد
نگاه میکنند. پیرمرد از میان بچه های که در و بی طرف کامیون می آیند و سا
ختم عصايش را بطرف جوانك تكان میدهد و صداهای غریبی از دهان خود
در می آورد. جوانك با صدای خفه ای می گوید:

" پدر من تقصیری ندارم، من فقط راننده کامیون هستم."
پیرمرد دستهای لاغر و لرزان خود را در هوا تکان میدهد. مردی که گردنش میان
میله های اتاقی کامیون خفت افتاده است، اشاره میکند. مرد به خرخر
افتاد ماست. زبانش از حلق درآمده و لیزابه سفیدی از گوشه دهانش
جاری است. فشارمرد هاتوی اتاقی کامیون او را به میله ها چسبانده است.
پیرمرد لنگان لنگان خود را به اتاقی کامیون میرساند و سعی میکند که در آنجا
رهد. مرد هاتوی اتاقی کامیون ساکت و بیست زده به او زل زده اند. در فضا
شان ابلهانه بازمانده است. پیرمرد فریاد می کند و با آنها را عقب
میراند و میخواهد مرد را از جا بلند کند.

مرد خوش بوش و پیاپیون زده از توی کامیون بیرون می آید و لبخند زنان به
طرف پیرمرد می رود و با خوشرویی با او سلام میکند. پیرمرد را كك میکند تا سر
مرد را از میان میله ها بیرون میکشند. در ستانه میگوید:

" واقعا كه قلب مهربانی دارید پدر. جای تاسف است كه مثل شما امروز
كم پیدا می شود." لبخندی میزند و مردم رهگذر را نشان میدهد:

" به اینها نگاه کنید. انکار نه انکار كه چیزی دیده اند."
دستش را به چند رهگذر كه كار خیا بان درنگ میکنند و به مرد های توی
اتاقی کامیون نگاه میکنند، اشاره میکند. رهگذرها اشاره او را نادیده

می گیرند و با عجله برای می افتند . مرد قاه قاه می خندد و می گوید :

" پدر دیدید ، از سایه خود هم می ترسند . "

پیرمرد باید گمانی او را براند از می کند و با صدای غریبی او را کنار میزند و عصایش
تهدید کمان تکان میدهد .

مرد در ستانه دست به پشت او میزند و سر تکان میدهد و می گوید :

" می فهمم می فهمم پدر ... حق با شماست . ارم نباید با هم نوعانیش

چنین رفتار کند و آنها را مثل گوسفند نوی کامیون بریزد و در شهر بگرداند .

بله ، شرافتمندانه نیست که از وجود این بیچاره ها برای منظورهای خاصی

استفاده شود . درون شان مقام والای انسان شرافتمند است . انسان

امروزی با رستگینی بدوش دارد . برای او مسئله زمان و مکان مطرح است و

باید جهت گیری کند و هوشتیار باشد که مبادا وظیفه انسانی و مسئولیت اجتماعی

خود را از یاد ببرد . زیرا همه سعی و کوشش يك منت اقلیت فاسد و سودجو

انست که انسانهای شرافتمند را از حقیقت باطن مسائل و وقایع بدور نگه

دارند و بهر وسیله ممکن بکوشند که آنها را تطبیع و خشنود کنند و همکاری

انها را در راه مقاصد خود بکارند ازند . اما انسانهای بیدار و شرافتمند

هرگز تن به همکاری آنها نمیدهند و با تجهیزات همه قوای خود با همه نیرو و علیه

در ستگاه زور و ستم برمی خیزند و تا سرحد جان در این راه پیش میروند و با

اقدامات مثبت خود و با استفاده درست از وقایع و حقایق و تاثیر پذیرفتن

از اوضاع و احوال جامعه ، حرکت تاریخ را سریعتر میکنند و در حال و آیند ؟

هم نوعان خود تا شیری گذارند و فرهنگ قومی و بومی را غنی تر و بارورتر میکنند .

مرد شرافتمند بخوبی آگاه است که هر چیز وقتی ارزش واقعی خود را پیدا

میکند که انسانی نباشد . چون اگر غیر از این بود انسان هم مانند بسیاری

از جانداران امروز فقط بصورت فسیل در موزه های با عنوان حیوانی که نسل
 آن روزها تقریباً برزنا بودی است در باغهای وحش بنمایش گذاشته میشود. بلکه
 پدر باید انسان بود و انسانیت را شنایش کرد. پدر حق باشماست، کاملاً
 حق باشماست. *
 مرد هاتوی کامیون شروع میکنند برای آوردن دست زدن و هورا کشیدن. مرد به
 طرف آنها برمی گردد و بانها تعظیم میکنند و می گوید: *
 "متشکرم، بسیار متشکرم." *
 و سرجوانک را نندهد داد میزند: *
 "پسر، آن کیسه را بیاور." *
 جوانک کیسه ای را از جلو کامیون بیرون می آورد و دست او میدهد. *
 مرد دست توی کیسه میکند و تکه های نان خشک را بیرون می آورد و پشت
 منت میان مرد های توی کامیون پخش میکند. *
 جنب و جوشی میان مرد ها پیدا میشود. یکدیگر را کنار میزنند و بهم فشار
 می آورند و هر کدام برای بدست آوردن تکه های نان دست پیش می آورند
 مرد خوش پوش با صبر یابی می گوید: *
 "جانم بچه تکبید، به همه نان میزند. اندازه همه هست." *
 جوانک را نندهد به در کامیون تکیه داده است و بیصداگریه میکند. پیرمرد
 ساکت شده است و به مرد های توی کامیون نگاه میکنند. *
 مرد خوش پوش، پیرمرد یا مرد چهار زبانه ای که بطرف آنها آمده است دست میدهد
 و پیرمرد را نشان میدهد و می گوید: *
 "آقا را کت کنید و بنزد برسانید." *
 دست پیرمرد را می گیرد و محکم می فشارد و بطور رسمی، مودبانه میگوید:

* از آشنائی تان بسیار خوشوقتم . بامید دیدار .
 با سرخدا حافظی شکند و تند بطرف در کامیون میروند . جوانک را نشسته
 گریان برمی گرد و سر مرد ها توی کامیون فریاد میزند . مرد های جنب و
 جوش می افتند و سبک یگر فشار میدهند و یکی از آنها تعادل خود را از دست
 میدهد و می افتد و سرش میان میله های اتاق کامیون گیر می کند .
 فریاد های مرد سر تراشیده و قوی هیگل بلند میشود و دیگران بغریاد های
 اوجواب میدهند و هورامی کشند . پسر بچه های کنار خیابان برایشان
 دست میزنند . پیر مرد عصایش را تکان میدهد و صدا های غریبی از دهانش
 بیرون می آید . مرد چهارشانه بازوی او را می گیرد و با مهربانی می گوید :
 " پدر من ، جانم ، منکه نمی توانم بفهمم توجه میگوئی . بیخودی خودت
 راخته نکن . تکیه بده به من ، راه بیفت . من یک کلمه حرف های ترا
 نمی فهمم ."
 جوانک پشت فرمان می نشیند . ماشین را روشن میکند و راه می افتد و از جنر
 مرد چهارشانه که زیر بازوی پیر مرد را گرفته است می گذرد . مرد چهارشانه
 بلند بلند حرف میزند . مثل اینست که مطلب با مزه ای برای پیر مرد تعریف
 میکند و قهقهه میخندد و پیر مرد را بجلوس ببرد .

جمال میر صادقی

زمستان ۴۸

این داستان از سال اول شماره اول (شهریور ماه ۱۳۵۲) ماهنامه

" ویسمن " - چاپ تهران نقل شده است .

فرانتس قانون در چند کلمه

۱۹۲۵- در جزایر آنتیل فرانسه تولد یافت. تحصیلات خود را در مارتنیک و سپس در فرانسه دنبال کرد.

۱۹۴۴- در ارتش فرانسه به خدمت اعزام شد و دوره خدمت و وظیفه خود را در اروپا به انجام رساند. پس از پایان جنگ، تحصیلات خود را در رشته پزشکی و روانپزشکی در لیون دنبال کرد. با دستگاه "رونشو Roneo"، روزنامه ای را بنام "سوم سوم"، برای دانشجویان سیاه پوست انتشار داد.

۱۹۵۱- رساله دکترای خود را در رشته پزشکی به پایان رساند.

۱۹۵۲- کتاب خود تحت عنوان "پوست سیاه، نقاب سفید" را در پاریس انتشار داد.

۱۹۵۳- با زنی فرانسوی ازدواج کرد. به ریاست بخش روانپزشکی بیمارستان "بلید-ژوان ویل" در الجزایر منصوب شد.

۱۹۵۴- آغاز انقلاب الجزایر.

۱۹۵۶- به مبارزان شورشی کمک و یاری رساند.

قانون از مقام خود در بیمارستان "بلید-ژوان ویل" استعفا داد. در اولین کنفرانس هنرمندان و نویسندگان سیاه پوست در پاریس شرکت جست. به دبیری روزنامه F.O.N "المجاهد" گماشته شد.

۱۹۵۸-۱۹۵۷- در کنفرانس های آفریقائی "باماکو" و "کونونو" شرکت کرد.

۱۹۵۹- در مرز الجزایر و مراکش، بر اثر انفجار یک بمب شدت مجروح شد. در

پاریس کتاب او: "سال پنجم انقلاب الجزایری" منتشر شد.

۱۹۶۰- بعنوان سفیر G.P.R.A (حکومت موقت انقلابی الجزایر) در "غنا" برگزیده شد. برای مطالعه راههای رساندن از وقه و مهیات به الجزایر از طریق مرزهای جنوبی، به کشور "مالی" سفر کرد. از نقشه ای که برای رسیدن او طرح شده بود، جان سالم بدر برد. به بیماری سرطان خون مبتلا شد، برای انجام معالجات پزشکی به اتحاد جماهیر شوروی اعزام شد.

۱۹۶۱- "نفرین شدگان روی زمین" در ماه دسامبر در پاریس انتشار یافت. در بیمارستانی در واشنگتن، جراح زندگی قانون خاموشی گرفت. جسد او را به الجزایر منتقل کرده در همینجا به خاک سپردند.

۱۹۶۲- الجزایر به استقلال رسید.

*

قانون در زمان حیات خود، دو کتاب و مقداری نوشته و مقاله انتشار داد. این دو کتاب عبارتند از:

- "پوست سیاه، نقاب سفید" با مقدمه "فرانسیس وانسون". از انتشارات Seuil. پاریس- ۱۹۵۲

- "نفرین شدگان روی زمین" با مقدمه ژان پل سارتر. از انتشارات F. Maspero پاریس، ۱۹۶۱

اولین مجموعه مقالات و نوشته های او تحت عنوان: "سال پنجم انقلاب الجزایر" در سال ۱۹۵۹ در انتشارات Francois Maspero نشر یافت. این کتاب توسط Haakon Chevalier با پیشگفتاری از Adolfo Gilly تحت عنوان Studies In Dying Colonialism در سال ۱۹۶۵ در انتشارات Routledge Review Press در نیویورک به انگلیسی ترجمه و انتشار یافت.

جلد دوم مقالات و نوشته های او پس از مرگش جمع آوری و تحت عنوان: "برای انقلاب"

افریقای "در پاریس در سال ۱۹۶۱ توسط Maspéro منتشر شد .

در زیر باره ای از مقالات و کتابهای را که درباره زندگی و آثار فانون می توان اطلاعاتی

در آنها بدست آورد ، نقل می کنیم :

R. BARNARD : *Frantz Fanon*, « New Society », 275, 4 janvier 1968.

S. DE BEAUVOIR : *La Force des Choses*, Paris. Gallimard. 1963.

J. M. DOMENACH : *Les Damnés de la terre*. « Esprit », Avril 1962.

P. GEISMAR et P. WORSLEY : *Frantz Fanon : Evolution of a Revolutionary*. « Monthly Review », Mai 1969.

I. L. GENDZIER : *Frantz Fanon : In Search of Justice*. « Middle East Journal », 1966.

P. M. GOTTHEIL : *Fanon and the Economics of Colonialism*. « Review of Economic and Business », vol 7, n° 3. Automne 1967.

G. K. GROHS : *Frantz Fanon et les problèmes de l'indépendance*. « La Pensée », 107. Février 1963.

M. PABLO : *Les Damnés de la terre*. « Quatrième Internationale », 15 1962.

S. ROHDIE : *Liberation and Violence in Algeria*. « Studies on the Left », Mai-juin 1966.

P. STAMBOULI : *Frantz Fanon face aux problèmes de la décolonisation et de la construction nationale*. « Revue de l'Institut de Sociologie », n° 2-3, 1967.

M. STANILAND : *Frantz Fanon and the African Political Class*. « African Affairs », Janvier 1969.

A. ZOLBERG : *Frantz Fanon : A Gospel for the Damned*. « Encounter », Novembre 1966.

A. et R. ZOLBERG : *The Americanization of Frantz Fanon*. « The Interest », n° 9, 1967.

*

آنچه در زیر می خوانید ، ترجمه فصلی از کتاب جالب "داوید کات David Caute"

است که درباره زندگی و آثار فرانتس فانون نوشته است .

داوید کات که تحصیلات خود را در "امبورگ" ، "اکسفورد" و "هاروارد" به

انجام رسانیده است ، مولف آثار متعدد است از جمله : "کمونیسم و روشنفکران

فرانسوی ۱۹۶۰-۱۹۱۴" (۱۹۶۴) ، "احزاب چپ اروپایی" (۱۹۶۵) .

کتاب مورد بحث درباره فانون ، در سال ۱۹۷۰ تحت عنوان "Frantz Fanon: A Modern"

Masters - درلندن، از طرف Wm Collins Sons And Co Ltd

نشر یافته است.

ترجمه فرانسوی این کتاب در همین سال ۱۹۷۰ در سری انتشارات Les Maitres Modernes بوسیله Seghers منتشر شده است.

ما مطلب زیر را از فصل چهارم کتاب مذکور تحت عنوان: "الجزایر" انتخاب و به فارسی ترجمه کرده ایم. امید داریم که در فرصت های آینده بتوانیم اصول دیگر از این کتاب بویژه فصول ششم و هفتم آنرا تحت عناوین: "انقلاب و خشونت" و "فانون زنده" بخاطر اهمیت که دارند، در اختیار شما قرار دهیم.

« ترجمه این فصل از کتاب راویدکات مدتها قبل صورت گرفته بود، ولی انتشار

اولین شماره مجله به ملاحظاتی مدتی بتأخیر افتاد.

اخیراً از برای نشریاتی که از داخل بهار رسیده است متوجه شده ایم که کتاب مورد بحث، توسط رضا براهنی به فارسی ترجمه و منتشر شده است. ماهنوز ترجمه فارسی این کتاب را ندیده ایم. فقط امید داریم که سانسورچی های سازمان امنیت آنرا مانند هر کتاب جالب دیگر قضایی نکرده باشند.

مطالعه این کتاب را به رفقای داخل و هموطنان عزیز توصیه می کنیم.

الجزائر

در مدت زمانی کوتاه، فرانسه جمهوری چهارم ناگزیر شد که مواضع استعماری خود را در هند و چین در تونس، و در مراکش رها کند. ارتش فرانسه با شکست خود در "دین بین فو" عمیقاً تحقیر شده بود و افسرانش شدت مصمم شده بودند که به این سیر عقب نشینی ها خاتمه بدهند. الجزایر بعنوان نقطه پایان عقب نشینی ها انتخاب شده بود. از سال ۱۸۳۰ الجزایر فرانسه تعلق داشت، و استعمار نا اعماق این کشور اثر گذاشته بود. صرف نظر از جنگ انداختن شدیدی فرانسه بر اقتصاد این کشور، و از جمله بر نفت صحرا، بیش از یک میلیون مستعمره نشین یا "پاسیاه" (۱) در الجزایر زندگی میکردند، به کار و کشت زمین اشتغال داشتند. الجزایر بعنوان "جزئی انفکاک ناپذیر از خاک فرانسه" تلقی میشد.

شورش در سال ۱۹۰۴ آغاز شد. "مندس فرانس" نخست وزیر وقت فرانسه اعلام داشت که ایمن شورش بزودی درهم شکسته خواهد شد. پیروزی احزاب چپ در انتخابات ۱۹۰۶ چنان بارقه امیدی در زمینه سازش یا مصالحه خود نمائی کرد. ولی در آغاز سال ۱۹۰۷ "کی موله" نخست وزیر سوسیالیست، تحت فشار مافوق افراطیون "الجزایر فرانسه"، جنگ را تمام و کمال - باید رقه کنندگان آن: خشونتها، جنایات، شکجه ها که قسمت اعظمی از مردم الجزایر از قربانیان آن شمار میرفتند، و دامنه آن تا خاک فرانسه کشانده شد - دنبال کرد. و همین جنگ، گور جمهوری چهارم را کند؛ و چیزی نماند بود که یک رژیم دیکتاتوری نظامی یا فاشیستی بر کشور فرانسه سایه افکند.

بدینگونه بود که قانون با خشونت آشنائی یافت. تفسیرهایش در زمینه جنگ در دو جلد جمع آوری و انتشار یافته است: "سال پنجم انقلاب الجزایری" و "برای انقلاب آفریقائی". در ژوئن ۱۹۰۷، "لاکوست"، وزیر مقیم الجزایر - کسی که قانون استعفا نامه اش را خطاب به او ارسال داشته بود - به هنگام دهم جنرباز سر هندی "اسو" دستور داد که وظیفه برقراری امنیت در الجزیره را عهد و دار شود. جنربازان، افرادی را مامور میکردند که کارگران طرفدار F. I. N (جبهه رهایی بخش ملی) را دنبال کنند، و شبکه فصیحة (۲) را برای رفتن به سرکار ترک میکردند - بویله جنربازان دستگیر شدند. این شیوه مانند سایر روشهای سرکوب، موثر واقع افتاد؛ و

جبهه رهائی بخش ملی (F.L.N) ناچار شد که بروستا ها رو کند و تلاش خود را وقف جنگ چریکی نماید. بر اساس این معنوی و زمینه وقایع ملموس و مشخص است که قانون در ریافتهای شوربکی عنوان شده در "تفرین شدگان در زمین را تکمیل و تنظیم کرده است".

قانون بارشخند مشاهده میکند که فرانسویان خیلی زود بکشف بزرگی نائل آمدند: نقطه F.L.N در خارج بسته شده و هزینه های آن نیز وسیله بیگانگان بویژه وسیله شوربها و مصریها نامسین میگردد. البهرا مودرسال ۱۹۵۸ اعلام داشت که نباید اجازه داد که الجزایر بدست امپریالیسم جدیدی بیفتد. او اطمینان میداد که F.L.N در جستجوی نابودی یک میلیون و دویست هزار اروپائی (مقیم الجزایر) و تغییر کردن میلیونها فرانسویست. اگر موضوعگیریهای افسران حرفه ای را در الجزایر مورد توجه قرار دهیم، این اعلامیه کامیو میتواند نیم بند جلوه کند. اکثریت این افسران ادعا میکردند که در یک جنگ مقدس شرکت کرده اند؛ در برابر جدیدی بر علیه توطئه های مانتر-پالیست، همگانی و محسوس که انهدام و نابودی تمدن عربی را مورد نشانه قرار داده است تا کتیک "محالعه گرانه" شان کشتار ایدئولوژی شان مستبدانه نیورد. همانطوریکه قانون نشان میدهد در آغار می گویند که هسته شورشی را از سمت "سالم" یا بی آزار جمعیت جدا کنند، استراتژی که امریکائی ها هنوز در ویتنام بمورد اجرا در می آورند. همچنین وعده میدادند که در آینده یک برنامه اصلاحات اقتصادی و اجتماعی را پیاده کنند، و جای تردیدی نیست که بعضی از آنها صادقانه در جستجوی راهی برای اجرای این برنامه بودند؛ ولی سیاست اقتصادی در الجزایر در کنترل نظامیان نبود بلکه در دست مد رتفندان فرانسه - الجزایری قرار داشت. همچنین با یک مقدار موفقیت ارتش سعی کرد که از وفایت موجود بین F.L.N و "سازش گران" M.N.A بهره برداری کند. ارتش فرانسه قتل و غاصبانی برپا داشت و مسئولیت انجام آنها را به F.L.N نسبت داد. قانون نمونه هائی از کشتار و هشتناک "ملوصه" و "واگرام" را بدست میدهد (در "ملوصه" تمام جمعیت مرد بالانتر از ۱۵ سال دهکده - در حدود ۳۰ نفر - قتل عام میشوند. در واقع، این دهکده در محیطه نفوذ M.N.A - جیش ملی الجزایری - قرار داشت؛ و F.L.N از طرف M.N.A و نیز از طرف فرانسویان بعنوان مسئول این کشتار و ستجمعی معرفی گردید). بعلاوه، برای جدا کردن داشتن جمعیت از ارتش ملی رهائی بخش، آنها را بطور دستجمعی تبعید میکردند: در سال ۱۹۵۹ در حدود دویست و سی میلیون عرب - یعنی یک چهارم کل جمعیت - مجبور شدند که برای

درماندن از تسری نفوذ چریکها و نیز محفوظ بودن اطمینات انتقامی شان - که در واقع ، پدران ، فرزندان ، برادران یا همسرانشان بوده اند - دهکده هایشان را رها کنند . در این ایام ، يك فضای محروم کردن از حقوق و وحشت بر همه جاسایه افکن بوده ؛ بدون تمسیر و تشخیر ، خشک و تر قربانی " جاده صاف کمی " هاشندند . آدمکشان را به دهکده هایش که حدس زده میشد پایگاه گروههای مبارز در آنجا قرار دارد یا خیلی ساده به این دلیل که ساکنان آنها الجزایری بودند ، گسیل می داشتند . این شیوه های فانیستی ارباب و وحشت که توسط واحد های نظامی سفید پوست اعمال شده است ، امری سرهنگ و مشهور است .

در کلتوری های پلیس شهری و در مراکز زندانهای نظامی ، نعم و نرکه شکنجه های جدید - مانند رمان " طاعون " کامو (که صحنه آن در " اوران " ORAN قرار دارد) موشها از فاصل آنها خارج میشوند - مثل مور و ملخ ول میخورند و از دیاد نعل می کردند . اکثریت قربانیان عربها بودند ، ولی اروپائیان طرفدار استقلال الجزایر نیز در این امر مستثنی نبودند . موريس اودن Maurice Audin استاد ریاضی در دانشکده الجزیره ، بیست و پنج ساله ، در " البیار " ، در جریان شکنجه خفه شد . يك کمونیست دیگر فرانسوی مقیم الجزایر ، " هانری الک " (Henry Alleg) در کتاب خود تحت عنوان " سفوف " (۱۹۵۸) ، شواهد و حشنانکی در زمینه شکنجه هائی که متحمل شده است ، ارائه می دهد . دیگر احسادی در اشد نبود . زبان " محمد سفته " ، دفتر دار " محکمه " - دادگاه شرعی الجزیره - را با آتش سوزاندند . مقدار زیادی آب صابون را با زور به يك دختر جوان بنام " جلیله بویا شا " حوراندند - او ششم بود که در يك رستوران دانشگاهی بپ گذاشته است - سپس با دهنت بطری به او تجاوز کردند . پدر هفتاد و یکساله اش را با دستگاه های برقی شکنجه می دادند ، و هر بار که شکنجه را آغاز می کردند جلادان بهم می گفتند : " به عربها نباید رحم کرد " . در همین زمان ، دانشجویان الجزایری که در پاریس تحصیل می کردند ، مورد تعقیب قرار می گرفتند آنها را به کوجه " سوسه " یا محل های دیگر پلیس می بردند و بنحو وحشیانه ای شکنجه میدادند . وکلا به دشواری رضایت می دادند که دفاع از الجزایریها را بعهده بگیرند ، و کسانی که به ایمن امرش در می دادند یا خطر حملات انتقامی مواجه میشدند . فرماندهی عالی نظامی و وزارت جنگ در پاریس ، بطور منظم ، راه هر نوع تلاشی برای انجام بررسی های بی نظرانه را سد و می کرد .

در حالیکه کمیسیون های بررسی که توسط حکومت فرانسه تشکیل می شد، از نظرا عراب دارای هیچ گونه ارزش و مفهومی نبود. پس از هفت سال و محنتیگری، حتی يك فرانسوی بخاطر قتل يك الجزایری توسط دیوان معاکلات فرانسه معکوم شناخته نشده است.

فانون، از همه اینها بدقت یاد داشت بر می داشت و از همین جاست که کم کم متوجه دلیل نیابین و اختلافی می شوم که فانون در دوره اول را از فانون در دوره بعدی جدا می کند.

فانون، در متنولوژی* (۳) که در رانسه به فانون تدریس شده بود - و او گمان میکرد که بوسیله تمام پزشکان فرانسوی محترم شمرده خواهد شد - در يك سطح وسیع مورد تخطی و تجاوز قرار می گرفت. زیرا در گرما گرم گسیختگی جنگ استعماری، ارزشهای تمدن، معنا و مفهوم خود را از دست می دهد. سیمون دو بووار و وکیل مدافع نونسی خانم "بیزل حلیلی" (۴) هر دو شواهد فانون را - مبنی بر اینکه پزشکان فرانسوی پس از اینکه شعاع رجلسات شکجه شرکت می کردند، افعال شکجه را مورد انکار قرار می دادند - تأیید کرده اند. بعلاوه، کتاب هائری آلک*، روایت فانون را - مبنی بر اینکه دکترها میزان "امبول حقیقت"؛ امین میگردند - به اثبات رسانیده است. این امبول که دارای خواص هیپنوتیز کننده است، در عین حال برای مدتی طولانی می تواند تعادل روحی شخص را بر هم بزند. پزشکان موظف بودند بهین و در جلسه شکجه، قربانیان را بحال بیاورند. روان پزشکان وظیفه تهیه مقدمات شوک الکتریکی را فراهم می کردند. "وقتی که انسان را در تکنیک و در اسلوب اروپائی جستجو می کنم؛ ند اوسی از نفی انسان، بهمنی از جنایت می یابم." (۵)

فانون برای اینکه اثرات شکجه را بروی سیستم عصبی و سلامت فکری - چه شکجه شدگان و چه شکجه دهندگان - نشان بدهد، چند نمونه خاص را بر می شمرد. يك بازجوی پلیس اروپائی که در جلسات متعدد شکجه شرکت کرده بود، بیش از پیش خشن و سست شده بود؛ بنحویکه زن و فرزندان خود را نیز با دجوب و کک می گرفت. در اینوقت، او برای معالجه خود به بیمارستانی مراجعه کرد که فانون ریاست آنرا بر عهده داشت: "چون اونی خواست که از شکجه دادن دست بردارد (حتی فکر کردن به آن بنظرش بهمنی می نمود)، صاف پوست - کنده ازمن خواست که او را کک کنم که بدون نداشت وجدان، بدون اختلال و آشفتگی در رفتار، و با آرایش خیال بتواند مبین پرستان الجزایری را شکجه دهد." (۶) سارتر در مقدمه خود

برکتاب "سؤال" نوشته "آلک" اشاره می کند: "این جلد است که "سیریف" می شود (۲)،
وقتی که بازجویی را آغاز کرد باید تا به آخر پیش برود."

فانون چنین ارزیابی می کرد که طبقات متفاوت قربانیان شکنجه - که برای معالجه با و مراجعه کرده اند و یا اورده جریان وضع آنها قرار گرفته است - با توجه به شیوه های متفاوت شکنجه های اعمال شده قابل ترمیم بندی می باشند (و غالباً این رابطه متقابل را نشان می دهد بی انگذایی اراشه دهد). يك طبقه مشتمل بر کسانی هستند که قربانی شکنجه های کثرت پذیر و تصقیه شده بوده اند مانند بازور حوراندن مقد ارزیابی آب کثیف یا آب صابون. قربانیان شکنجه بوسیله دستگاه های برقی در دسته دیگری طبقه بندی میشوند. داخل کردن بطری در مقعد، يك شکنجه رایج بود؛ و نیز شکنجه "بیحرکت ماندن" (قربانی با کمترین نشانه جنبش و حرکت، ضربات لگد یا شلاق دریافت می داشت). فانون اطمینان می دهد مبین پرستانی که واقعا در جریان پاره ای از اسرار اطمینان قرار داشته اند، بعد از تحمل شکنجه ها، هرگز خود را مجبور نمی دیدند که برای انجام معالجات (بیزشگان امراض روانی) مراجعه کنند. وحشت زدگی و اختلال روانی نصیب کسانی بود که هیچگونه اطلاعات محرمانه ای را در اختیارنداشتند. از نظر فانون، اجرای شکنجه در الجزایر انگیزه هائی عمیق تر از جستجوی اطلاعات داشته است؛ شکنجه بعنوان علامت بیماری ساریک بعنوان نژاد پرستی بیشتر قابل توضیح است (تا بعنوان جستجوی اطلاعات). باید در آن، یکی از ارکان دنیای استعماری را مشاهده کرد.

فانون مانند (امه) سزر، بین استعمار و هیتلریسم تشابه ای را مشاهده می کرد. مواردی پیش می آید که انسان به اثبات حقیقتی رهنمون می شود قبل از اینکه کاملاً به آن اعتقاد پیدا کرده باشد. فانون می راست که در الجزایر، فرانسویان تکلیف هائی را که قبلاً در هند و چین برآورده آرمایش گذاشته بودند و پرتیانیائی ها در "کنیا" بر آورده بودند، با شرایط محلی اطبائی می دهند. در ۱۹۵۰ در "کنیا"، چهل و هشت هزار زندانی افریقائی وجود داشت که محاکمه نشده بودند. "دانکن مک فرسون" (Duncan Mc Pherson) یکی از معاونان کلانتر پلیس، شهادت داد که شرایط زندگی در اردوگاه های کار اجباری (در کنیا) بدتر از همه آنهاست بوده است که خود او در چهار سال و نیم بعنوان زندانی زاپنی ها (در زمان جنگ دوم) شناخته است^(۸). ضربات باطوم، شکنجه ها و اجاض المعصومینها که رایج بشمار

می‌رفت که با "رسوائی" اردوگاه "حولا" در سال ۱۹۵۹-۶۰ یازده الجزایری را اندر کنگ زدند که جان دهند - می‌بایست به اعلی درجه خود برسد - از دیدگاه قانون، هر "رسوائی"، هر مورد خاص، که در پاریس یا لندن، در وجدان‌ها ولولہ می‌پاشید، جزاین نبود که شاه‌دردی در زمینه فقدان ظرفیت و استنفاد مداوم روشنفکر اروپائی در درک ماهیت واقعی استعمار بدست دهد.

ولی آثار الجزایر، اروپائیان متعدد و خوش‌قلب - آزاد بخواب، رادیکال، دوستدار ملت

الجزایر - وجود نداشت؟

فانون پس از سال ۱۹۵۶ به شهر تونس آمد، در اینجا نشریات الجزایر آزاد و در روزنامه P.L.N. "المجاهد" همکاری پرداخت. بنابراین باید بدستی توجه داشت: بسیاری از مقالاتی که او در جریان جنگ الجزایر نوشت، نوشته‌هایی بود که در این شرایط خاص بقلم کسی که بوسیله الجزایر به فرزندی پذیرفته شده بود، و خطاب به الجزایر به نوشته شده است. در یک مقاله به تاریخ دسامبر ۱۹۵۷ او یک کمین P.L.N. و قتل‌عام ده غیرنظامی اروپائی را در "سقاسودی" موجه جلوه داده، اعلام میدارد که در تحت یک رژیم استعماری، در الجزایر، فرانسویان بیگانه و بیطرف نمی‌تواند وجود داشته باشد: "هر فرانسوی در الجزایر زور می‌گوید، تعقیب می‌کند، فرمانروائی می‌کند... هر فرانسوی در الجزایر در حال حاضر یک سرباز ضمن تلقی می‌شود. تا وقتی که الجزایر استقلال خود را بدست نیاورد، است، باید این نتیجه‌گیری منطقی را پذیرفت. "در حالیکه هنوز بیشتر تک بروی زخم می‌پاشید، اضافه می‌کرد: "هر فرانسوی در الجزایر، یک شکنجه‌گر تلقی می‌گردد. " (۹) موضعی که فانون در اینجا می‌گیرد بشدت با موضعی که در پاریس در یک مقاله چاپ شده در مجله سارتر "Les Temps Modernes" در سال ۱۹۵۹ گرفته است، در تضاد می‌باشد: "غالباً اینطور وانمود شده است که P.L.N. هیچ فرقی بین اعضای مختلف جامعه اروپائی مقیم الجزایر قائل نیست. کسانی که این اتهامات را انتشار می‌دهند، افرادی بی‌اطلاعند. سیاستی که از مدتها پیش بوسیله جبهه‌دور در اروپائیان در پیش گرفته شده، سبب گردیده است که حمایت مداوم صد ها و صد هازن و سرور اروپائی را به واحد های مایه سلول های سیاسی مایه ارمان بیاورد. (۱۰) در کمرهای متعدد به چریکهای رزنده "ارتش‌رهای بخش ملی" کمک کرده اند. کارمندان عالی‌رتبه اوراق هویت

تعلی مورد نیاز سلولهای ۶۰۱۰۱۱ را در اختیارشان قرار دادند. کشاورزان ساده به کوماندوهای واحد حرکتی اجازه دادند که اسلحه و مهمات خود را در طول راه هایشان محقق کنند (قانون ، نعمد) در اینجا ، نقشی را که تحویل و تحویل می توانست انجام دهد ، از یاد می برد . او یکبار دیگر این نقطه نظر را در " تعریف شدگان روی زمین " تأیید می کند : " در هر دو طرف ، سدهای خون ، پیشروی های زیادی از زمین رفته بود . " ولی برهان قاطع در حد بین در همینجا است . از نقطه نظر فیزیکی اگرخواهیم موقعیت از شمارای را در مجموعش بعنوان تسلط نظامی هوای بیگانه مورد توجه قرار دهیم ، خلق در پرت نمی تواند بخود اجازه دهد که به تعادلی و تفکیک دست بزند . نباید بگذارد که نظام هرات گاه گذاری نوع دوستی و کمک و همکاری نماید . خلق سلاحتش کند . باید با بهر حسی وسعت دلی برای خود داده دهد . تا وقتی که نیرو داده دارد ، سرخورد باید رفتار " بهر حسی تجلی " (۱۱) را مورد سرمشق قرار دهد .

ولی احزاب چپ مراسم با آن روحیه ۱۷۸۹ و با سنت بزرگ ژاکوبین (۱۰) خود چه می گفت ؟ از هر چه بگیریم در اسبابات ۱۹۵۶ اتحاد احزاب چپ پیروزی بدست آورده بود که خلق را در الحزب برقرار کند ، جواب (به این توقع) روشن است : احزاب چپ به مأموریت خود حیانت کرده بودند . قانون نمی توانست جزیرت برای اعضای حزب سوسیالیست ، را در میان ها ، و جناح چپ (۱۲) : (۱۳) - که اتحادشان در آن شرایط خود را برای نه گوشه پارسا در یک سخن - لگرم کنند و در رابطه با یک الجزایر مستقل ، فاقد ثبات نشان می داد - احساس دیگری داشته باشند . اما در مورد جنبشهای محلی الجزایری این احزاب ، قانون اثبات می کنند که اینها خود را بیشتر رهبرای ارگان های خود بران احزاب در ویل در لجنور می نمودند (۱۴) و نعمد ا ارشاده ای که : " نه تنها و محض برادر " مسئله استقلال ملت الجزایر است ، شانه خالی می کردند . اما آیا بین استقلال به حزب کمونیست با اینج میسون رای کار کرد و کشاورز - که در همه حالات از پیام صدامبریا لیستی مارکس ولنین غرب خود حمایت می کردند - نیرو وارد است ؟

در سال ۱۹۶۵ طعمیان هائی در ایالت الجزایری " گشتناشن " موضع پیوست . حزب کمونیست عبارات علم کنندگان این طعمیان را در خواست کرد و شدیدا علیه تقاضای استقلال مردم آن موضع گرفت . ولی کمی بعد " توجه " (این حزب) بطرف هند و چین معطوف گشت ، و از سال ۱۹۶۶ بعنوان پیشقراول محالفت با ملت آمریکا جنگ علیه هوئی مین و ویتنام در آمد . " مورسین

تورز* بنام حزب خود، درود برادرانه ای خطاب به باراندازی می فرستاد که از بارکردن
اسلحه و مهماتی که به مقصد هند و چین حرکت می کرد، خودداری می نمودند. در همین
حال توصیه شده بود که در حمل آنها از طریق راه آهن خرابکاری شود. هو (شی سین) پیام
تشکرو سپاسگذاری ارسال داشت: اتحاد مورد تحسین قرار گرفته بوسیله لنین مابین پرولتاریه
متروپل و خلقهای در بند استعمار بصورت يك واقعیت درمی آمد.

نازه قرار داد صلح در هند و چین امضا شده بود که جنگ در الجزایر آغاز گشت. بلافاصله تغییر
جهت گیری (حزب کمونیست فرانسه) نمایان و آشکار گردید. در هند و چین، شورشیان کمونیست
بشدت بوسیله شوروی و چین حمایت می شدند. جنگ هند و چین تدابیر خاص برای بسیج
عمومی را بدنبال داشت و بهین خاطر کارگران جوان سنگینی بار عملیات و تلفات آنرا بر دوش
خود احساس نمی کردند. مضافاً، هند و چین يك کشور در دست بود؛ در حالیکه فرانسه و
الجزایر در دو طرف مدیترانه قرار داشتند و تقریباً به جنگ تن به تن پرداخته بودند. تعداد
پیشماری از اغراب برای کار کردن به فرانسه می آمدند. کارگران فرانسوی آنها را می شناختند و
با تحقیر آنها رفتار می کردند. عنوان "یادیه نشین" غالباً برای تحقیر اغراب اعتصاب شکن بکار
می رفت. حتی فقیرترین خانواده های فرانسوی، اقوامی مقیم الجزایر داشته اند - که اینها
مانند اقوام خود (در فرانسه) تهدیدست بودند و جز استعمار کنندگان بشمار نمی رفتند. "البیر
کامو" بی سیار هوشمند اظهار می فرمود: "من از خانواده افرادی ساده ام که هرگز کسی را
استعمار نکرد، اند."

حزب (کمونیست) مردماند. به ابهام و جناس لغوی متوسل شد. شعارهایی بنفع برقراری
"صلح" - نه استقلال - علم کرد. در مارس ۱۹۵۶ نمایندگان کمونیست، به اختیارات نام
- که عملاً دست حکومت را برای انجام هر نوع عملیاتی کاملاً باری گذاشت - رای موافق دادند.
امه سزر، خشمگین و نفرت زده از حزب کمونیست استعمار دار و برنامه ای به مورس تورز نوشت:
"چیزی که دلخواه منست اینست که مارکسیسم و کمونیسم به سپاهان خدمت کند، نه اینکه
سپاهان به خدمتگذاری مارکسیسم و کمونیسم در آیند". برای قانون نیز این لحظه تعیین کننده بود
لحظه "بودن" از اروپا - در سال ۱۹۵۲ (مورس) تورز به نفع استقلال سخن می گوید. ولس
سال بعد، با عکس العمل (وطهور) گلیم، در قدم به عقب شروع می شود؛ و نتایجات مرسوم در

رسمت احساسات خلق فرانسه در قبال تروریسم P.L.N. در فرانسه ؛ و دیگر حریفی از استقلال در میان نمی آید . در سال ۱۹۶۰ "ترور" به فشارهای گروه های چپ غیر کمونیست چنین پاسخ می دهد که نایکوت کردن جنگ امری ابلهانه است و کمونیست ها نمی خواهند که با این جنگ ابداً کاری داشته باشند زیرا که این جنگ ، جنگ (بین دو) ارتجاع است .

اولین شوکی که فاسون (فلا) دریافت کرده بود اکنون به خشم شدید ، به دل بهم خوردن میل شده بود .

این کوکله مونیف است که بطور زبانی در هر یک از اشارات و کنایاتش نسبت به حزب کمونیست فرانسه سخن می گوید . ولی بهمین حد کفایت نمی کند ، تعقیبش تمام روشنفکران چپ فرانسوی را در بر می گیرد ؛ آنها آنها را مقابل اتهام خیانت ، بیثباتی خم نکرده اند ؛ و در مقابل تهدید به حبس گذاری و تروریسم گروه های مافوقی راضی در چار و حشمت نشده اند . قانون تأیید می کند که آنها شکجه را محکوم کرده اند ، زیرا که در روحیه جوانان فرانسوی اثرات بد می گذاشت و از آنها موجوداتی سادیک تحویل می داد ؛ نه اینکه در حقیقت نشان برای الجزایریها - که فریبان واقعی آن شکجه ها بشمار میرفتند - سوخته باشد . " ترور ارنو " Georges Arnaud کاتبی در رسته اعدام " حمله بو هیرد " (Djinnila Bouhired) نوشته است . ولی آیا این تنها کشته ایست که روی دست ملت الجزایر مانده است ؟ سیمون دیووار یاد آور میشود که فاسون علی رغم تعصبی که برای سارتر فائل بود ولی " فراموش نمی کرد که سارتر یک فرانسویست و او را سرسری نمی کرد که باید از او کافی ادای دین نکرده است . " و تصور می کرد " که سارتر با اعلام اسک. ناپایان جنگ کلمه ای نخواهد نوشت ، افکار عمومی را مغلوب خواهد کرد . ما نتوانستیم او را از انشاء بد آورییم

و قانون وجود داشت ؛ به قانون رئالیست که به روشنفکران فرانسوی فشار می آورد که با نشان دادن لگنه نتایج جنگ بر روی هزینه زندگی ، مالیاتها و محدودیت آزادی های عمومی در فرانسه ، یک دره افکار عمومی را نشان دهد ؛ و قانون دیگری وجود داشت که این خود خواهی ملی که همه چیز را برای خود می خواست محکوم می کرد ، فاسونی که می خواست عقاید ذهنی خود ، دریافت حاضر خود در زمینه گستره و وحشت این جنگ را یاد وستان فرانسوی خود قسمت کند . او بخوبی می دانست که کسانی چون " اودن " (Auden) ، " آلك " و دست خصوصی اش " فرانسیس

زاسون* (Francis Jeanson) - که پلیس محظ در سال ۱۹۶۰ موفق شد که گسروه مقاومت آنها را از هم متلاشی کند - بجه مداکاری ها و ارجود گذشتگی هاش در داده اسد . او بخوبی می دانست که مطبوعات چپ بطور مرتب در محاصره پلیس قرار دارند و نشریاتشان جمع آوری می گردد . (او بخوبی می دانست) که جنبشهای اعتراض مدام در حال گسترش است و در محیط دانشجوئی دانشه اثر روز به روز وسیع تر می گردد . و (او بخوبی می دانست) که از نقطه نظر نظامی ، کارآیی ارتش فرانسه - بحاطر شان ندادن حسن نیت و تسلع چپ روهادر میان صربازان بسیج شده - روز به روز فلج تر می گردد . او همچنین بخوبی می دانست که علی رغم محیط ترور و وحشی که S. A. O. (۱۶) ایجاد کرده بود ، باید از کتی شباهت حمی و روحی برخوردار بود تا مانع دست شماره ۲۱ را از اضا کرد - امضا کنندگان این مانعیت در سپتامبر ۱۹۶۰ متعهد شدند به فراتر ویایی یاری داده و آنها را مورد حمایت خود قرار دهند که فکر می کنند این وظیفه آنهاست که شام ملت فرانسه ، یاری و حمایت خود را به ملت هشتم کنند و الجزایر تقدیم کنند . ولی این کتب معرفت و آگاهی تحسین انگیز تاثیر بسیار ناچیزی بر روی جنگ داشت . روشنفکران - که هیچگونه تاثیر بر روی احزاب سیاسی و متحدان فرماندهی آنها نداشتند - قادر نبودند که سگیتی بار بار در راز ووش " فلا فله " های (۱۷) روستائی " بلد " (۱۸) کم کنند . قانون ایسعه را بخوبی می دید ، ولی نمی توانست قبول کند . کم کم مجبور شد مورد باس که از فرانسه قطع امید کند ، از امید به اعمال فشار اروپا دل بکشد ، و معتقد شود که حش الجزایر جز بر روی خود ش نباید بر روی احدی حساب کند ، و هر یاه جلو توام یا تحقیر شدن آنها و عداپای باور نکردنی است . فقط يك چیز برایش روشن بود : چون خلق الجزایری خود را در این دایره تاریخی حشونت می یابد ، او نیز رگبارش خواهد جنگید .

تحمیدی تا این حد مطلق هیچوجه قابل پیش بینی نبود . " پوست سیاه ، نقاب های سفید " هیچوجه دعوت به مبارزه را در بر نداشت ، بلکه کوشش داشت که از طریق تحریک و وسوسه حجاب کند ، به یاد آشتی و سازش معقول برسد . فایزین در آغاز مردی نبود که رسالت سیاسی خاصی را بعهده داشته باشد ، بلکه پزشکی بود که مراقبت های خود را وقف بیماران می کرد . او در مرحله بعدی ، به تروریست ها در بیمارستان و در خانه اش پناه می داد ، در او در اختیار سلول های تروریست می گذاشت و پرستاران عرب را از تعلیم می داد ، در آن مراحل اولیه طغیان

صفت اعظم سو: صد های نیرویستی باشکست مواحه می گردید ، به این دلیل که نیرویستها دارای صلاحیت و مهارت کافی بودند و یا اینکه ترس بر آنها غلبه می کرد . و سمون دوسوار سامی گوید که قانون به " فدائیان " می آموخت که در موقع فرار دادن بمب چگونه اعصاب خود را کنترل کنند و یاد هنگام شکجه از نظر جسمی و روانی چه رفتاری داشته باشند . تمام شاهد ها تأیید کرده اند که قانون از خشونت و عشت داشت . و بیش از خشونت ، از این دایره جهنمی قتل عام ها ، بفرصت عموکردن ها و ضربات انتقامی و عشت داشت - که خود در آن درگیر شده بود . شاید بحاضرشهرنی که قانون در این راه کسب کرده بود می بایست بشرفه نوعی یاد اشته او را به جانب در پیش گرفتن خشونت ، رهنمون کند - خشونتی که نه تنها از نظر سیاسی لازم و به ثوابه وسیله منحصر بفردی می نمود که قادر است زنجیرهای تسلط استعماری را پاره کند ، بلکه همچنین بمثابة پیرویه خاخن تسلط بر بد اجتماعی و اخلاقی خلیقهای در زنجیر بشمار می رود ، امواج خوبی که حاکم نشنه کویر استعمار را آبیاری می کند برای حرا علیه زکدن زمین ملنسی آزاد بکاری آید .

این ترکه در " تعریض شدگان روی زمین " گسترش داده شده است ، و بنا بر بررسی های قانون و در مقالاتی که در دفاع از انقلاب الجزایری می نوشت به چشم می خورد . در " سال پنجم انقلاب الجزایری " به نشان می دهد که مبارزه مسلحانه چگونه به رهائی سریع و در عین حال به نوسازی ساختمانهای جامعه و طرز تفکر الجزایری منتهی خواهد شد . استفاده از آزاد یورای عنوان مثال ذکر میکند : قبل از جنگ ، رادیو الجزیره ، نه تنها معرف صدای فرهنگ استعماری بشمار می رفت ، بلکه برنامه هایش احساسات (مردم) را جریحه دار می کرد . جامعه که تحت آمریت پدر و پاره ای از قواعد خشس قرار داشت شنیدن آن باسع کرده بود . ولی در سال ۱۹۵۶ صدای الجزایر آزاد - سروی امواج شنیده شد . قانون بد سامی گوید که شتاب مردم برای بدست آوردن رادیو جهان دامن ای پیدا کرد که در ظرف بیست روز تکیه موجودی اسارهای رادیو بفسروش رسد . سرکوبی هر قدر که شد بد نمی شد ، قدرت و اقتدار " صدای الجزایر آزاد " بیشتر تأثیر می گردید ؛ ساختمان به معکوسه و سلسله مراتبی خانواده الجزایری متلاشی می شد . در حائیکه پسر در نهایت مقاومت به مبارزه می پرداخت ، در همین حال اعتقاد پدر به قدرت و آمریت خود در هم شکسته می شد ؛ تمامی توجه معطوف به این قانون جد بد منافع هدف و غایت

رهائی بخشی ملی می گردید - که (همه چیز و از جمله) عادت به اطاعت مطلق از امریت رئیس

خانواده راجت الشعاع قرار می داد .

در این هنگام در تولد زن الجزایری از نوع جدید حضور می یافتیم . زنهای عربی که اسلحه ، نارنجک ،

ویام های P, Z, N را حمل می کردند ؛ و به قواعد سختی گوشه گیری و اطاعت تن در می دادند .

زنهای برای اولین بار بدون همراه از " اوران " به " کستانین " یا به " الجزیره " سفر میکردند ؛

در منازل افراد ناشناس سکس می گرفتند ؛ مبارزان را در غیاب شوهران خود ، به خانه هایشان

می پذیرفتند ؛ بر حسب ضرورت تاکتیکی مبارزه ، گاهی از البسه اروپائی و گاهی " طاز " حاک - حجاب

سختی - استفاده می کردند . در عمل ابتکارانی نشان می دادند ، شخصیت خود را به شیون

می رسانیدند . در مقابل والدین خود ، از نقطه نظرهای خویش دفاع می کردند . دختران جوان ،

شوهران آینده شان را بشخصه انتخاب می نمودند . " زوج " بصورت سلول اولیه شهر ، هسته

بارور ملت در می آمد . . . یک ظهور ناگهانی ، ستارن و پرجوش و خروش يك فرد ، يك سپهر پرست

ويك شوهر مدرن به چشم میخورد . " (۱۹)

ما قیلا ریده ایم که قانون کشش این را دارد که نظم کلی جریان عقیده ای را که شرکت یا حمایت

خود را به آن عرضه می کند ، با يك حقیقت عوضی بگیرد . کشف و دستیابی الجزایریها به اشکال

جدید و بیشتر قابل اعتبار در روابط اجتماعی و خانوادگی ، برای او بمثابة دنباله وقوف و آگاهی

مردم جزایر انتیل در جریان جنگ دوم جهانی و پذیرش کامل شرایط سیاه پوستی شان تلقی

شده است [در حالیکه در جریان عمل نردید هائی در زمینه نبرد و گسترش این آزادی و رهائی

از قبول را پیدا می کنیم] . مسلم است که شواهد قانون در زمینه خانواده الجزایری فاقد اعتبار و

قدرت تجزیه و تحلیل جامعه شناسی می باشند . اولین " قلاح " يك " بلد " و خرد و بورژوا های

شهری هیچگونه فرق و تمایزی قائل نمی شود . در اینجا است که تذکر " ساموئل رودی حررست

و دقیق جلوه می کند : " قانون ، بدون هیچگونه توجهی به تقسیم طبقات ، مبارزه برای استقلال

الجزایر را با انقلاب اجتماعی قاطی کرده است . " (۲۰) از طرف دیگر ، این نیز واقعیت دارد که

قانون به دلایل تاکتیکی و تبلیغاتی ، گوشیده است که تصویری از يك ملت متحد و یکپارچه بدست

دهد ؛ و اختلافات درونی بین شهر و روستا ، بین بورژوا و روستائی را - که در " نفرین شدگان

روی زمین " به تفصیل درباره آنها سخن می گوید - بعد ازا ، جلوه دهد . حتی با توجه باین عامل ، این

احساس برونش به انسان دست می دهد که موضع قانون تا ۱۹۶۰ - ۱۹۵۹ موضع يك ليبراليسم را ديكال بافی مانده است؛ و شرکت او در سوسیالیسم و در برنامه يك انقلاب اجتماعی خیلی دیر در تعقیب شاهد اتش در زمینه پروسه رهائی از استعمار در روزی "صحرا"، و در قلمرو کشورهای افریقای سیاه صورت پذیرفته است. در دسامبر ۱۹۵۷ او استعمار را بدینگونه تعریف می کند: "اشغال قلمرويك دولت، سرکوب مردم آن، همین وس، در سال ۱۹۶۰ قبول میکند که استعمار همچنین می گوشت که در جامعه بومی و اختصاصاً در شهرها سیستم سرمایه داری عربی و ارزشهایش را ریشه دار و استوار کند. در نتیجه، اعطا يك استقلال صرفاً صوری، هیچ ربطی با شرایط يك رهائی واقعی از قید و بند استعمار ندارد.

يك را ديكاليسم ليبرال - تعریف بنمو آشکاری ناکامل است. قانون همچنین يك انغلاي، يك زاگوین شدیدی معتقد به فضیلت خشونت بود. روشنفکری که ارجح اعتبار شد و لوی دیالکتیک مارکسیسم را می شناخت. و بویژه او سخنگوی مجاز نظریه ای درآمد که بر اساس آن - آزادی واقعی نمی تواند به يك هیات اجتماع ملی اعطا شود، بلکه این اجتماع باید آنرا با زور بدست آورد. بدینگونه دلیلی قابل توجیه جلوه می کند که کوششهای فرانسه برای مدرنیزه کردن خانواده الجزایری و از بین بردن چادر و نقاب، با شکست مواجه شود: "این زن بی آنکه دیده شود می بیند، استعمارگر را با ناگامی روبرو می سازد. تقابل و معامله به مثل وجود ندارد؛ در زمینه مسئله شرایط زندگی زن، افکار قانون بیشتر به افکار لیبرال "غرب نزدیک است تا به سنتهای عرب پایه رفتار جامعه قبیله ای افریقایی. اما قانون این عقیده را رد می کند. بنظر او در يك فاصله کوتاه مدت، يك چیز خوب و با ارزش اعطا شده می تواند باندازه چیزی که شخصاً به جنگ آورده می شود، خوب و با ارزش باشد. به عقیده قانون می توان مشاهده کرد که قدرت استعماری از فرهنگ مردم بومی حمایت کرده و به آن احترام می گذارد، فقط به این هدف که بهتر بتواند آنها را تحت سیطره و تسلط خود نگه دارد. با اینهمه، در مقوله دیگر، قانون کارفرمای فرانسوی که کارمند الجزایری خود را "به همراه همسر خود" به مجلسی دعوت کرده است محکوم می کند؛ و در این عمل تجاوز به قواعد آداب و رسوم را مشاهده می نماید. قانون این نکته را به صراحت بیان نمی کند؛ میتوان پاسخ داد که رفتار استعمارگر باید بر حسب موقعیتهای متغییر مورد توجه و بررسی قرار گیرد. مثلاً بریتانیای کبیر، در مستعمره های خود در افریقای سیاه، ناکتیک

حکومت غیر مستقیم را مورد استفاده قرار می داد. بدین معنا از روسای صنتی - که آبریت و قدرت خود را بدلیل حمایت دولت بریتانیا حفظ می کردند - حمایت می نمود، و از رقابت های موجود در بین روستاها و شهرها به بهترین نحوی بنفع خود استفاده می کرد. برعکس، تلاش و کوشش بمنظور يك ادغام کامل سیاسی باید با جستجوی کامل مشابه و یکمواخت کردن برنامه فرهنگی انطباقی داشته باشد. به این مفهوم، حق با قانون است: دعوی که کارفرمای فرانسوی از کارمند عرب خود "بهمراه همسر خویش" عمل می آورد، خیلی ساده این در زمانی^۲ الجزایر فرانسه^۳ را نشانده گرفته است.

تجربیات عملی پزشکی قانون با و امکان داده است که علایم يك مقاومت از يك بشرف را - در رابطه با موقعیت استعمار - از هم تمیز و تشخیص دهد. ویزیت های اجباری پزشك در "دار"^(۱۱) یا در دهکده جمع آوری مردم را بوسیله پلیس به همراه داشت. اضافه اینکه در مراکز مستعمره سازی معمولاً پزشکان در عین حال مالکان باغات انگور و کشتزارها نیز شمار میروند. اینها مستعمره نشین های واقعی را تشکیل می دهند. حزبی ادغام شده از يك سیستم بهم پیوسته شمار میروند که بند و بست های آن را ارتش و پلیس تشکیل می دهند. "آد ولفو خیلی" (Aoulo: dilly) روزنامه نگار آرژانتینی تعریف می کند که از يك معدنچی فقیر بولیوی پرسیده است که چرا بیشتر را برای واکسن زدن به آمبولانس Inter American Health Service که در آن نزدیکی قرار دارد نمی برد. معدنچی در حالی که دنبال کارش می رفت گفت: "از کجایی توان داشت که این "گریکو"ها (۱۲) چه کثافت هایی را به آدم تزریق نمی کنند تا بولیوی هایشی فقیر و ابله بسازند و ساده تر نتوانند آنها را استعمار کنند." (۱۳)

آینده الجزایر چه خواهد بود؟ قانون می نویسد: "پس از جنگ، اختلاف و عدم انضاطی بین خلق و کسی که تعالیاات اورا بیان خواهد کرد، بوجود خواهد آمد." قانون که در تونس - در کنار حکومت موقت الجزایری در تبعید - زندگی می کرد، از کشمکش ها و مبارزات اشعاب های داخلی جنبش اطلاع کامل داشت؛ ولی نمی خواست که آنها را روی دایره بریزد و بر ملا کند. او بشخصه خود را با طرز تفکر "پسین حداد" - "محمد دحلب" نزدیک می دید و دلیلی الجزایر هنوز در واقع استقلال خود را بدست نیاورده بود که در ژوئیه ۱۹۶۲ "بین بلا" با حمایت سرهنگ بومدین و یک قسمت از ارتش، بین حداد را ناگزیر کرد که قدرت و حکومت را رها کند. يك

لیست و احداثی‌های مجلس موبسان به مردم معرفی شد. بن بلا اعلام داشت که در موبکراسی یک چیز لوکس می‌باشد که الجزایر امکان خرید آن را ندارد. قانون اساسی سال ۱۹۶۳ سیستم دولتی یکپارچه را مقرر و بصورت قانونی درآورد. علی‌رغم تدابیرش پدید ملی کردن و مصادر کردن، حکومت الجزایر سیاست همکاری نزدیک با فرانسه را دنبال کرد و در مقروضات، تعلیم و تربیت، مدیریت اداری و تکنیک، قسمت مهمی از ساختمانهای رژیم استعماری دست نخورد. باقی ماند. و بعد در سال ۱۹۶۵ یکبار دیگر به سمت حمایت ارتش، بومدین، بن بلا را از کار برکنار کرد.

قانون مأموریت نوسازی گرانده مبارزه مسلحانه را تصحید می‌کرد. در پایان جنگ، از روی سه میلیون جمعیت کل، بنابه بیان ۵۰۰۰۰۰ بیش از یک میلیون قربانی جنگ - نامحاسبه کسانی که بر اثر فقر و گرسنگی مرده بودند - بروی دست ملت الجزایر باقی ماند. اکثر اروپائیان از کشور فرار کردند، و در اواخر سال ۱۹۶۲ صنایع الجزایر متوقف شد، جمع‌آوری محصولات امکان پذیر نگرفت، و میلیون بیکار وجود داشت و چهار میلیون نفر دیگر "فاقد خوراک و وسایل معاش" اعلام شد. حکومت الجزایر راه دیگری جز این در پیش نداشت که در وابستگی به اقتصاد فرانسه باقی بماند، به کمکهای آن رو کند، و به فرانسه اجازه دهد که آزمایشات اتمی خود را در "صحرا" ادامه دهد (۱). قانون در بین روشنفکران الجزایری از ارزش و احترام خاصی برخوردار است. بومدین نیرمانند بن بلا افکار او در زمینه طرفیت انقلابی طبقه دهقان را انعکاس می‌دهد. شهر الجزیره همواره بلواری دارد بنام "بلوار فرانتس فانون" و دانشگاهی بنام "دانشگاه فرانتس فانون". ولی پس از پیروزی، دهقانان الجزایری از نو خود را منزوی و متفرق و از هم پاشیده می‌یابند. از نو بطرف کشت و زرع کوچک انفرادی خود، بطرف نبرد پایان ناپذیر و جاودانی خود بازگشته اند - تا وسایل زندگی ماندن خویش را از دل خاک بیرون کشند.

ترجمه: دهقان بهروزی

(۱) Pion-Hoir کسی که در اصل اروپائی بوده ولی در الجزایر تولد یافته است، به این نام می خوانند م.

(۲) قصه فقیرترین محله های شهر الجزیره در زمان استعمار فرانسه - بویژه در آغاز جنبش، مهمترین گانو، دورش مجاهدین الجزایری بشمار میرفت م.

(۳) Deontologie (که ازواژه های Deon - آنچه که باید انجام داد - و Ontos - بمعنای نطق وخطابه - یونانی مشتق شده است) علمی ست که تکالیف و وظایف مورد عمل را بررسی می کند. "دئونولوژی پزشکی"، مجموعه قوانین و مقرراتیست که روابط پزشکان بین خود، و روابط آنها با بیماران شان را مشخص می کند م.

(۴) Girard Haxini وکیل مدافع تونسلی الاصل فرانسوی است که در سطح جهانی شهرت دارد. مدافعات او از افراد و گروه های چپ در فرانسه و غالب کشورهای جهان، معروفیت دارد. او وکالت بعضی از شخصیت های چپ فرانسه از جمله سارتر را بعهده دارد م.

(۵) از کتاب "نقرین شدگان روی زمین" صفحه ۲۱۰

(۶) ایضا همان کتاب، صفحه ۲۰۴

(۷) Joseph (در اساطیر یونان)، پادشاه "کورنت" بود که پس از مرگش بوسیله خدایان محکوم شده بود که نخته سنگ عظیمی را از کوه بالا ببرد، و همینکه نخته سنگ به قله میرسد از نو به راندن کوه فرومی افتاد. او محکوم بود که لاینقطع اینکار را ادامه دهد.

شکجه گر که از همان آغاز، يك انسان سالم و عاری نیست. و تشیکه شکجه انسان دیگری را آغاز کرد، مانند سیریف محکوم به ادامه آنست. اگر شکجه شوند، ای در اختیارند انسته باشد افراد خانواده اش را شکجه خواهد داد. سارتر بعنوان يك فیلسوف، و فانون بعنوان يك روانپزشک، سر نوشت شوم و محنوم این جلادان مفلوک را تائید می کنند م.

(۸) Gangrene، بابتشکناری از P. Henderson، لندن، Calder Books، ۱۹۵۹

(۹) "برای انقلاب آفریقائی"، صفحات ۷۸ و ۹۰

(۱۰) "سال پنجم انقلاب الجزایری"

(۱۱) Disser Thomas نام قهرمان کتاب "Native Son" نوشته ریچارد رایت نویسنده سیاه پوست آمریکائی (Signet Books، ۱۹۶۴) است که مورد توجه شدید فانون در اثر

خویش، "پوست سیاه"، نقاب سفید" قرار گرفته است. در این دوره از زندگی قانون (در دهه ۱۹۵۰ یعنی مدتی قبل و بعد انتشار کتاب "پوست سیاه"، نقاب سفید" در ۱۹۵۲) که روابط انسان سیاه و سفید را از دایره سد و نژادی مورد بررسی قرار می‌داد، "بیگجر توماس" برای یک شخصیت تحسین انگیز جلوه می‌کرد: این جوان سیاه پوست شیکاگوئی با دشمنی شریک و دوست کمونیست او برخورد می‌کند. این دو جوان سفید پوست، بیگجر را به دوستی می‌پذیرند و با او رفتاری دوستانه و انسانی برقرار می‌کنند. بطوریکه "داوید کات" در کتاب خود دربارۀ قانون اشاره می‌کند خوش فکری و بخشندگی این دو جوان سفید پوست، افکاری را که بیگجر در بارۀ جامعه سفید پوست برای خود ساخته بود در هم ریخته و برآشفته می‌کند و عکس العمل‌های طبیعی دفاعی او را تضعیف می‌نماید؛ بنحویکه بیگجر در یک اقدام نیکه ارادی، دختر جوان را به قتل رسانده و جسدش را می‌سوزاند. قانون در کتاب "پوست سیاه"، نقاب سفید" عمل بیگجر را چنین توجیه می‌کند: "او نمی‌توانست ایمان و اعتقاد به خود را جز در اقدامی پس‌خشن - که امکان فراموشی را برایش فراهم می‌کرد - بازیابد".

البته قانون در دهه سال آخر زندگی - کمی قبل از نوشتن "تفرین شدگان روی زمین" - دید وسیع تری در زمینه مسائل نژادی پیدا کرد؛ دیگر منشا "تعقیر، تبعیض و استعمار سفید را تنها در رنگ پوست سیاه نمی‌دید. قانون در این دوره آخر زندگی با دیدی دیالکتیکی با مسئله نژادی برخورد کرد. دیگر تعقیر و تبعیض و استعمار سیاهان بوسیله سفید پوستان، که مسئله نبود بلکه جزئی از یک کل و حلقه‌ای از یک زنجیر بود. قانون "پوست سیاه"، نقاب سفید" این دشمن سرسخت تبعیض نژادی، در "تفرین شدگان روی زمین" بصورت دشمن آشتی ناپذیر استعمار انسان از انسان درآمد. جنگ الجزایر و وحشیگریهای استعمارگران فرانسوی در تونیس شخصیت قانون نفسی تعیین کننده داشت و از این روشنفکر لیبرال مسالمت‌جو، یک انقلابی ساخت؛ به سوسیالیسم یا به نوعی از سوسیالیسم رسیده و اینک اعتقاد یافت که تنها جواب ممکن به خنوت استعمار و ارتجاع، خنوت انقلابی است. م.

(۱۲) Jacobine با Jacqueline در اصل نامی بود که سابقاً در فرانسه به زنان و سران مذهبی طرفدار آداب سن و شیک داده میشد و اولین معبد اینان در کوچه سن ژاک پاریس قرار داشت.

و نیز، نام يك گروه جمهوريخواه است که در زمان انقلاب فرانسه جلسات خود را در معبد قدیمی زاکوین هانشکیل می دادند. و همچنین، طرفداران پرشور دموکراسی را "زاکوین" ها می نامند.

احزاب چپ فرانسه که خود را ازوارثان انقلاب کبیر فرانسه و پیروان پرشور زاکوینیسم (طرفداران عقاید دموکراتیک پیشرفته) قلمداد می کنند، در مقابل جنبش خلق الجزایر، چنان رفتار خشن و غیر دموکراتیکی را در پیش گرفته بودند م.

(۱۳) M.P.P (جنبش جمهوريخواه توده ای) در زمان نهضت مقاومت فرانسه در سال ۱۹۴۴ بوجود آمده که دموکرات های مسیحی را بدور هم جمع میکرد. در حال حاضر حزبی به این نام در فرانسه وجود ندارد و طرفداران آن در احزاب دست راستی (نظیر گلیسها) ، سائتریسها و رادیکالها، و یا در احزاب چپ مانند رادیکال های چپ و سوسیالیستها ادغام شده اند م.

(۱۴) غیر از احزاب راست، احزاب چپ داخل کشور (مترویل) نیز در مستعمرات و کشورهای وابسته دارای بخشها و شعبات می باشند. علی رغم اعمال فشارها و تقلبات حزب دست راستی حاکم بر فرانسه، احزاب چپ (مانند کمونیستها، سوسیالیستها و رادیکال های چپ) این کشورهای وابسته نظری خود نمایندگانی به مجلس ملی فرانسه می فرستند؛ اعضای انجمن شهروندان ارانی از میان داوطلب های احزاب مذکور انتخاب می کنند. نمونه معروف در این زمینه، امه سزر است که سالها نماینده حزب کمونیست مارتینیک در مجلس ملی فرانسه بود، پس از استعفایش از حزب کمونیست همچنان (و هم اکنون نیز) بعنوان نماینده مستقل چپ در مجلس ملی فرانسه، سمت نمایندگی مارتینیک را بر عهده دارد م.

(۱۵) سیمون دیووار: "قدرت چیزها"، گالیمار، پاریس، صفحه ۶۲۲

(۱۶) O.A.S (سازمان ارتش مخفی) يك سازمان فاشستی بود که از طریق تروریسم میخواست از استقلال الجزایر جلوگیری کند که ظاهراً یکسال پس از اعلام استقلال الجزایر (در سال ۱۹۶۳) از بین رفت؛ ولی زیر سرپرستی احزاب دست راستی و مافوق راستی هنوز به اقدامات تروریستی خود ادامه می دهد، و پلیس فرانسه علی رغم قدرتش در موارد دیگر، در این مورد ضعیف الای سیلی را می کشد. تنها در شش ماهه دوم سال ۱۹۷۳ در هشتاد از کارگران بیکناه الجزایر قتل رسیدند و کسولگری الجزایر در مارس با یجب نابود می شود و در هفاکشته و زخمی دیگر بوجود می آید، ولی پلیس تاکنون حتی يك تن

اراین جنایتکاران را دستگیر نکرده است. همانطوریکه دستگیری جنا پتکاران اسرائیلی - که رهبران فلسطینی را در یاریش بقتل رسانیده اند - پشت گوش انداخته است. م

(۱۷) "فلافه" (که جمع آن "فلاقی" است) بمعنای قاطع طریق یا راهزن است. در هنگام جنگ الجزایر، فرانسویان این نام را به میهن پرستانی اطلاق میکردند که در راهها و جاده ها به کمین سربازان ارتش فرانسه باقی می ماندند. م

(۱۸) "بلد"، شهر و منطقه است و اصطلاحاً به نقاط و آبادیهایی در رافنده نیز اطلاق میشود. م

(۱۹) از کتاب "سال پنجم انقلاب الجزایری".

(۲۰) S.Rohdie: "Liberation And Violence In Algeria",

Studies On The Left, Mai-Juin 1966, P.66

(۲۱) دوار - بمعنای زاعنه نشینی و غارنشینی است. یک نوع "محل سکونت" است بر محروم تر و مفلوک تر از حاد رنشینی. م

(۲۲) Gringos نام تحقیر آمیز است که در امریکای لاتین اختصاصاً به امریکایی شمالی ها داده میشود. و چیز است در حد "یانکی" که پس از انقلاب کوبا، در امریکای لاتین بیش از یانکی مورد استعمال قرار می گیرد. م

(۲۳) A.Gilly. مقدمه بر "Studies In A Dying Colonialism". صفحه ۱

(۲۴) در اینجا عبارت نویسنده میسر برای یک: ۳ الجزایر راه دیگری جز این در پیش نداشت که "... صریح و روشن نیست. و بحاطر همین عدم صراحت و روشنی جای بحث را باقی می گذارد؛ و لاف نظرها و حسیانه ای که در مورد این عبارت می توان داد اینست که بحاطر موجزنویسی، استنتاج غیر واقعانه ای بدست داده است.

حساب الحریر در زمان استقلال را باید با طرز تفکر رهبران آن جدا نگه داشت. حساب واقعیت جامعه الحریری و طبقات متشکله آن، و ویژه رهبران آنرا - که کم و بیش، معرفی ترکیب - ساختار این جامعه بودند و دیدسته و محدودی از مبارزه و استقلال داشته اند - باراهی که الجزایر در زمان استقلال می توانست در پیش بگیرد، باید جدا نگه داشت. مایه موانع و اشکالاتی که مثلاً عامل مذکور در زمان استقلال می توانست در راه سوسیالیسم ایجاد کند - و ارتجاع، همواره چون لولوی سرخس از آن استفاده می کند - بحسب واقعیت، مسئله این نیست که رهبران

الجزایری به خاطر ملاحظات خاص و از نقطه نظر ناگتکی از "بلند پروازی" خود داری کرده و دست به عصا پیش رفته اند. تمام مسئله بر سر اینست که این رهبران ناکتیک و استراتژی يك مبارزه ضد استعماری و ساختن يك جامعه سوسیالیستی را یکی گرفتند؛ و دقیق تر اینکه استراتژی شی نداشته اند، فاقد "بلند پروازی" بوده اند، دید محدود و بسته ای از استقلال داشته اند؛ در کلمه: آنچه برای رهبران الجزایری (و خواه ناخواه - بخاطر فقدان رهبری درست - برای ملت الجزایر) اهمیت پیدا کرده بود، استقلال سیاسی بود؛ نه استقلال بمعنای دقیق کلمه، نه يك انقلاب اجتماعی و سوسیالیسم.

امروز وقتی که به بیان دوازده ساله استقلال الجزایری نگریم باید اعتراف کنیم که بیش از يك میلیون قربانی (از يك جمعیت نه میلیون نفری)، تقریباً بخاطر هیچ نداشته اند، الجزایر پس از دوازده سال هنوز با مشکلات عظیم اقتصادی روبروست. هشتصد هزار نفر از نیروهای فعال آن فقط در کشور فرانسه بکار مشغولند. این نیروی عظیم که می توانست چرخهای کشاورزی و صنایع الجزایر را بگرداند، با نیروی کار ارزان به ارتقاء اقتصاد کاپیالیستی فرانسه یاری می دهد. این کارگران که با انواع تحقیرها و تنوین ها روبرو هستند، در مسافرخانه ها، بیخوله ها و رازعه ها چون "موش" می لولند. دسته دسته کارگران الجزایری در فرانسه کشته می شوند، می اندک حتی یکی از فائولان آنها دستگیر شوند. مثلاً اینکه موشی کشته شده است (درست است که فرانسویان، در گرفت و کوها و معاورات عادی خود بجای اینکه بگویند يك عرب و مخصوصاً يك الجزایری می گویند Raton - نوعی موش - و حتی بدون هیچگونه شرمی در "فرهنگهای عامیانه" خود در مقابل کلمه Raton نوشته اند یعنی محرم). مثلاً به فرهنگ لغات عامیانه ای که مارسل کارر Marcel Carrere - که یکی از مقامات عالی رتبه پلیس فرانسه است - تهیه کرده است می توان مراجعه کرد (زیرا برای جامعه فرانسوی و رژیم حاکم بر آن، يك الجزایری قابل ارزش و احترام نیست. اوفقط برای کار کردن، مردم کم گرفتن، تحقیر شدن و در رازعه ها زندگی کردن خوب است؛ و گرنه مرگ و زندگیش چه اهمیتی دارد؟ درون شأن پلیس و مقامات قضائی فرانسوی است که در این راه، وقت و نیروی مؤراده را هدر دهند.

جواب "الجزایر راه دیگری جز این در پیش نداشت که..." را باید در ترکیب ساختمان الجزایر بویژه در ترکیب رهبران و طرز تفکر آنها از "استقلال" جستجو کرد. آیا واقعا راه دیگری در مقابل

الجزایر وجود نداشته؟ آیا مشکلی که در زمان استقلال در مقابل الجزایر وجود داشت مهیب تر و وحشتناک تر از مشکلات شوروی در ۱۹۱۷، چین در ۱۹۴۹ و کوبا در ۱۹۵۹ بود؟ آیا الجزایر مثلاً بجای "همکاری" کردن با فرانسه - درست تر اینکه وابسته ماندن به آن - نمی توانست با کشورهای سوسیالیست همکاری کند؟ اینهم يك "راه ممکن" بود. شاید جواب داده شود این نیز نوعی وابستگی است و وابستگی اقتصادی وابستگی سیاسی واید ثلوثی که باید نبال می آورد: کوبا يك نمونه است. مایه درستی این استدال واقفیم، ولی به این نکته تلخ نیز واقفیم که: هفت کسانی که خواسته اند راه معروف سوم را در پیش بگیرند - با امپریالیسم لاس بزینند و با بورژوازی کنار بیایند - در بیازود با سرب در راه امپریالیسم سقوط کرده با سقط شده اند و معرزشان مثلاً نشی گردیده است.

معن فقط در اینجا است که سن اس در وابستگی کدامیک میگردند. نظری کونا به وضع کنونی کوبا و الجزایر که با سه سال فاصله - با درجات متفاوت - انقلاب کرده اند می تواند بهترین جواب همانست این: انتخاب "بایند" بعد ل کاسترو و هنجیک از رهبران انقلاب کوبا کمونیست نبودند - همانطوریکه بن لا و هنجیک از رهبران الجزایر کمونیست نبودند - کاسترو تا دو سال بعد از انقلاب در انتخاب سوسیالیسم مردد بود. واقعیت های اقتصادی از جمله محاصره وحشتناک کوبا بوسیله ایالات متحده (کشوریکه در ۹۰ میلی کوبا قرار دارد)، کشوری بدون نفت (نفتی که باید صنایع را کاربندارد و نیروی سرف و سوخت را تأمین کند)، کوبا را مجبور کرد که به وابستگی اقتصادی شوروی گردن نهسد. و بطوریکه قابل پیش بینی بود، رژیم مستقل کوبا در طول سالها و با گذشت ایام بصورت نیمه مستقل و ضاهراً مستقل درآمد و بالاخره وابستگی اید ثلوثی که باید برفت و امروز کوبا کشور است مانند سایر کشورهای اروپای شرقی (بنطق کاسترو و رکنفرانس الجزیره و نیز بنطق اخیراً در میدان انقلاب - بناسست سفر برژنف به هاوانا مراجعه نمود).

اما الجزایر پیر از ۲۰ سال "همکاری" با فرانسه چه بدست آورد؟ اگر فرضاً امروز فرانسه هشتصد هزار کارگر الجزایری را اخراج کند، و با بطوریکه بود بین "تهدید" کرده است که اینها را به الجزایر بخواند؛ اقتصاد فرانسه و الجزایر با فاجعه مواجه خواهند شد. البته این يك "فرض" بیبنش نیست، زیرا هر دو طرف به عواقب وخیم این امر بحوسی واقفند. فوری ترین مسئله برای الجزایر این خواهد بود. که هشتصد هزار نفر به خیل بیگاران آن اضافه خواهد شد و سالانه از يك میلیارد

و هفتصد میلیون تومان ارزی که از طریق اندوخته های کارگران الجزایری وارد کشور میگردد معرفی خواهد ماند. در فرانسه، علی رغم بیکاری شدید، طبق نظر کارشناسان، کارگران الجزایری جانشین ناپذیر خواهند بود. زیرا که تعدادی از آنها که در صنایع بویژه در صنایع انومبیل سازی کار می کنند با وجود کارسای از دستمزدها و مزایای مساوی با کارگران فرانسوی برخوردار نیستند، مضافاً قسمت اعظم کارگران الجزایری به عملی و کارهای ساختمانی و زباله جمع کنی و کارهای "پست" دیگری اشتغال دارند که کارگران فرانسوی به انجام آنها تن در نمی دهند. کارآرزان، تن در دادن به هر نوع زندگی رقت بار و تحقیر و توهین، درم نزدن، مطیع و سرسبز نبودن و عدم شرکت در اعتصابات کاری - برای از دست دادن کار و از کشور اخراج شدن - و در نهایت برای دیگر کارگران الجزایری نعمت بزرگست برای استعمارگران فرانسوی که براحتی حاضر نیستند از آن چشم پوشی کنند. بانیجه به این نکات و نکات متعدد دیگر - علی رغم "بحران نفت و شراب و اکو" "بحران تحقیر و کشتار کارگران الجزایری - هم الجزایرو هم فرانسه، در دستان به این همکاری چسبیده اند.

با این همه واقعیت های دردناک اقتصادی که کوبار را بطرف وابستگی سوق داد، در الجزایر وجود نداشت. ظاهراً رهبران الجزایری خواستند و می خواهند راه معروف سوم را انتخاب کنند. واقعیت های تاریخی معاصر، بی نشان داده است که راه سوم سرایی بیش نیست. کافیت که نگاهی به سرنوشت "رهبران تاریخی" آن در کفرانس باند ونگه ناصر، نینو، سوکارتو، نهر و بیندازیم، نگاهی به کشورهای معروف "غیر متعهد" فعلی مانند کوبا، کامبوج (سیهانوک)، لیبی، هند، الجزایر و غیره بیندازیم نامعلوم شود که سیاست "عدم تعهد"، حرف و شعاری بیش نیست؛ و "عدم تعهد" بمعنای واقعی کلمه وجود ندارد و هیچوقت وجود نداشته است. کفرانس اخیر "کشورهای غیر متعهد" در الجزیره - که اتفاقاً ریاست آن بعهده بومدین است - در این زمینه چیزی به دانش ما اضافه نکرد. کافیت نگاهی به لیست بلند "کشورهای غیر متعهد" شرکت کنند، در کفرانس الجزیره بیندازیم نامعنا "کشورهای غیر متعهد" روشن تر شود؛ اکثر این کشورها از نظر سیاسی و اقتصادی بشابه شکارگاه خصوصی امپریالیسم معروفیت دارند؛ چند نای آنها به کشورهای سوسیالیستی وابسته اند؛ البته در میان آنها چند کشوری نیز وجود دارند که هم زنبور میخورند و هم آخور، گاهی با این و گاهی با آن لاس میزنند و بخواب خود کشوری "عمر

تعهد*ند، در حالیکه تاخرخره در مورد اب تعهد فرورفته اند. اصل مهم - در مواقع مسخره - برای تشخیص يك کشور* تعهد* از يك کشور مجبر تعهد* اینست که در یکی از پیمان های نظامی شرق یا غرب شرکت دارد یا نه. اگر کشوری در یکی از پیمان ها شرکت نداشته باشد انومانیکمان يك کشور مجبر تعهد* است، و نتیجه این می شود که فی العثل کشوری مانند برزیل که یکی از خونخوارترین و ارتجاعی ترین رژیمهای کنونی است، کشوری که ۵/۸۲ درصد از اقتصادش در انحصار امپریالیسم قرار دارد، کشوری که بعنوان زائد ارم و حافظ منافع اقتصادی و استراتژیکی امپریالیسم در امریکای لاتین شناخته شده است فقط بخاطر اینکه بروی کاغذ پیمان نظامی با امپریالیسم رالضا* نکرد، است بعنوان يك* کشور مجبر تعهد* در کنفرانس الجزیره شرکت می کند. (بگذریم از اینکه این پیمایافته هرگونه ارزش وضمانت اجرا هستند. هر وقت منافع امپریالیسم ایجاب نکند و یا به سازش تن در دهد، در انتها که اشتن یار هم پیمان خود تردید نخواهد کرد. نمونه اش پاکستان است). که نه در یکی بلکه در دو پیمان نظامی - سنتو و سنتو - شرکت داشت با اینحال نه امریکا و نه هیچیک از نوکرانش - بدستور اریاب - انگشت کوچک خود را برای کمک به پاکستان بلند نکردند).

باری، مسئله بر سر انتخاب* بود. و ما این حرف را قبول نداریم که* الجزایر راه دیگری جز این در پیش نداشت که... راه انتحالی الجزایر نه فقط تنها راه ممکن بلکه بهترین راه ممکن هم نبوده است. تجربه ۲ ساله الجزایر این واقعیت را بخوبی نشان داده است. م

لیکن سوسیالیسم تخیلی نمی تواند راه علاج واقعی را نشانماید...
 * ما داریم افراد فرانگیرید که در پس هر يك از عبارات، اظهارات و وعده و وعید های اخلاقی، دینی، سیاسی و اجتماعی، منافع فلان و بهمان طبقه مخفی شده است؛ در سیاست همواره قربانی سقیفها* فریب وجود فریبی بوده و خواهند بود. طرفداران اصلاحات و بهبود اوضاع، نازمانیکه درک نکند که کیفیتهای دینی، هر قدر روحانیانه و فاسد که بنظر آیند، متکی به قوای فلان و بهمان طبقات حاکم می باشند؛ همواره از طرف مدافعان نظم قدیم مورد تحمیل قرار خواهند گرفت. و برای درهم شکستن مقاومت این طبقات، فقط يك وسیله وجود دارد: باید در همان جامعه ای که ما را احاطه خود است آن نیروهای را پدید آورد، برای مبارزه تربیت کرد و سازمان داد که می توانند - و بر حسب موقعیت اجتماعی خود می باید - نیروی را تشکیل بدهند که مادر به دور ریختن کهن و آوردن نوست...
 لنین - * به منع و سه جز* منشکله مارکسیسم *

ادبیات کودکان

در یگروقت آن گذشته است که ادبیات کودکان را محدود کنیم به تبلیغ و تلقین نصایح خشک و بی پروبرگر، نظافت دست و پاویدن، اطاعت از پدر مادر، حرف شنوی از بزرگان، سرودن نکردن در حضور مهمان، سرخسبز باش ناگامروا باشی، بخندنا در نیابه رویت بخند در، دستگیری از بینوایان بسک و سیاقی نگاههای خیره و مسائلی از این قبیل که نتیجه کلی و نهائی همه اینهایی خبرمندان کودکان از مسائل بزرگ وحاد و حیاتی محیط زندگی است. چرا که باید در پیله ای از "خوشبختی و نادی و امید" بی اما س خفه کنیم؟ بچه را باید از عوامل امید وار کنند و الکن و سست بنیاد نا امید کرد، و بعد امید در بترکونه ای بر پایه شناخت و فطیت اجتماعی و مبارزه با انها را جای آن امید اولی گذاشت.

ایا کودک عبرت یاد گرفت. نظافت و اطاعت از بزرگان و حرف شنوی از آموزگار (کدام آموزگار؟) و ادب (کدام ادب؟) چیزی بیش از لازم ندارد؟

ایا باید به کودک بگوئیم که در مملکت تو هستند بچه هایی که رنگ گونت و حتی نیمه راه ماه بد ماه و سال به سال نمی بینند؟ چرا که عده قلیلی در شان میخراهد همیشه "غاز سرخ کرده در شراب" سر سفره شان باشد.

ایا نباید بگوید بگوئیم که بیشتر از نصف مردم جهان گرسنه اند و چرا گرسنه نده اند و راه برانداختن گرسنگی چیست؟ ایان باید درك علمی و درستی از تاریخ و تحول و تکامل اجتماعات انسانی بگوید بد عیم؟ چرا باید بچه های شسته رفته و بی لك و بی روی سر و پند او مطیع تربیت کنیم؟

میرفتند و داریم بچه ها را پشت و پشترین سفارزه های لوکس خرازی فروشی های
بالای شهر بگذاشتیم که چنین عروسکهای نمکی از آنها درست میکنیم؟
چرا میکنیم که درونگونی بد است؟ چرا میکنیم که دزدی بد است؟ چرا
میکوئیم که اطاعت از پدر و مادر رساندیده است؟ چرا نمی اثم ریشه های
پیدايش و رواج ورشد درونگونی و دزدی را برای بچه ها روشن کنیم؟
کودکان را می آموزیم که راستگو باشند در حالیکه زمان ، زمانست که چشم
راست به چشم جیب دروغ میبوید .

ایا اطاعت از آموزگار و پدر و مادر و نایاب و نغیر پرست که هدفشان فقط
راحت زیستن و هرچه بیشتری در در سر روزگار گذرانند و هرچه بیشتر پول
در آوردن است ، کار رساندیده است؟

چرا دستگیری از بینوایان را تبلیغ میکنیم و هرگز نمی گوئیم که چگونه آن یکی
" بینوا " شد و این یکی " توانگر " که سینه جلوه هد و سهم بسیار نا چیزی از
ثروت خود را به آن بابای بینوا هد و منت سرش بگذارد که اری من مردی
خیر و نیکوکارم و همیشه ازاد مهای بیچاره و بد بختی مثل تود دستگیری میکنم ،
البته این هم محض رذائل خداست والا تو خود ت ادم نیستی .

اکنون زمان آنست که در ادبیات کودکان به د و ننگه تومنه کدیم و اصولا این
دورا اسرار کار قرار دهیم :

نکته اول : ادبیات کودکان باید پای مانند بین د نیای رنگین سی خمری و در رویا
و خیالهای شیرین کودکی و د نیای تاریک و آگاه غرقه در واقعیتهای تلخ و درد
الود و سرسخت محیط اجتماعی بزرگترها . کودکان باید از این بل بگذرد
و آگاهانه و مسلح و جراح بدست به د نیای تاریک بزرگترها برسد . در این
صورت است که بچه میتواند کمک و یار واقعی پدرش در زندگی باشد و عامل

تفسیر هندو متنی در اجتماع را که ویرودم فرورونده .

بچه باید بداند که در رتبه پادشاه مکه فانی نشسته نانی بدست می آورد و آن یکی بچه هم باید بداند که در رتبه از پادشاه پادشاهی به دوام این روزناریت و این زمستان ساخته دست از مهاکت میگذارد . بچه ها را باید از "عوامل امید - وار کنند" دست بنیاد "نا امید کرد" .

خلاصه کلام نکته دوم : باید جهان بینی علمی و دقیق به بچه داد معیاری به او داد که بتواند مسائل گوناگون اخلاقی و اجتماعی را در شرایط و موقعیتها درگیر شوند و دانشی و گوناگون اجتماعی ارزیابی کند .

میدانیم که مسائل اخلاقی از چیزهایی نیستند که شات دانشی داشته باشند آنچه یکسان بین خوب بود ممکنست در سال بعد بد تلقی شود . کار یکسره در میان یک قوم یا طبقه اجتماعی اخلاقی است ممکنست در میان قوم و طبقه دیگر ضد اخلاقی محسوب شود .

در خانواده ای که پدر همه درآمد خانواده را صرف عیاشی و خوشگذرانی و تفریح میگذارد و هیچ اثر تغییر دهنده ای در اجتماع ندارد و یا سدر راه تحول اجتماعی است ، بچه ملزم نیست مطیع و راستگویی سروصدایانند و افکار و عقاید پدر را عیناً قبول کند .

مسئله بهرنگی

این نوشته از دفتر " جنگ مرجان " ، چاپ تهران ، نقل گردیده است .



چهارم آنان امسال با شور و خوق بسیاری در بزرگداشت سالروز نواد
شاهنشاه آریامهر توأم است. احساساتی که طی یک ماه اخیر طبقات مختلف مردم
نسبت به رهبر انقلاب ایران نشان دادند بیان کننده وحدت و هماهنگی و عشق
احسان و عواطف همین برسانه یک جامعه در تحرك و مترقی است، جامعه‌ای
که از عواطف و عزایای یک تحول در افکار و نجات بخشی برخوردار است و تحت
رهبری شاهنشاه آریامهر سوی آینده‌ای درخشان و شکوهمند پیش می‌رود.
نقارن چهارم آنان امسال با پیروزیهای بزرگی که ایران از طریق حصول
حاکمیت مطلق بر صایع نفت و افزایش درآمدهای نفتی بدست آورده به
شایدانی مردم ایران و تحلیف ایشان از مقام سلطنت مشروطه و روح و مفهومی تازه‌ای
بی بخشد و بیونند که سال شاه و ملت را مستحکم تر و استوار تر میسازد. برای
هر ایرانی در شرایط فعلی این حقیقت کاملاً محسوس و ملموس است که منویات
شخص اول مملکت در همه حال متضمن خیر و سعادت و تشریف همین ما و رفاه
حال و بهروری همه آحاد و افراد جامعه. و بختیوش افرا در حد ممکن است و همه کوشش
همانی که بدست دوایب و مضامین این روز در این مرحله از تاریخ معاصر در جهت گشایش مادی

زندگی مردم و بحکیم مانی پیشرفت و ترقی اقتصادی و توسعه فعالیتهای
خلاقه عمرانی و آبادانی مملکت و تسریع حرکت جامعه بسوی يك
نظم ديمقراطيك و سالك اجتماعى انجام ميگيرد در حقيقت با الهام از افكار
بلند شاهنشاه ايران صورت پذيرفته است.

نقل از شماره (۱۰۱) مجله نگین .

هر روزنامه و مجله ای را که باز کنید از این دروغيهای مسخره و تملق های مهو و
شرم آور فراوان خواهيد يافت . بلندگوهای تبليغاتی رژیم با دروغ بافی های مسخره تر
و چندش آورتر شبانه روز گوش مردم را کړ و اعصابشان را خرد می کنند (در اینجا فرصت
بحث درباره مطبوعات و بلندگوهای تبليغاتی رژیم نیست . بحث درباره مطبوعات و
وسایل ارتباط جمعی را — که وصله ننگی بر جامعه ایرانی بشمار میروند و در استقرار رژیم
و در انحطاط و کمراهی مردم وطن ما نقشی تعیین کننده و مسئولیتی عظیم دارند، و مسخره
اینست که اجیران علمی و بلندگوهای تبليغاتی رژیم هنوز با بیشماری از " رکن چهارم
مشروطیت " دم میزنند — به فرصت دیگری واگذار می کنیم) .
جالب اینجاست که بعضی اوقات ، نکته ها و مطالبی از زیر دست گردانندگان همین
مطبوعات در میروند ؛ و با بعضی از مدعیان و سران بیران نیمه وابسته ی روزنامه ها و مجلات
برای اینکه بتوانند نشریه شان زنده بماند مجبورند مقداری تملق بگویند تا در عوض بتوانند
گوشه های کوچکی از واقعیت های اجتماعی را نشان دهند .

■

در همین شماره ۱۰۱ مجله نگین ، نوشته ای از خانم طوسی طباطبائی چاپ شده است
که گوشه کوچکی از واقعیت های دردناک اجتماع ما را نشان می دهد . گوشه کوچکی از
واقعیت های دردناک زندگی مردم شهری مانند تهران — مردم محرومی که در مقام
مقایسه با مردم شهرستانها و روستاها هزار بار " خوشبخت " ترند . زیرا بجای فرستادن

کودکان خردسال خود به مزارع، به کارگاه های قالی بافی، به پاروشی در مغازه ها به کلفتی و نوکری، بجای فروختن دختنان معصوم خود، بجای به چرا بردن کودکان خود (به پیام حضرت ایت الله خمینی در شماره ۹ - اسفند ماه ۶۹ - و به اعلامیه ایشان در شماره ۳۷ - فروردین ماه ۵۲ - باخترا امروز مراجعه کنید) می توانند از دسترنج آنها صرف نظر کنند. در شهریورماه، در د فوری خانواده های تهرانی، در د نام نویسی و شهریه است. در د های دیگر، از جمله تامین خوراک، پوشاک، لوازم مدرسه بچه ها را باید ا حل خواهند کرد و یا لایحل باقی خواهد ماند. البته خیمه شب بازی "سپاهیان دانش" و قانون تعلیمات اجباری بروی کاغذ و در عالم خیال وجود دارد، ولی واقعیت فقر و حشتناک و شهریه های سرسام آور (بویژه در تعلیمات عالی) هم وجود دارد که عملا اکثریت عظیم فرزندان وطن ما را از مزایای قانونی "آن محروم می دارد".

این واقعیت های دردناک سبب شده اند که میلیون ها تن از فرزندان کارکر در هقان وطن ما از سنین خرد سالی (علی رغم قانون تعلیمات اجباری و علی رغم قانون وزارت کار و زمینه منع کار کردن کودکان کمتر از ۱۲ سال) در مزارع کار کنند و در کارگاه ها مورد استثمار قرار گیرند؛ و با تعدادی از آنها با آدرس فروشی، بلیط بخت آزمائی فروشی (یا گدائی ترحم) خرج تحصیل خود را تامین کنند.

باید اراده ای استوار چون کوه داشت که علی رغم فقر و گرسنگی، بالباسی مندرس، با کفتی بدون تخت به مدرسه رفت و پس از تعطیل کلاس و درس، تا پاسی از شب گذشته بلیط و روزنامه فروخت تا خرج تحصیل خود را فراهم نمود و احتمالا به خرج خانوار کمک کرد. نگارنده این سطور که تحصیلات ابتدائی خود را با بلال و خربزه و هند و انبوآب نبات و سیگار فروشی، تحصیلات متوسطه خود را با بیسی فروشی، توزیع روزنامه به در خانه ها و پاروشی دفتر روزنامه، و تحصیلات دانشگاهی خود را با قلمزنی در مطبوعات و کار در ادارات دنبال کرده است، در د این کودکان معصوم را با تمام گوشت و پوست

خود حس می‌کند. و نیز در میلیونها فرزند کارگر و دهقان هموطن خود را که در زیر فشار فقر و ۱۲ - ۱۳ ساعت کار روزانه در مزارع (بدون مزد و برای کمک بیدر خانواد) و در کارگاهها برای ۱۵ یا ۲۰ ریال دستمزد آنچنان له می‌شوند و می‌پوسند که دیگر رمقی ندارند تا به نمائندای خیمه شب بازی "سپاهیان انقلاب" بروند و بیا از مزایای قانون تعلیمات اجباری برخوردار شوند.*

« این مطلب زمانی نوشته شد که خیمه شب بازی جدید رژیم و بوق و کرناها گوش‌کرکن دستگاههای تبلیغاتی آن در مورد تعلیمات مجانی ۵ میلیون کودک ایرانی هنوز آغاز نشده بود. البته روستائیان و کارگران محروم وطن مآله از ماهیت خیمه شب بازیهای قبلی رژیم از قبیل ۱- اصلاحات ارضی ۲- سهم کردن کارگران در سود کارخانه ها و غیره بخوبی اطلاع دارند و دستاورد های انقلاب "رانه از ورای دستگاههای پیشرو تبلیغاتی رژیم بلکه در رک و پوست خود و در فقر و محرومیت روزانه زندگی خود و خانواده شان لمس میکنند. این خیمه شب بازی عروسکان کوکی استعمار آنها را بهیچان نیاورد است. همانطوریکه گنده گوشتی های ایمن " هیئت الله " وطنی از قبیل " حاکمیت مطلق ایران بر ثروت ملی و منافع نفتی " ، " انقلاب شاه و ملت " ، " اصول انقلاب " ، " منشور انقلاب " ، " سرود انقلاب " کسی را متراسانیده است ؛ خیمه شب بازی جدید این یا لانچی پهلوان استعمار و دستگاههای د روغ با ف تبلیغاتی اش کسی را فریب نخواهد داد. و میلیونها تن از افراد خرد سال و بزرگسال وطن مان همچنان از تعلیمات و بهداشت محروم خواهند ماند .

طوسی طلبه‌ایانی شهریه

« - برو خدا ، چون بختون - خیرح
تصلیو در میارم . »
واگر بشتر فرسی زاننه تانبه و ملک
نگاهی هم به آنها بداریم ملک کات کیه و
بارهم نشان هست که ضحوف فریب خواندن
را بداند نمیکند و چون آنها سرخ را جلوی
آنها عوض میشوند حی اگر شونده‌ای هم
نداشته باشد مزب حرفشان را تکرار میکند .

و امروز هم مثل هر روز هیچ ما با مدتی
آقای ادنی آغاز شد آقای ادنی آغوشیانی
مجلسی ما را جمع میکند ، معمولاً او تا من کاری
ندارد . اما امروز ...

« - خانم آغالی ! شما کار دارید !

« - نه نه بار که گس آغالی !

« - آغاله زنگه ، وقتی به اون میگه
آقای ادنی جواب نمیده ، به عمره ثابت کرده
بیش یکن آغالی ، حده‌داره بیش یکن آغالی
ادنی . »

آقای ادنی سرش را روی گردن حج
کرده بود ، مثل اینکه میخواست به گاهی
اعتراف کند .

« - ماخونه‌مونو عوض کردیم ، اسم بچه‌های
بو مدرسه نموسن میگی جا نداریم . اگه سما
واسه کاری نکن ، میدونم چه مینه اسم حج
جا بند نیست . »

وقتی به اداره رسیدم ، راهروها پر از آدم
بود ، قیافه‌های متلوك و ناجار پست در اطراف
از شلوغی اطرافها داسانها میگفت . وسوسه شده
سری بدخل اطرافها نکتم و داسانها نسیم و
نشوم .

در اولین اطاق بعد از تعارفات معموله ،
گوشه‌ای به نمای مرتعی تشبه که به بار

این روزها در بعضی از سکاتر و ادارات
آموزش و پرورش و مدرسه‌ها مثل اینکه از
گرای طلب میسر می‌دارند ، تیرتور و شبانه
بهرماه هنوز درگیر اسم نویسی بچه‌ها هستند .
با هندی اتلایانی که در روزهای زده‌سده
و مبللی که برای اسم نویسی بچه‌ها قائل شدند .
عمر شادی رتانی هستند که سرگردان اراش
مدرسه به آن مدرسه و اراش اداره به آن اداره
میروند تا شاید بالاخره حاشی برای درس خواندن
خواندن و بافرزندانان پیدا کنند .

سابق درس خواندنی ما آندر زبان بودند ،
پسرها معمولاً شعل پدرشان را ادامه میدادند و
دخترها در آغاز سن بلوغ آماده میدادند مادر
چپ از دانه نسل بوطل خود خدمت کند و هر چه
گرسنه‌تر بودند در این خدمت سر می‌نهرید . و ما
حالا اراش وضع سابق با اینکه دور بست خیلی دور
تداهیه الله سدر در مورد اول ، مردم برای
قرار از طبعی جوانان در هر سراط و وضعی
محتاجد بچه‌هاشان را به مدرسه نگذارند .

چند روز پیش صدای ممد رنگ مرا به
سرو از خانه رساند زنی که محکم روس را
گرفته بود ، چنان می‌گرفت که مرا به وحشت
اداخل ، مدنی جلوی کشید تا توانست حرفش
را بزند .

« - من آبرو دارم ، نموسن گدائی کیه ،
اما مخوام بچه‌هایو مدرسه بذارم ، پول تهریه
شونو ندارم ... »

بی اختیار یاد بچه‌هایی افتادم که بانک حبه
آدامس ، یا یکسکه لبط نوتی خیابانها ، خیلی به
چشم میخوردند ، و اگر به آنها فرصت حرف زدن
بدهیم و یا حرفهایشان را بنویسم ، چیزی از این
قبل را برای فروش لبط یا آدامس مرتب تکرار
میکند .

— « باباجون برو به جا دنگه ، برو

خبرم افشار وقت مرشدو الکی نگریں .

— « آفاقون شب بدامد هج جا دنگه

حایس ، به شوکتیم نویس از گسرت از روی

نگریں .

— « باباجون والله بالله این شب ما سر

مربوط به عزای مطهره ما اجاره نداریم و اب

تخفیف به کسی نامه بدیم خانم شما چی کار

دارن ؟

در اطاق بعدی مراجع خلوتی میز مشای

سف کشیده بودند ، خوشخانه مرا ندیدنی آنکه

المهار آسانی نکم ، گوشه ای ایستم ، خانم

که هل شب من اساده بود مدنی سر نایب مرا

بر انداز کرد .

— « خانم نکه شام واه تخفیف گریں

شهریه بجهتتون اومدن ، برو جلو ما که از صبح

اسخا لایم ، اما به شما ! حنا ورقه نخینو

میدن . »

عداد مدنی سکوت و قی جوابی از من نپند

بار شروع کرد .

— « یکشنب کار وزندگیو گذانتم زمین

از این اطاق به اون اطاق پاسون میدن ، امروز

که اینجا معلوم نیست که کجا برم ، مردیکه

گوریده گوز ساء حالام وقت مردن بود ! بیح تا

نوله روئس من گداست و رف . ذلیل مرده ها

همنوئم میخوان ترس بخون آخه از کجا بیارم

اسهه پول شهریه بدم . »

صدایش یواش یواش بلند میشد . دیگر لفظ

من مخاطبت نیوئم .

— « خانم چه خبره یواشر ، مگه اینجا

گدا خونش داری روضه میخونی بزار به کارتون

برسم . »

از اطاق بعدی ، صدای ضجه کردن بگوش

میرسد . گریه ای مرده را دیده بودم ولی صبح

کردنش را ندیده بودم . تمام غویر گهای بدیم

کسیده شد ، جی منکه بک مرده را بطور از پا

بیادارد !

آنا باز هم مسئله شهریه است ! هنوز داخل

اتفاق نشده بودم که مسخده را دیدم که زیر بغل

اورا گرفته و بیرون میبرد . بیچاره ترس

نیسوانس روی پاهاش بایستد .

تر نام خود غله کرده بودند و به امید الهام

سکرتند . همه دنبال نوشته آمده بودند ، اینجا

همانطور که گمد دنگر تاج از گرابی بود ،

ساده آندز ندارند که بداند گرابی جفت و

احسانان آندز محدود ، که بندانند گوشت

هم با نس ... و این صحت مرا یاد

دختری انداخت که روزی برانم درد دل میکرد ،

و از دهکارت بیانی پدرش صحبت کرد .

— « چهار عاچه از قصای گوشت لسه

مخرب . »

با خونم فکر کردم چه قصای خوش

حسی . به شک آیم بی سوانه جد ماء نس

گوشت داده .

— « خون چندان نا حالا این گوشت

خردنی !

— « شواشه تو من ! »

به این ترتیب شام ، شام قرصی تا من از

تکونده ندای معنوی ملک خانوانه معنوی نجار

نمیکرد . شواشه تو من گوشت مشرق حنا ماء

ملک خانوانه و ملکا آتیا خانی راحت دامن

بوزم چنانی سارزه می کند و نالطع حرفی همه

ندارد که در باره اش بزند .

نوبت حرفی رفتن به مرشد رسد که ظاهر

جانی ولایتی داشت .

— « اما من ندارم توست پناه تو من

شهریه بدم . آخه چرا دوست و پناه تو من !

— « واهی ایمنه ، ماخمان تو و جدده ،

واهی ایمنه سلف سروس داره . »

— « آفاقون ملک سروس دنگه چه !

— « یعنی ناهاش نیسوان میدن . »

— « معانی میدن آفاقون ! »

— « نه ! ما نسیم بیاد شستون مسره !

— « آقا مسخرم می گسن ! »

— « مسخره چه باباجون ، چرا آخه ناهاش

معانی دد ! توست مسکون مسکون مسکون . »

— « ای آقا حاد پدر تو تو سامرزه ، ما که

آندز چول دانسم که واهی نداشت حاد بول

« نه ، اینجا جنگار مسکونیم . چرا معانی گردن

حلق این و این چه کسم ، ما سلف سروس

بخواسیم . ناهاش مسخده به اسهه نویی کوف

سکه . »

میشد. جلسی زد چنددر درمادنداد و حتما چد نفرشون به دلایلی قادر بودند شهریه بدهد. آمده بودند الناس کند برای صدیومن، پنجاه تومن و گاهی سیست تومن تخلف.

هوای اناهی برایم خفتان آور شده بود. نفسم برحمت بالا می آمد. وقتی از اداره بیرون می آمدم يك كاشد بزرگ دیده که قلا مویحه آن شده بودم و روی آن نوبه بودند.

(برای تخلف شهریه به اداره مراجعه نکنید) پس حتما این آدنیا که مراجعه کردند. یا سواد خواندن ندارند یا آنددر درمادند که در ناامیدی بدبال امید مسگردند. دلم مسخواس فریاد بریم بعضی از ما آدنیا وقتی احسان درمادگی مسکیم از واقعیت فرار مسکیم و بی فرار کردیم. *

ظاهر بود، بجهها ناچار نمی آمدند و عین می توانستیم یکسانی با دونه نامی شیدم. بارگی يك آبارتمان محلل حریفه و من بعد از آن هوز اورا ندیده بودم، ما وقتی فرار مسکیم درست در جهت مخالف میدویم.

دختر کوچکی در را برویم باز کرد، نا آشنش، دماغش را باز کرد چشماش قرقر و ورم کرده بود، حتما وقتی من رنگ میرتم او گریه مسکرد، و صدای بعضی گرفته اش حدسم را تأیید کرد.

— « خانم نیست. »

— « مسویم مسطیش نامم. »

از جلوی در کار رفت و من وارد شدم. داشت زمین را مگولی می کند و در ضامنحال بسدا انك میریخت عرب سسای را بالا می کند. گاهی نیم با آس پاس مسگرد مادی ساک ماندم و برویم ساورند، مگولی سسای دسپای کوچکیست حافسدا. اما او دلای حیوین را مسکرد تیرنك انك سدایر شد. بار لستویم گل کرد.

— « چه چرا گریه مسکی؟ »

— « . . . »

— « چد ساله »

— « دهسال »

دوست همی دختر من بود، او در کلاش چهارم ابتدائیس فاندنا آن دختر هم در بی

بوی اطلاع مسئله فراموش شده بود. مراجعه در دگر فاری خدشان را داشتند و مرحوج سح درگیر گرفتاریهای آنها. اگر هم سؤال میکردم که حریفان چه بودند! حتما کسی نبود به مرحجانی بدهد. خانمی که سخت رویش را گرفته بود برای گرفتن ورقه شرح زندگیش را ممدان میدادیم آیا شونده داشت یا نه!

— « شش ماهه شوهرم مرده، کارگر بود. خدا بامر زنی، افلا به خونه چل میری واسم گذاشته که به اطاقش گرانه دادم. مدو پنجاه تومن، هشت تا دختر دارم نا حالا دست حلو مردم دراز نکردم هر طور می بود با همس به ش صابر گدیون کردیم، بدشام نا حالا نا آبرو درس میخواندن نمیتونم بیستون نیکم حالا نداریم نباید درس بخونیم، به خدای لاسرک که. غذای ما هشت نفر، هر روز به یومن عا، به تومن نون. من از کجا مسویم پول شهریه شونو بدم؟ » *

بوی راهرو، آفانی کار مسخدم یکی از اطاقها اسانه بود و نا آنکه میخواست بح وح کرده باشد، صدایش کاملا شیده میسد.

— « شیدم نا پارتی ندانسته باشی، هیچ جا ران نیست، من تنظم (رجش گواهی میداد) هیچکس ندارم که پارسم بشه، آخه بجههای ما چه گاهی کردن که باید ما مانا نه نتون شیم، نا هزار دودر که فقط خدا میدونه پسر، و گذاشتم درس خونده، امسال تصدیق نیمش رو گرفته، سی تومن دادم واهی کنگور مدرسه می سعی ایم بسود، بابا مرده اونجا قبول نشد. گش شونه ما، والله پول ندارم شهریهش بپوشد و پنجاه دونه، من ادبخت، اگه تمام زندگیمو بشرویم به صد تومن مسمره، به کاری نکنی باری من بسو. بخدا حیوان مسکی. » *

سؤال این اتفاق ناسی معقول صحب بود، همه سراپا گوش، کلدان اورا می نلعدند! — « آفاحون مسویم واهی ما به کاری نکنی، به مسز بوی کابارد فرامون زردوکی، والله آدم پولم مسخواند خرج که باید بارتی تراشه شیدم ترانهش مسرکس. » از قافلهی آدنیا نی که آنجا نشسته بودند.

معلمان اجازت و باید مدرسه میرفته .

— « چرا مدرسه نرسیدی ؟ »

مثل اینکه به نقطه حاش دست زده باشم . همانطور که نشسته بود ، گریه اش صدادر شد . سرش روی گونی خمر ، هنوز من روی صندلی راحتی نشسته بودم و او روی زمین به حالت سجده ، باید این فاصله را از پس میبرد . چنانکه زخم پیاوش روی زمین نشستم .

— « کی توفه تورو اذیت که ؟ »

رحمت شنیدم که گفت — « خدا »

— « خدا که کسی رو اذیت نمیکه . »

— « اما منو خیلی اذیت کرده دلجو »

سوزونده

سرش را بلند کرد ، گریه اش آرامتر شده بود اما نفس نشی میزد و مرتب دماغش را بالا می کشید .

— « خدا چطور تورو اذیت کرده ؟ »

— « امروز اول عیره ، من هر سال این »

موقع مدرسه میرفتم ، اما حالا باید خونه می رفتم .

گفتی که من دلم هوای مدرسه رو کرده .

— « کلاش چنام ؟ »

— « سومو گرفتم باید میرفتم چارم . »

— « معدلت چند شده بود ؟ »

— « ۱۶٫۷ »

— « پس چرا ؟ »

— « ما نه تا خواهر ز برادریم ، بابام »

سه دوزخه ، همین زربله های اون آبارتبان بغلی »

معاره شه ، به بسوجه پشته که اونجا زندگم »

سکیم یعنی خواهر ، برادرام با پدر و مادرم »

از بچان ، تازه اونمیدم اسجا خیابان مولوی بودیم »

همونجا مدرسه میرفتم اما امسال بابام نتونست »

ما رو مدرسه بذاره ، اینطرفا مدرسه نیس . »

— « چطور مدرسه نیس . »

— « مدرسه دولتی نیس . خواهر بزرگم »

کدش پنج میرفت ، اونم حالا خونه ی یکی از »

همسایه هاش ، نه مدرسه ی بیرونه هس ، داداشم »

کدش دوعه میرد اونجا . »

با خودم فکر کردم مثل اسکة فقط آنهایی »

که نیستون به نه بون میرسد قانون تنظیم خانواده »

با ریاضت میکند ... نه تا بچه که حالا اینطور »

روی نشان مانه . »

سرون آمدم ، دیگر نمیتوانستم منتظر بومم »

پنالم ، توی خیابانها براه افاندم ، واقعا در یز »

منطقه ی وسیع از مدرسه ی دولتی حیرت نبود .

جز همانکه فلانک به آن اشاره کرده بود .

سراغ دوستی رفتم که در آن ناحیه ی »

مربوطه کار میکند و بخاطر انسانی بودن رفتارش »

کلی قابل احترامست .

باید سوال میشد تکلیف مردمی که در این »

منطقه هندو نسخواهد بچه ها شان را به مدرسه ی »

ملی بگذارند چیست ؟ و اینطور جواب شنیدم .

— « در این منطقه همه میخوان بچه ها شون »

به مدرسه ی ملی براه اگرهم ما مدرسه باز کسبنا کرد »

نمیاد ، اینتون در مدرسه های راهسانی این منطقه »

نفوذ دارند و اکثر این مدارس ، دیسان هم دارند »

استونو توی یکی از این مدرسه ها بنوس .

چند روزی طول کشید ، به همراهی آن »

دوست از این مدرسه به آن مدرسه رفتم ، همجا »

پنهانی بود .

— « به روحی خود این بچه ها لطیفه میخورد »

اگر با بچه های مولدار قاطعیتون کنیم ، شما که »

مشاورید نباید چنین چیزی بخواهد ، میدونید »

بچه های ما : چه جوری لباس می پوشند ؟ خوراکی »

زنگ تقریبتون چه ؟ تقریبات خارج از درب »

شون که مرتب ازون صحبت می کنن چه ؟ نه صلاح »

خود این بچه ها نیست که اینجا درس بخونن . »

— « والله ما بعد از ظهرها انگلیسی داریم . »

باید از شون امتحان کنیم . »

— « شما میدونین که اینا انگلیس »

نخونن ؟ بعد از ظهرها نمان مدرسه . »

— « والله دست من نیست ، گروه مقرراتی »

داره که نه هم زدنش از تپیده من خارجه . »

— « ما جانداریم ، شریف ایار بدر کلاش نیس . »

پدر ، مادرا از ما توقع دارن نمیتونیم روحه »

روهم بنویسئون . »

— « به به ، چه خوب شد خدمتون رسیدیم . »

والله مگه شما به ما برسید چند شاگرد اداره شما »

معرفی کرده مجانی اسم بنویسیم و در مقابل به ما »

وعدی معلم دادند . شاگردها آمدند اما از »

معلمهاش خبری نیست . »

— « این بچه هایی که مجانی نوشتید چا »

شرایطی داشتند . »

— « بچه های همین اداره ای های خودتون »

دوست من شرمند از اینکه اینهمه کُشت
 کُشته‌ام ، همانطور که همه‌ی ما هستیم و من
 شرمندتر از اینهمه بی‌نتیجگی .
 باید او را میدیدم ، به او میگفتم که
 فراموش نکرده‌ام و باز هم تلاش میکنم .
 در خانهای دوستم هیچکس در را بر روی باز
 نکرد ، بهینه‌دوزی زیر پله‌ها که پلر او بود

مراجعه کردم و سراغ دخترش را گرفتم .
 - « خانوم جون دوتاشونم داشتن از لُحه
 بق میکردن ، گذاشتنون هیون مدرسه‌ی پارسال
 خونگی تنوشون هیون طرفیاس ، میوه‌فروش
 دوره‌گرده ، خدا عرش بده قبول کرده اسالی
 اونارو بیش خودش نگرداره . »
 طوسی طباطبائی ۵۲/۷۸

حریق

آسمان ،

کوه همه ابر

ابرها .

کوه همه باران ، باران .

چه توانند کنند ؟

با حریقی که برافروخته

از سینه من ؟

نعمت میزاده (م . آزرم)

مرگ يك هنرمند قهرمان

ویکتور خارار Victor Jirral شاعر، آهنگ ساز و آوازخوان معروف و محبوب شیلی، پیرازکودنای نظامیان فانیست این کشور سنگیر می شود. در ورزشگاه سانتیاگو زندانی و مورد شکنجه قرار می گیرد و بالاخره بوسیله جلادان رژیم بعقل میرسد. مادرزیر، خلاصه ای از داستان شکنجه ها و مرگ "ویکتور خارار" و آخرین شعرا و راکه در ورزشگاه سانتیاگو سروده است، از شعاف اول فوریه ۱۹۷۴ روزنامه لوموند به فارسی ترجمه می کنیم:

جریان مرگ "ویکتور خارار"، آهنگ ساز و آوازخوان ملی شیلی که در ورزشگاه سانتیاگو زندانی شده بود، بروشنی مشخص نشده بود. بنابر روایت زن آوازخوان و تعداد زیادی از کواهان حاضر در ورزشگاه شیلی، اینست داستان شکنجه ها و پایان زندگی ویکتور خارار:

روز ۱۱ سپتامبر ۱۹۷۳ آهنگ ساز و آوازخوان، ویکتور خارار که در دانشگاه فنی دولتی (U.T.F.) کار میکرد، به محل کار خود سرود. او و همکارانش تا روز ۲ سپتامبر نبرد می کنند؛ بسیاری در جریان مبارزه کشته می شوند، عده ای دیگر واجمله ویکتور خارار در سنگیر و به ورزشگاه شیلی اعزام می گردند.

یکی از کواهان اعلام می کند: "علی رغم ضربات و کتک، روحیه زندانیان خوب

بود. ماهمند یگر را دلدادی میدادیم. یکمربیه و یکمورخارا شروع کرد به آواز خواندن و همه ما هم دهان با او آواز خواندیم، نظامیان دستپاچه شدند. از همین لحظه بود که ویکمورخارا انگشت نمائید و بد رفتاری با او آغاز گردید، بنحویکه بارها از هوش رفت. از این لحظه بعد بود که مدام مورد توهین قرار گرفت، کتک خورد، شکنجه شد.*

گواهان دیگر ماهمند در ورزشگاه شیلی منفقا نائید کرده اند که: "افسر ماسور زندانیان پیشنهاد کرد که دستهای او را قطع کنند. او را مجبور کردند که زانو بزنند و دستهایش را بروی تخته ماسطور قرار دهد، و جلادان با شلاق آنقدر بروی پنجه ها و مچ هایش ضربه نواختند که از دستهایش جز لخته هایی از خون چیزی بگری باقی نماند.*

خانم "خوان تورنر"، زن ویکمورخارا، در روز ۳ سپتامبر پیامی از شوهرش دریافت کرد که به او سفارش میکرد منانت و شهادت خود را حفظ کند، زیرا که فکر نمیکند: از ورزشگاه جان سالم بدر ببرد. زنش اعلام می کند: "این آخرین خبری بود که از او دست آوردم.*

در روز ۱۰ سپتامبر، زندانیان دستور میدهند که بصف بایستند.* در حوالی ساعت پنج بعد از ظهر، یک گروه از پلیسها با لباس شخصی به فرماندهی "سوپر" و تعدادی نظامی وارد ورزشگاه می شوند. وقتی که "خارا" را می بینند به او دستور میدهند که از صفوف ماحارج شود. او را کتان کتان بطرف یک راهرو باریکی میبرند، و سلسله های خود را بطرف او و یک مبارز دیگر نشان می گیرند. وقتی پس از مرگشان، همچنان با عصبانیت و خشم بروی اجساد آغشته بخونشان، به شلیک کردن ادامه میدهند.* سه شنبه ۱۸ سپتامبر، یکی از کارکنان جوان اداره متوفیات که جسد "خارا" را شناختند بود، بدیدن زنش می آید و از او می پرسد که آیا اجزای این را دارد که

بدیدن جسد شوهرش بیاید و آنرا برای دفن تحویل بگیرد. یانه . زنش تعریف می کند:
 "از يك در فرعی وارد آنجا شدم . منظره وحشتناك بود . . . صد ها و صد ها جسد
 وجود داشت . . . جسد ویکتور در طبقه دوم اداره متوفیات قرار داشت . در کنار
 جسد صد ها دانشجوی و کارگر . . . من او را دیدم با چهره ای (بخاطر شدت شکنجه
 بهرحمت قابل شناخت و بالباسی پاره پاره شده ، با سینه ای سوراخ سوراخ از گلوله
 و یا یک جراحت رهن باز کرده دیگری که بدون شك از آن مسلسل بود . ویکتور
 در آنجا بود . . ."

و اکنون آخرین ترانه ای که "ویکتور خارا" قبل از مرگ در روز ^{شگاه}
 سانتیاگوی شیلی سروده و سینه به سینه به خارج راه یافت است :

ما در اینجا ، در این گوشه شهر

پنج هزار انسانیم - زندانی .

در تمامی شهر

در تمام کشور

ما چقدریم ، چقدر ؟

.....

همه مان . . . همه مان

خمیره بر مرگ و نظاره گر مرگ .

چهره پست فاشیسم

و ه چه شوم است ، چه شوم !

از برای اینان

خون ، مدال است و نشان .

قلع عام مردم

قهرمانی شجاعت آمیز .

.....

تو نگو آواز من نیکو نیست

چونکه می باید وحشتها را بفرایم .

آن زمانی که من از وحشتها خواهم مرد

آن زمانی که من این لحظه بی پایانی را خواهم یافت

تو در این هنگام است

انعکاسی از آواز مرا

در سکوت و فریاد

باز می یایی ، باز .

ترجمه از : انوشه

Que la poesia nos acerque!

que la poesia ilumine los caminos!

ایکانش شعر ما را بهم نزدیک کند !

ایکانش شعر راهها را متور کند !

شعر چاپ نشده ای از : پابلو نرودا

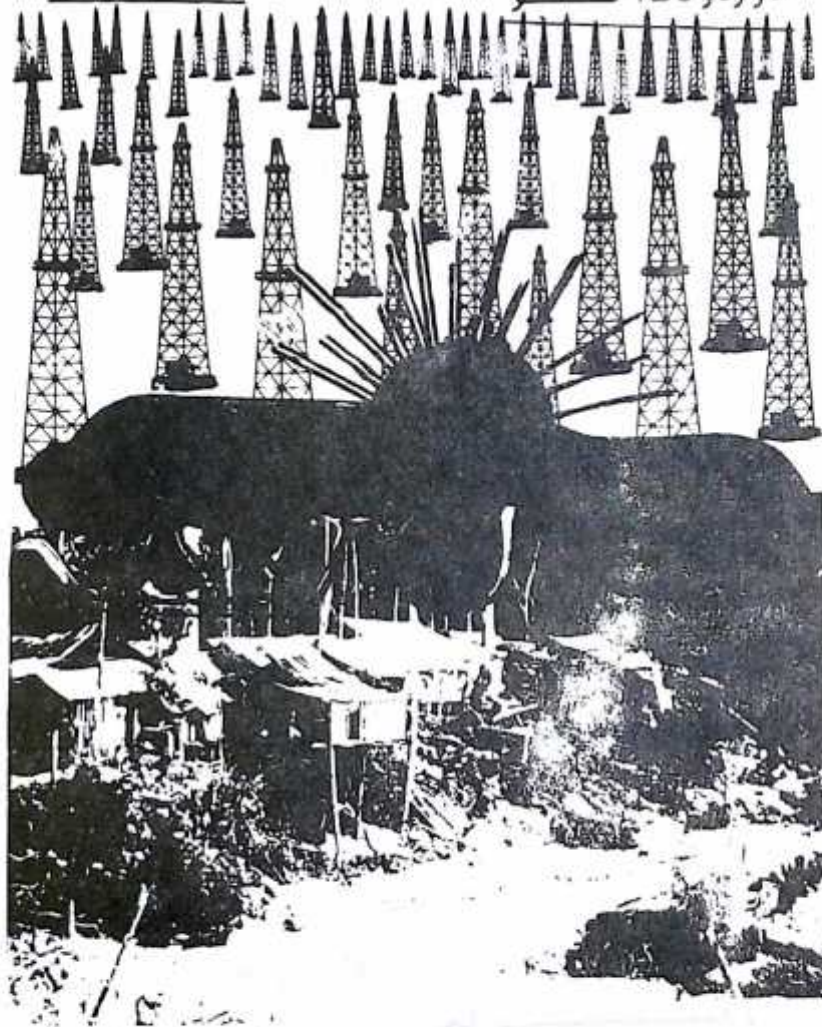
ونزونلا : تمدن ملادی میاه

ترجمه :

نوشته :

کلیوان

اروارد و کاله ۲



این مقاله که از شماره ۶۶ (سپتامبر ۱۹۷۱) مجله "سه قاره" انتخاب شده است، تصویر دقیقی از يك کشور بسیار ثروتمند آمریکای لاتین را نشان می دهد. کشوری با منابع زیرزمینی عظیم، با اقلیتی بسیار مرفه، با اکثریتی در نهایت فقر - یکطرف آسمان خراشهای مجلل، انومینهای آخرین سیستم شاهراه های پرخرج؛ طرف دیگر زلفه ها و کلبه های گلی و چوبی، فقر، گرسنگی، بیماری، بیماری و همدایای دیگر استثمار و امپریالیسم. در يك کلمه: فاجعه شرم آور کشورهای عقب نگه داشته شده.

این مقاله، چه خوب ایران و تهران خود مان را به یاد می آورد. چه شباهت های جالبیست بین کاراکاس و تهران - بین ونزوئلا و ایران. از هر طرف که حرکت کنیم به این نقطه می رسیدیم که: "انترناسیونال" امپریالیسم همه جا به يك اهنگ خوانده می شود، و نوکران و مباشران محلی آن همه جا يك چهره دارند.

ونزوئلا به نسبت جمعیت، اولین مصرف کننده جهانی ویسکی اسکاتلند و شامپانی فرانسه است. ونزوئلا همچنین اولین صادر کننده نفت است (۱). بیش از سه میلیون و نیم بشکه نفت هرروزه از زیرزمین ونزوئلا خارج می شود تا ماشین صنعتی دنیای سرمایه داری را به راه بیندازد. هیچ کشوری در زمانی چنین کوتاه این همه سود به دنیای سرمایه داری عرضه نداشته است: "در ظرف پنجاه سال، دنیای سرمایه داری انقدر ثروت (از این کشور) بجیب زده است که از ثروت بچنگ آورد و شده در "پوتزی" (۲) بوسیله اسپانیایی ها، و در هند بوسیله انگلیسی ها تجاوز می کند."

نصف منافعی که آمریکای شمالی ها از آمریکای لاتین بجیب میزنند، از ونزوئلا بدست می آید. مالیاتهای "استاندارد اوایل" و "شل" اضافه می شود، "کارتل" جیب و بیخ راه می اندازد، ولی سرعت خفقان می گیرد: در هر صورت، تجارت طلای سیاه تجارت طلای خالص است؛ و از هر طرف که حساب کنیم نفت ونزوئلانی از ۱۰ سال پیش

ارزان تر تمام می شود. از اینها که بگذریم این نفت تضمین شده است: در اینجا دولت نهدید می کند که همه چیز را ملی خواهد کرد. بجز آنچه که واقعا حایز اهمیت است. حرفی از ملی کردن نفت و آهن در میان نیست (۳).

ونزوئلا یکی از ثروتمندترین کشورهای روی زمین، و در عین حال فقیرترین و قهراسیزترین آنهاست. من کارفرمای کارخانه ای را می شناسم که دوازده اتومبیل شخصی دارد و یکی از اینها که یک "کرایسلر امپریال" است نوکرها برای خرید از آن استفاده می کنند. در کاراکاس، سیصد هزار اتومبیل در حرکت است. کاراکاس یکی از نورانی ترین شهرهای دنیا است. شاهراهها با هم تلاقی می کنند، آسمانخراشها، پلها و تونلها زیر و رو بهم قرار گرفته اند. آشپزخانه هائی را دیده ام که به دفاتر وزیران شباهت دارند؛ ولی یکروز، روزنامه ای را از می کم و در آن می خوانم: "فرماندار "یاراکوئس"



اعلام می‌کند که دختر بچه ای از شدت گرسنگی، نیکی از انگشت سبابه اش را خورده است.
و این دختر بچه اهل "سن فلیپ" است - همان شهری که رئیس جمهور
"رافائل کالدرا" در آنجا تولد یافته است.

قلمرو و خرجی

از نیم قرن به اینطرف، شاهین تلمبه های نفت از سرتکان دادن باز نایستاده
است و نك های شبیه به نك های پرندگان شکارش، آنچنان درآمد نفتی افسانه ای
را استخراج کرده اند که بار و برابر بودجه "برنامه مارشال" برای تجدید ساختمان
اروپا مساویست. از زمانی که نفت از اولین چاه های فوران پرداخت، بودجه ملی
صد برابر افزایش یافت؛ ولی اکثریت مردم مملکت بهمان حد دوره ای که کشور به
کاکائو و قهوه وابسته بود فقیر و محروم باقی مانده اند. تضاد های اجتماعی،
تضاد های منطقه ای؛ اقلیت مزیت طلب در کاراکاس زندگی می‌کند، شهری که
می‌تواند به پایتخت تکرار شباهت داشته باشد؛ برعکس، حومه های مناطق نفتخیز
دریاچه "ماراکائو" که ثروت سرسام آور مملکت را فراهم می‌کند، در فقر و بد بختی
دست و پامیزند.

در کاراکاس "Pañuelo" را "Foulard" (۴) می‌نامند و امضا های
"پیر گاردن"، "کریستیان دیور"، "جیوانچی" یا "ایو سن لوران" بروی آنها
دیده می‌شود. اگر یکی از "بوتیک" ها همه این مارک ها را نداشته باشد، محکوم به
ورشکستگی است. عرق کشور عالیست، ولی "شیک" جلوه نمی‌کند؛ بورژوازی ویسکی
اسکاتلند را با آب اسکاتلند - که در بسته های کوچک پلاستیکی ازورای اقیانوس
به ونزوئلا وارد می‌کنند - میل می‌فرماید. زمین های وسیع و بکر این کشور کم جمعیت
قادر است که تمام جمعیت آلمان یا انگلستان را در بر بگیرد، با اینحال ونزوئلا لانیات
و ندرت از ابالات متحد و لویا حشك از مکزیک وارد می‌کند. کشاورزان ونزوئلایی

بطرف پایتخت هجوم می آورند: ده سال است که اینها موفق نشده اند که به قیمت محصولات خود دیناری اضافه کنند؛ در مقابل، قیمت ماشین ها (ی کشاورزی) و بذر در این مدت پنج برابر شده است. روستائیان به کاراکاس مهاجرت می کنند. بیگانگان نیز از چهار گوشه جهان برای فتح قاره امریکا به اینجا رو آور می شوند، اینها شهرها را "ترجیع می دهند". در ظرف سی سال جمعیت کاراکاس هفت برابر شده است. و تئیکه جنگ دوم جهانی آغاز شد، پایتخت به مسیل های "انوکو" - در دو قدمی مرکز شهر - محدود میشد؛ در اطراف آن، کشتزارهای نیشکر و فیهوه گسترده بود. ناگهان، اسماخراشها از اراضی "Haciendas" (دهات) قدیمی سر بر آوردند. دیکتانور "پرز خیمه نر"، با استفاده از بول نفت، اولین شاهراه های امریکای لاتین را برپا کرد. اقتصاد و لخرجی: یکدهم درآمد ملی و نزول، برای اتومبیل ها خرج می شود. "اکیلس نازوا" (Aquiles Nazoa) فی شاعر بانکرانی زبان به اعتراض می گشاید: "این يك کارار عظیم است احاطه شد و در وحشت و ناامیدی."

فراموش شدگان و خشونت گران

در تمدن جامعه مصرف، همگان مصرف نمی کنند. اتومبیل های آخرین مدل، در محله های طلائی کاراکاس برق میزنند؛ در حالیکه بیش از نیم میلیون نفر از فراموش شدگان، در کومه هائی زندگی می کنند که با خرت و یرت های بد و ریخته شده بوسیله دیگران ساخته شده اند. "Ranchos" (زاعه ها) برداشته نپه ها، در مسیل ها، زیریل ها و در سرحد دره هائی که به کاراکاس می پیوندند، گسترده شده اند. گفته می شود که دولت قصد دارد "Ranchos" های "لاشارناکا" را با خاک یکسان کند. نادرجشم اند از هتل چهاره ستاره "هیلتون کاراکاس" مناظری کتیف خود نمائی نکند.

نواحی مردم فقیر را "Barrios" (محله)، و مناطق اغنیاء و ثروتمندان را "Urbaniza"

ciones (شهروندان یا بالانشین) می نامند. "Barrios" ها نامهای ناخوشایندی دارند: "Lacharnaca" (درخت مصطکی)، "Ultimo Tiro" (آخرین جرقه آتش)، "El Guacaturo" (چخماق)، "Caño Amarillo" (لوله زرد)، "Cato Negro" (گربه سیاه)، "Monte Piedad" (کوه ترحم) نامیده می شوند. برعکس، مناطق "Urbanizaciones" (بالانشین ها) با ظرافت نامگذاری شده اند، مانند: "Las Delicias" (لذت ها)، "Marqués" (افای مارکی)، "Bello Monte" (کوه زیبا)، "Prado Del Este" (چمنزارهای مشرق)، "Country Club" و غیره.

اغنیاء و ثروتمندان - به تناسبی که طفیلی های اجتماع "کوچه های سابقا درقری Urbanizaciones" را اشغال می کنند - بطرف شرق شهر روی آور می شوند. درحاشیه ماندگان (۵) همواره تعدادشان زیاد است، ادعای شدگان (درطبقات "بالانشین") همواره تعدادشان کم. این شهر، بیک شهر اشغال شده بیشتر شباهت دارد: گداها مانند بهمن پیش می آیند. از بین ۳۰۰۰ جوانی که هر ساله خود را به بازار کار معرفی می کنند، کمتر از ۵۰۰۰ کاری بدست می آورند. طبق نظر متخصصان، در پایان قرن، سه چهارم کاراکاس بوسیله "Ranchos" ها اشغال خواهد شد.

جوانها اکثریت جمعیت کشور را تشکیل می دهند. نیمی از نوزادانی ها کمتر از ۸ سال دارند، و بیش از نیمی از کودکان و جوانان این کشور از هرگونه تعلیم و تحصیل محروم می باشند. در "Rancho" ها - گهواره های سیاسی پرور مردم تهیدست - نسبت جوانها از اینهم بالاتر است. تمام غروبهای یکشنبه، ساکنان "Barrio" ها نفسها را در سینه های خود حبس می کنند: تلویزیون و رادیو جریان مسابقات اسب دوانی میدان "لا رانکونا" را پخش می کند. سیستم شرط بندی "پنج و شش" بصورت يك آتین ملی درآمده است. مردم ناامیدانه شرط بندی می کنند که "شاید از فقر و

بد بختی نجات پیدا کنند .
 سرتاسر کارکاس شهر خشونت است - و خشونت به صورت يك ساختمان سرکوب در آمد
 است : باید اقلیت مرفه را از اکثریت در حال افزایش محرومان اجتماع ، همواره در
 در امان نگه داشت . " قانون جزا " حمل اسلحه را منع کرده است . با این حال چنین
 ارزیابی می شود که در حدود ۳۰۰۰۰ نفر دارای يك رولور یا يك طمانچه اند .
 اختلاط عجیبی از فرهنگ نفت و فرهنگ فقر بچشم می خورد . جوانان در حاشیه مانده
 " Barrio " های کاراکاس ، با موسیقی " بوپ " می رقصند ، پیراهنهای عجیب و غریب
 به تن می کنند . و در فقیرترین " Rancho " ها انشن های تلویزیون بچشم میخورد
 بیماران اکهپی های تبلیغاتی بروی صفحه های درشت تلویزیون خود نمائی میکند .
 چهره هایسی لبخند زنان ، عشق به مادر و عشق به سوسیس " مایر " را به حراج
 می گذارند : " خوشبختی اینست که گلی به مادرم بدهم ، خوشبختی اینست که
 يك میلیون سوسیس داشته باشم که بیست تایی آنرا بخورم و بقیه را بفروشم . " شرکت
 " لاسله نرس کوریوراسیون " ، از مواد نفتی ، " بلوجین " هائی بانخ های سنته تیک
 تهیه می کند و در اکهپی های تبلیغاتی اش ، خشونت را در میان جوانها رواج میدهد
 بویژه در میان هزاران هزار جوانی از طبقات فقیر که جامعه به بیکاری و بزه کاری
 محکوم کرده است : " طعمیان کن ، تو با خرید شلوارهای " لواس " ، وسیله طعمیان
 خود را فراهم کرده ای . " دستی با خشونت به پشت کردن دشمن فرود می آید ، و
 " پلان " درشت بروی مج قاتل ثابت میماند : " مردان واقعی ، ساعتی " تیسوت " به
 به مج خود می بندند .

نهم و واقعیت نفت

در ریاجه " ماراکائو " ، جنگلی از " Derrick " هاست . شاهین ها نك های خود
 را ناته جاه ها فرومی برند . جاه های نفت فقط در میان دارست های فلزی

(Dufflock ها) که دریاچه را در اشغال خود در آورده اند وجود ندارد. بلکه این چاه ها را بنوعی اد فراوان - همچون ثروتی افسانه ای - نوی خانه ها، در گوشه و کنار شهرهای اطراف دریاچه نیز می توان یافت. از نیم قرن به اینطرف، حومه هائی - بر حسب نیازهای "شل" و "استاندارد اویل" به عمقه و کارگر، و بر حسب جزر و مد برنامه های تولیدی کمپانی ها - در سواحل دریاچه بوجود می آیند و نابود می شوند. در ظرف مدتی کمتر از ده سال، تعداد کارگران و کارمندان شرکت نفت از ۱۰۰۰۰ به ۲۰۰۰۰ نفر کاهش یافته است. در سرتاسر ونزوئلا ۲۰۰۰۰ نفر برای بکار انداختن عظیم ترین منابع امریکای لاتین کفایت می کند. سود این همه ثروت بحیب چه کسی ریخته می شود؟ کنگره ونزوئلا حتی بکار برای نمونه مسئله ملی کردن صنایع نفت را مطرح نکرده است. یکی از نمایندگان در حالیکه دست خود را بر روی شانه ام می گذاشت، این گفت: "تو یوانه ای. حرف آنرا عنوان کردن کاری جنون آمیز خواهد بود". شرکت نفت دولتی ضعیف خواهد شد. وقتی که حکومت امکان بدست آورد، شاهراه دیگری در شرق کاراکاس خواهد ساخت. آنرا سبب "شرکت ونزوئلانی نفت" حرفی در میان نیست. در سال ۱۹۸۳ تاریخ بسیاری از قرارداد های نفتی بشتر خواهد رسید. از هم اکنون رزمه را سرداده اند که دولت نه قدرت، نه ظرفیت و کفایت، و نه کمترین سازمانی را داراست که بتواند امری تا این حد پیچیده را در اختیار بگیرد. اسرار تکنولوژی. در این فاصله، تحت استقار بهرمانه "قرارداد های خدمات"، قسمت وسیعی از منطقه دریاچه "ماراکایبو" را - که قبلاً معلوم شده که نفت در آنجا وجود دارد - در کمال آزادی و بدون هیچ ترس و واهمه ای در اختیار کمپانی های وابسته به کارتل قرار می دهند تا به هزینه خزانه عمومی، نفت آنها را اکتشاف و استخراج کنند. درست است که قیمت نفت و ونزوئلانی را از نو بالا برده اند، ولی این ناسیونالیسم دید محدودی دارد. نفت ونزوئلانی همچنان قیمت ارزان و نازلی را داراست.

وابستگی نیمه مستعمره مانند رانصارهای اجتماعی بیش از پیش تشدید کرده است و کار بجائی رسیده که سرنوشت يك کشور به میل و اراده يك کشور دیگر تعیین می گردد. در داخل کشور مطیع و سر به زیر، ساختمان بین المللی غارت و جباوول، بشدت جریان دارد. کمپانی های نفتی، ده میلیارد دلار سود خالص، ثروت و نزول را بحیب زده اند. این رقمی است که به آن اعتراف کرده اند. صرف نظر از درآمدهای سرشاری که رقم آنها هیچوقت اعلام و بر ملا نی شود. کاراکاس، به نوبه خود سرتاسر کشور بویژه مناطق اطراف دریایچه "ماراکائیبو" را استعمار می کند. آنجائی که تمام جلال و حشمت پایتخت رانامین کرده است. حشمت و تفاخر همواره از خون و عصاره فقر تغذیه میکند. در ونزوئلا هیچ شهری باندازه "کابیماس" ثروت بوجود نیاورده است، ولی این شهر حتی فاقد "اکو" است. "کابیماس" شهر است آغشته در گل ولای، ویراز کودکانی پابرهنگه و باشکوه بار کرده. راکتگر پس از اینکه مدت نیم قرن نا آخرین قطره خون این شهر را مکید، آنرا بحال خود رها کرد. او حتی دستور داد که عمارات و ساختمانهای کمپانی را بکوبند و با خاک یکسان کنند. تنها چیزی را که برجای گذاشت عبارتست از اسکلتی آهنی و بتونی، و جاههای نفت نا آخرین قطره مکیده شده و خشکیده. بسیاری از شهرهای دیگر مناطق نفت خیز به سرنوشت "کابیماس" دچار شده اند، و در ضمن این شهرها آینه تمام نمای آینده شهرهای پر زرق و برق و در عین حال مفلوک و فقیر - مناطق نفت خیز کمونی شمار میروند (۶)، شهرهایی که بوجود آمده اند تا به ناپودی محکوم شوند. میلیارد ها درامدی که این شهرها تولید می کنند، غالباً به دهن همیشه باز و خمیازه کش کاراکاس فرو می رود. حکومت، ترانه ای را که در ایام اعیاد پایان سال باخشم در "ماراکائیبو" زمیانه کشید، ممنوع اعلام کرده است. صداهائی، مادر خلق - "شینیتا" - را مخاطب قرار داده و ناله می کردند:

ای مادر من ،
چرا یا زکریا پروردگار
شب و روز زاری می کنیم ؟
برای اینکه از جانب پروردگار
بیماری ما بشنایی .
بیا خلق ترا
از جنگال سانترالیم و پروروازی نجات بده .

حواشی

- (۱) باره ای آمارهای این مقاله که در سال ۱۳۷۱ نوشته شده در حال حاضر
تعبیر کرده است . مانی دانیم که آیا ونزوئلا هنوز اولین مصرف کننده جهانی ویسکی
و شامپانی هست یا نه ، ولی می دانیم که در حال حاضر پس از عربستان سعودی و ایران
سومین صادر کننده نفت دنیا محسوب می شود . به این دلیل روشن که ذخایر نفتی اش
پیش از ایران و عربستان سعودی ته خواهد کشید .
(۲) ۱۵۵۵۵۱ شهرست در بولیوی که در ارتفاعات سلسله جبال آند * قرار دارد و دارای
۷۰۰۰ نفر جمعیت است . در زمان استعمار اسپانیا ، معادن بسیار معروف نقره
در آن وجود داشت که شیره اش ناته کشیده شده و شهر چون تغال ای کم ویشش
بحال خود رها شده است .
اگر نام این شهر که در قرن شانزدهم بخاطر معادن عظیم نقره اش بوسیله استعمار
گران اسپانیایی بوجود آمد - از صفحات جغرافیا معوشند ، بخاطر معادن قلعی
است که هنوز مقدار کمی از آن باقی مانده است .
(۳) البته رئیس جمهر جدید ونزوئلا در لغافه اعلام کرده است که تا میل از سال ۱۹۸۰

نفت ونزوئلا ملی خواهد شد. اگر این اشاره يك شعار انتخابانی صرف نباشد، اول اینکه ناآنسال دیگر چیزی مهمی از نفت ونزوئلا باقی نخواهد ماند، دیگر اینکه از نوع "ملی کردن" خواهد بود که شاهنشاه آریامهر در تعقیب سیاست ناسیونالیسم مثبت خود با ترویج فرمانی آمراملی کرده و کمپانی های بزرگ نفت از قبیل "شل" در مطبوعات وطنی، ایمن "پیروزی ایران در مذاکرات و عاملیت مطلق و اداره کامل صنعت نفت بدست ایرانی را بطراح اصلی آن شاهنشاه آریامهر تبریک عرض نمود." اند (به شماره ۵) باختر امروز مراجعه کنید).

(۴) "Pantuelo" در زبان اسپانیائی و "Foulard" در زبان فرانسه بمعای روسری است. ولی خانمهای متحد در کاراکاسی - مانند خانمهای متحد در تهرانی خود مان - برای اینکه "مروزی و متحد" جنوه کنند، ترجیح می دهند که غالب کلمات رایج فرانسه یا انگلیسی تلفظ کنند. رواج این پدیده که یکی از جنبه های فرهنگ استعماری است، در کشورهای عقب نگه داشته شده - از جمله ایران - بشدت به چشم می خورد. مطبوعات خود فروخته، رادیوها و تلویزیون های رژیم های فاسد در ترویج آن بشدت واکاهانه دست به فعالیت میزنند. قربانیان آن، نسل جوان است که خوراکی جز نوشته ها و برنامه های مبتذل و گمراه کننده این مطبوعات و رادیو تلویزیونها را اختیار ندارند. چندی پیش در مجله "زن روز" - که مانند "اطلاعات بانوان" نقش مهمی در منحرف کردن زن ایرانی، بویژه نسل جوان آن بعهده گرفته است - خواندیم که یکی از جوانان آن، يك دختر تبریزی، بحاظرا اینکه نامش سکینه است، می خواست خودکشی کند. این هموطن تبریزی یکی از هزاران هزار قربانیان این فرهنگ استعماری است که مطبوعات فعلی مملکت بدون استثنا - البته با درجات مختلف و از زاویه های مختلف - و رادیو، تلویزیون های دولتی به ترویج و اشاعه آن همت گماشته اند.

(۵) ۲۵۵۱۱۱۱۱۱۱۱

(۶) شهرهائی نظیر "کابیماس" آيات تصوير روشنى از آبادان، آغا جارى، مسجد سليمان،
خارك وساير مناطق نفتخيز را در سالهاى آينده، در مقابل چشماتمان نمايش نميگذارند؟

اين ستمكاران كه مى خواهند سلطاني كنند

عالمى را كشته تا يك دم هوسراني كنند

آنچه باقيمانده از دربار جنگيز و نرون

بار بار آورده و سربار ايراني كنند

جشن و ماتم پيش ما باشد يكي چون بره را

روزگار جشن و ماتم هر دو قرباني كنند

روز شادي نيست در شهري كه از هر كوشه اثر

بينوايان بهر نان هر شب نواخواني كنند

تا بكي با پول اين يك مشت خلق گرسنه

صبح عيد و عصر جشن و شب چراغاني كنند

از : فرخى يزدى

جنبش دهقانی صومالی قاسم « آذربایجان »

در پائیز سال ۱۳۲۰ جنبش دهقانی در پهنه آلان بیروغوش آذربایجان آغاز شد و در سال ادامه یافت که به جنبش صومالی معروف شده است. هشته جنبش دهکده صوما زادگاه قاسم رهبر قیام بوده است.

قاسم به روایت پیرمردان محل مدت در سال بادولت مرکزی وزمینداران جنگید. هر نقطه را که از دست آنها خارج میساخت بلافاصله حکومت ملی برقرار میکرد و مالکان بیرحم و مستکرمحلی را بطرز غیرت آمیزی میکشت.

او در آغاز نهضت بادستار، "می"، "نوروز"، "شیراز"، "و" مهدی" - سران نهضت که در طی قیام بطرز قعیمی گشته شدند - زمینداران بزرگ آن پهنه نظیر حاج میرقوام و میرعبدالله در دهکده "قرلجه"، حسن بیک در "بیروغوش"، قدرت خان در "احیراوا" را بقتل رسانید و زمینهایشان را میان دهقانان تقسیم کرد؛ و در هر محل تشکیلات حکومت خود را دایر ساخت و مردم را بدور خود جمع کرد. وی پس از پیروزی، تفکهای فراوانی را میان خلق تقسیم کرد و آنها را برای جنگ اردلان - مرکز استقرار قوای دولتی وزمینداران بزرگ آن منطقه - آماده ساخت.

قاسم در آغاز جنبش جزهفت هشت نفر هواخواه نداشت ولی بتدریج صد هانفر در ورش جمع شدند، چنانکه در جنگ اردلان نزدیک هزار نفر سپاهی داشت. "میرزایوسف" آخوند بزرگ و فهیم و دلاور، در برانگیختن مردم برضد صاحبان زمین و صنایع و نظامیان سهم بزرگی داشت. به روایت پیرمردان محل، نطق گویا و نافذ او که، شایانی به نهضت کرد. خانه "میرزایوسف" پسرخلیل و "سایار خان" محل تشکیلات هواخواهان قاسم و اجتماع سران جنبش بود.

میرزایوسف قبل از پیوستن به جنبش در دهات میرچی درس میداد. او چند سال پیش از آن از جنبش به "صوما" آمده و مکنی در اینجا باز کرد. هنگامیکه قاسم در

جریان حمله متفقین به ایران از زندان فرار کرد و قیام در هقانی خود را بنانهاد. میرزا یوسف ثروت و استعدادش را در این راه گذاشت. پس از یافتن جنیش، کتابخانه و دارائی اش را غارت کردند. به روایت میرزا غلام آخوند در هکده صوما، او یک انسان کتاب داشت که بیشتر آنها خطی بود و در جای دیگری پیدا نمیشد. او با تمام علوم قدیمه آشنائی داشت. همه از او حساب میبردند، و خلق به مصاحبتش رغبتی خاص نشان میداد، و در وصف او ضرب المثلهائی ساخته شده است. پس از اینکه عمال دولتی در اووند ارش را غارت کردند بی چیز ماند؛ و مردم ده، نازمانیکه به قتل رسید، در امر تحصیل معاش کمکش کردند.

حلمی و بیباکه مامور سرکوبی قوای شورشی بودند و قتیکه وارد ولایات شدند از طرف اربابان مورد پشوار فرار گرفتند و میرزا یوسف را با غل و زنجیر بنزدشان بردند. ماموران میرزا یوسف را از مردم جدا کرده و او را به "دیک باشی" در بیرون صوما بردند و با ۱ گلوله به حیانتش خانه دادند. عصر که خواستند جنازه اش را دفن کنند مردم داد و بیداد براه انداخته و بطرف ماموران شلیک کردند، ولی کاری از پیش نرفت.

میرزا یوسف آخوندی عالم و دانشمند بود. از شاگردان مرحوم حسن آقا قاسمی و میرزا غلام صومعه ای مدتها در خلق نفوذ داشتند. در سال ۱۳۲۴ و قتیکه بدستور سران جنیش کارگری قبرش را کردند تا جنازه اش را آورده و در ریل تازه ساز قاسم در سراب دفن کنند، جنازه سر جاییش نبود.

غیر از میرزا یوسف، اهل گلوچه ده شیراز تلخاب و نوروز علی از سران جنیش و یاران قاسم بشمار میروند. نوروز علی برادر یارام فرزند حاج محمد حسن و مادرش دختر ایلانی بود. پدرش مردم را از یت میگرد و میجایید، نوروز علی از او متزجر بود و به همین سبب همدست قاسم شد.

بزرگترین حادثه قیام هقانی قاسم جنگ اردلان بود. قاسم در این جنگ نوروز علی را در مرکز تشکیلات در صوما گذاشت و خود به همراه هزار سوار به اردلان رفت. در اینجا

حسینعلی خان به پشتیبانی نظامیان و قوای ارتجاع جلوی قاسم را گرفت. مردم اردلان بطرفداری از قاسم علیه نیروی ارتجاع وارد نبرد شدند و بر آنها پیروز گردیدند و تئک تک دشمنان بجز حسینعلی خان را - که از طریق حوی اژدها ارجی، از وسط آب به مهروان بنزد میرزا حبیب شخص اول محل گریخته بود - بقتل رسانیدند. قوای نظامی محبوسه عقب نشینی شد ولی در جریان پورش محمد دشمن بود که قاسم شکست خورد. حسینعلی خان به اردلان برگشت و بقتل عام مردم پرداخت. علی رغم این پورش دشمن مردم از برجهای پائین نیامدند و در برابر قوای دشمن مقاومت کردند. در اوایل زمستان بود که قاسم فرمان عقب نشینی داد و باده ای از هواخواهان و سران جنبش به گوهپایه برد. مردم تسلیم شدند. رفقایش که بعد ها از زندان درآمدند می گفتند که قاسم بجاگفته بود اگر زیاد مقاومت کنیم مردم ده را از دست می خواهند گذرنا چرا که ماهنوز آلات قتاله آنها را در اختیارند داریم.

پس از شکست اردلان قاسم مدتها از گردنه ها و کوههای پائین نیامد و به جنگ و گریزها و ولتیا ادامه داد تا اینکه نیروی ارتجاع بر اثر خستگی مخفی گاه آنان را پیدا کرد. قاسم و چهارده تن از یارانش را در غاری غافلگیر ساخت و وحشیانه آنان را از دست تیغ گذراند؛ و چند روز احساسشان را بر بالای شتر در دهات و شهرها گرداند. در سال ۱۳۲۵ هجری قمری از باغ ^{شیر} قاسم در سراب - که توسط خلق ایجاد شده بود - در آوردند و استخوانهایش را گلوله باران کردند.

قاسم بقول همه کسانی که او را دیده اند و حتی به اعتراف دشمنانش، جوانمرد و مردم دوست بود. خیلی ها میترسیدند که قاسم آنها را بکشد ولی قاسم برایشان بیگم می فرستاد اگر قصد کشتن تو را داشتم در فلان جاکه من کنار سنگی خوابیده بودم و تو مشغول شکار بودی می کشتم. من قصد کشتن تو را نداختم زیرا که زیان نومنوجه صحت نه مردم. قاسم یکی از رهبران بود؛ مردم آذربایجان بود که پس از جنگ جهانی اول برای عطلگی بمنظور گردان زندگی به آذربایجان شمالی کوچ کرد. قبل از جنگ دوم جهانی

بوطن بارگشت و بلافاصله بزند آن افتاد. پس از رهائی از زندان بود که جنش در همان
صومارابنا نهاد که پاکشته شد نش در دیماه ۱۳۲۲ پایان یافت.
قاسم قاسمی کوتاه و قیافه ای خشن داشت. خودش رعیت بود و در میان مردم میزیست
باستگران و کسانی که به نوامیس مردم تجاوز میکردند. در میافتاد و چند تن از آنها را به
سزای اعمال خود رسانید. عاشق ها * و خوانندگان دوره گرد پس از مرگش حسرت
مردم را در ترانه ها و آهنگهایی که برای او و یارانش ساختند بیان میکردند و نامش
را بسوزانها انداختند. ترجمه یکی از این ترانه ها چنین است:

ای سیزگون که لکه های سپید چون سکه داری

در چمنزاری سر سبز با قاسم انجمن کن

و بیاد آر که ما را برده ساخته اند

بی قاسم نمیشود، بی قاسم نمیشود

قاسم بی تو نمیشود

*

بآمد از آن برکوههای بلند صعود کردم

با اندوه و حسرت بر باغچه های پریشان نظرافکنم

مرا به دشمنانم فروخته اند و من برده گشته ام

بی قاسم نمیشود، بی قاسم نمیشود

قاسم بی تو نمیشود

من دیگر چگونه با تو نرد عشق ببازم

ای دختر بیا بر سینه من در بزرگی خانه کرده است

به سالیان دراز نهالی کاشتم که بدست پائیز صبرده شد

بی قاسم نمیشود، بی قاسم نمیشود

قاسم بی تو نمیشود

قاسم وقتی که در کوه بود مردم برایش غذا و آذوقه می بردند و از تنورخانه ها چند نقب
به بیرون در هکده هکده می زدند که شبها قاسم راه مخفیانه داشته باشد. اما بعضی
از این نقب ها هنوز هم در هکده "جمال آوا" برجاست.

برخانه ات نقب زدم تا در و راز چشم افیاریا تو باشم
من فدای بال تیزروی تفنگت کردم

نقب ترا دشمنان را افغان کرده اند، وای
بی قاسم نمیشود، بی قاسم نمیشود.

قاسم بی تو نمیشود

وقتی قوای نظامی صوما - مرکز تشکیلات - را تشریف کردند "رسیدگی به شکایات" و
تفرقه اندازی بین مردم آغاز شد.

باغچه های من پژمرده و به خزان گرائیدند

زاغ ها از بلبل ها شاک می اند

نا جوانمردان بیبانه شکایت ترا بیای را بر بردند

بی قاسم نمیشود، بی قاسم نمیشود

قاسم بی تو نمیشود

*

تو فقط بخاطر فقر از بستی ای جوانمرد

جان خود را در راه مافدا کردی، فخر بر تو

کاش در آن ساعت خونین من در سالتانلی داغ بودم

بی قاسم نمیشود، بی قاسم نمیشود

قاسم بی تو نمیشود

وقتی که قاسم کشته شد شصت سال از عمرش میگذشت و از خود در پسر بجا گذاشت که تا

سالهای پیش عملی میکردند و یکی از آنها گویا رنگبند قابوس.

پس از روزی، نیروی ارتجاع چند تن از هواداران قاسم بکوهستانهای صعب العبور پهنه آلان بیرون رفتند. پناه بردند و سالها در آنجا گمنام زیستند. اکنون در حوالی این کوهستان در همدمای وجود دارد با کمترازه خانوار بنام "قاسم کندی" (ره قاسم) که با کوره راهی چند ساعته بر سینه کوهها به پهنه می پیوندد.

پیر مردان پهنه، خاطرات و سخنان بسیاری از قاسم بیاد دارند و آنچه در زیر نقل میشود نمونه هائیکه از آن :

در قاراباغ دیدم وقتی که زمینداران کشته شدند نزاع مسلمان و ارمنی هم منتهی شد.

به حسینعلی خان یگوتید که تار و روز بگرسم به مهرمان تا انتقام زبان و فرزند انجان را از او بگیرم. اگر ما اثرهای ارمنی را نساخته بودیم او قادر نمیشد که از راه آن فرار کند. او پس از کشته شدن هم در زمینهای مادرش نخواهد شد، هم مرد و هم زن و اشهد یون ما بیسرویاهاست. آنها خدای میکنند که من بخاطر مال و ثروت دنیا با آنها می جنگم و بیعام میروستند که در خونخواری خود مرا شریک سازند غافل از اینکه تاریخست آنها را تکه تکه نکند بر جای نخواهم نشست.

وقتی در دخترویس روغت رومی بمنم که آزادانه عشق بازی میکنند غمی بزرگ بر دلم می نشیند که چرا تاکنون نتوانسته بودم آزاد باشم.

میرزا یوسف میگوید هر یک از دشمنان ما که تسلیم شد و اطاعت کرد او را مورد عفو قرار داد و او را وارد تشکیلات خود کنیم. من از گلستان جوابش میدهم که عافیت، گرگ زاده گرگ میشود. او خیال میکند که من بسواد هستم ولی من میگویم: تدبیر کردن گلستان مهم نیست، فهمیدن آن مهم است. من در قاراباغ دیدم که همه مردم از بیرو و حیوان و زن و مرد در عرض یکماه با سوار شدند ولی توبه اینها بیست سال گلستان گفته ای و هنوز حرف زدن

خود را بلد نیستند .

اگر تفنگ من يك خون ناحق بریزد * اورا می شکم . پشت سر من میگویند که قاسم بیدین شده است و اولاد پیغمبر را میکشد . به آنها بگوئید اگر منظور شما بر قوام است ، پیغمبر از جنین اولاد ی ننگ دارد و من توی خواب دستور داده شده که اورا بکشم . اگر بخواهید از روی قرآن جوابتان را میدم من از میان مردم بی سرویا برخاسته ام و تا آخر عمر با آنها خواهم بود . صومارایه چنلی بل مبدل خواهم کرد که پشت خان ها و بیک ها را ببلرزاند و امینه ها را زهره ترك کند .

من اسکندر نیستم که از ظلمات باج بگیرم . من شاه اسمعیلم که به ترکی شعر میگویم و همراه قزلباشها در جالدران شمشیر میزنم . ای رعیت ! منی ، نوروز ، میرزا یوسف و یارشما (قاسم) زبان شما هستند ممکن است روزی دشمن اسم مرا شوروی بگذارد ، ولی بگوئید ببینم کی شوروی است ؟ من یاسید لری * * *

مردم به بیروغوش بریزید و اموال حسن بیک را غارت کنید ، من میگویم که مال خود شماست . ریزه های بدنش را هم که با خنجر برید مام کباب کنید و بخورید ، من میگویم که گوشت و خون خود شماست . *

قیام در هقانی قاسم در بیداری مردم آذربایجان و تشکلهضت های رهائی بخش سهم بزرگ و سزائی دارد و شایسته تحقیق و بررسی مفصل است . نوشته کوتاه فوق مدخلی خواهد بود برای این بررسی .

گردآوری از : چریکهای فدائی خلق

* بنظر میرسد که این کلمات اسم چند تن از یاران قاسم باشد که در متن روشن نیست بهر حال ما آنها را بهمان شکلی که در متن نوشته رفتای داخل بود منتقل میکنیم . ی * * * عاشق ها " خوانندگان و نوازندگان تودهای و دره گردند که ترانه ها و آوازه ها فلکگوریک را برای خلق میخوانند . * * * سید لری از زمینداران بزرگ منطقه بود .

جنبش رازلیق

(بهار ۱۳۴۹)

از : سازمان مجاهدین خلق ایران

در شرایط کنونی، جنبش رازلیق و جنبشهای نظیر آن، مکتب بزرگی برای آموزشهای انقلابی محسوب میشوند. در سهای غنی این جنبشها رهنمودهای واقعی و اصلینی را برای کشف ناگنیک مناسب و صحیح مبارزه مسلحانه خلق ایران ارائه میدهند. بررسی کامل و زنده این جنبشها میتواند ما را بجانب نمودهای روشنی از انرژی توده ها، قدرت مبارزه و ابتکار عمل آنها، و نقاط ضعف دشمن رهنمون گردد. ماهواره اذعان داشته ایم در سیکه از عمل انقلابی توده ها میگیریم بیش از هر آموزش دیگری دارای ارزش است. باید در جریان پیوند با زندگی مردم و بررسی قدرت مبارزه آنها، بیش از پیش بر آموزش و آمارگی انقلابی خود - جد در دشواری و چه در عمل - بیفزائیم.

۳۸

روستای رازلیق باییش از... ه نفر جمعیت در اطراف شهر سراب از توابع ارد بیل قرار دارد. راه آن بایای پیاده پیاده میشود (در مدت يك الى يكساعت ونیم). نه راه درست دارد، نه بهداشت و نه لوله کشی آب. تنها يك مدرسه ابتدائی دارد، و دستگاه مولد برق آنها الان چند ماه است که از کار افتاده. با این همه آنچه سیمای رازلیق را از هکده های اطراف متمایز میکند، صرف نظر از وسعت منطقه مسکونی با کوجه ها پررفت و آمد، عبارتست از يك شعبه بانک صادرات، يك دفتر ادو واج، تعدادی مغازه خوار و فروشی، قصای، سلعانی و غیره، با ضاذه چندین قهوه خانه وسیع در طول کوجه اصلی که مرکز تجمع رازلیقی هائیت که اگر در سرکار یا در شهر نباشند، در اینجا خواهند بود. وضع رازلیق در عین حال نمونه ای از عقب ماندگی منطقه سراب (و اساساً

چند طریق زیریدید می آید :

۱- مالکین سابق از راهبای گوناگون زمینهای وسیعی را تحت کنترل مستقیم خود در آورده اند و در آنها به کشت نیمه مکانیزه مشغول میباشند .

۲- رمدودی از رعایای سابق توانسته اند زمینهای متوسط و نیمهواسطی - حنسی مشاهده شده در حدود ... هکتار - را جداگانه آورند ، اینان بخشی از مالکین جدید را تشکیل میدهند .

۳- شاهپورها و افسران ارتش و بورژوازی شهری صد ها هکتار از اراضی بایر را تصرف و تحت عنوان رانتها جمع کرده و نیز در کشت در آورده اند .

۴- تاکنون يك شرکت زراعی در آذربایجان شرقی (تبریز) و دیگری در آذربایجان غربی (مهاباد) تأسیس یافته است . تأسیس این شرکت که بمفهوم سلطه سرمایهداری بیروگراتیک و مالکین فنودال برخورد و بورژوازی دهقانی و تبدیل دهقانان فدر و متوسط به مزد یاران کثرت پرزیست ، بسبب سازماندهی بیروگراتیک و ریخت و یاخت فراوان ، نتایج خوس نداشته است . بگفته کارمندان اصلاحات ارضی این شرکتها ضرور میکنند . طرح شرکتهای سهامی زراعی بمنظور حل اقتصاد منزلیزل خرد و بورژوازی دهقانی روستاها بیان آمده است ، یعنی در واقع - حال که صد ها هزار هکتار از زمینها و اراضی جنگلی نصیب سرمایه های کلان کمپادور و سرمایه امپریالیستی شده است و میشود ، و در بخشی از زمینها نیز اربابان سابق دهستانان ساک خود را امده اند - میباشد بر اساس يك طرح دولتی به وضع تولید و دهقانان خرد و پا که هنوز وزن سنگینی را در اقتصاد کشاورزی ایران تشکیل میدهند ، در صورتی که در این دهستانها ، برای بخش جمعی و برای سرمایه داران کشاورز ، تشاحب زمینهای دهقانان ، آنها هم در يك منطقه که دهستانی که بهر حال زراعت مکانیزه در آن مشکوکتر خواهد بود ، بی صوفه و کاری بود و در سر است ، بهر حال ، يك مردم این منطقه در اراضی صنایع انحصاری ریشه داری پیدا و از بسا .

روحیه مقاومت و رشادت برخوردار میباشند. در یک چنین وضعی البته سرمایه داران و فئودالها ترجیح میدهند که چنین منطقه‌ای را برای بورژوازی دهقانی و بخش دولتی باقی بگذارند. اما طرح دولتی برای تبدیل تولید کنندة خود را به مزدور با سرعت لازم پیش نمیرود. اولاً به علت مقاومت مردم، ثانیاً بخاطر خصلت بوروکراتیک سرمایه‌داری دولتی. مثلاً قرار بود که نخستین شرکت سهامی زراعی آذربایجان شرقی در همین سراب تشکیل شود که با مقاومت مردم دهقانان مواجه شده و مجبور شدند که بساط شرکت را در حومه تبریز پهن کنند.

بهر حال بنده خود را بورژوازی موجود در رازلیق نمیتواند رشاد کند. نه سرمایه داران رغبته و جرات دارند تا سرمایه های خود را به نهب و ماحورها به جلگه های کوچک میان کوهها و به میان این مردم مقاوم و لجوج منتقل کنند، و نه شرکت سهامی زراعی بسهولت میتواند تشکیل شود. با این تحلیل مختصر مسئله، منظره بین دست روستاهائی نظیر رازلیق میتواند در دیدگاه مان مجسم شود. اینک تضاد های موجود در رازلیق را جمع بندی میکنیم:

— تضاد بین دهقانان فقیر (یعنی بخش عمده اهالی که بروی زمین خود ویا بروی زمین اجاره‌ای به کشت مشغولند و یا به دامداری میپردازند) و بانکها، که قسمت اعظم سرمایه خود را از بهره کمرشکنی که از دهقانان دریافت میدارند، تامین کرده اند و صورت ظاهر قضیه اینست که "برای پیشرفت کشاورزی، دامداری و دامپروری بروستائیان کمک" میکنند.

— تضاد بین دهقانان ازبیکسو و تجار، رباخواران و مالکین سابق منضقه سراب (که نفوذ سیاسی فراوانی دارند) ازسوی دیگر.

— تضاد بین کشاورزان توتونکار و شرکت رختانیات.

— تضاد بین مردم ده و دستگاههای مختلف دولتی (که با گرفتن مالیاتهای گوناگون

از جمله مالیات بر آبهای جاری، ضبط چراگاههای آب و اجدادی ده و غیره مردم را تحت فشار قرار میدهند.

— تضاد بین دهقانان کم زمین و مالکین اجاره دهند زمین (حاجی ناصرالدین که یکی از بزرگترین زمینداران رازنیک است در حدود ۱۰ هکتار زمین آبیاری نشده در اختیار دارد که بد دهقانان بی زمین یا کم زمین اجاره میدهد).

هرگاه زائد ازمی، سازمان امنیت و دستگاههای قضائی وجود نداشته باشند، بانکها، شرکتها و موسسات سرمایه داری دولتی نمیتوانستند با کانه پاره های بنام مسفته و جنگ و تعهد نامه و غیره دهقانان را از آنها بدین بیرحمانه استثمار کنند.

بنابراین تضاد اصلی جامعه رازنیک عبارتست از تضاد بین اکثریت فقیر و بانه دهقانان و دهقانان بعنوان تولید کنندگان کوچک از یکسو، و مالکین و سرمایه داران بورژوازی که دولت آلت سرکوب آنهاست — از سوی دیگر.

این تضاد هنگامی تشدید میگردد که تفاوت بیشتر ده یعنی چراگاه — که در شرایط دنیوار زندگی مردم ده اهمیت حیاتی پیدا کرد — بعنوان اینکه ملی شده از جانب یکی از دستگاههای دولتی ضبط و تحت حمایت زائد ازمی در اختیار حتم در بزرگ و صاحب نفوذ ایلانی گذاشته شد. اهمیت خاص چراگاه بخصوص بد این علت است که دهقانان که در کارزار است با مشکلات درآمدی روبرو هستند نمیتوانند گرفتن از درآمد اوی میتوانند از فشار خرد کنند و از بدبختشان را ختم کرده است و تاحدی بنگاهند. علاوه بر این، از نظر مردم رازنیک، ضبط چراگاه نشانه بارز فشار و زور است که مالکین بر دهقانان تحمیل میکنند. نه تنها فقر و محنت اهلانی در این امر دخالت داشته و داشته اند، بلکه آنها همچنین فشار تحمیل باید بری علیه غرور و حیثیت خود تلقی میکنند. مابین ترس و برای رازنیک، مقاومت در برابر تجاوز و انان بد ثروت مشترک و حقوق حقه مردم، بصورت ضروری ترین و حاد ترین مسئله درآمد. عبارت در بگرد و در شرایط خاص، معنی تضاد اصلی جامعه

رازیقی بشکل نضار با تاج و زنگاران - یعنی در ابتدا بانوکران، حشم و ارایلاتی و سیر با نوکران باضافه زائد ارمها و سرانجام بگل در ستگاههای نهانی - ظاهر شد. چراگاه، کوه پرده ایست که نسبت به راز منطقه سکونی قرار دارد. این کوه در فصل بهار از علوفه پوشیده میشود و میتواند هزاران رأس دام را خوراک دهد. این کوه از برسات برای رازیقی ۸۰ یا ۱۰۰ (۱) بشمار میرفته است و مردم این چراگاه را بطور سار "کوه" مینامند.

در بهار سال ۹۴ جنبش بخاطر کوه برپا شد. اکنون از این جنبش بنام "داغ و عوا" میگویند (۲) صحبت میکنند. چون فقط هنگام بهار از این کوه استفاده میشود، از این رو بهار سال ۹۴ به فصل مبارزه بخاطر کوه معروف شد.

رازیقی ها پیش بینی میکنند که در آینده نیز ممکنست ناچار شوند دست کم یکماه از حیاتی ترین روزهای سال را در مبارزه بخاطر کوه بگذرانند. در آغاز بهار ۹۴ حشم و ارشاهون، بر اساس اجاره ای که با اداره منابع طبیعی منعقد کرده بود، دامهای خود را به چراگاه وارد میکنند و در دامکوه چادر میزنند. رازیقی ها و قتیکه از ماجرا باخبر میشوند و با کلمه دامهای خود چراگاه را اشغال میکنند. حشم و ارشاهون پس از چند برخورد مسلحانه (هر دو طرف مسلح بودند) خود را ناچار به عقب نشینی میبینند. رازیقی ها که بطور مستجمعی کوه را اشغال کرده بودند، پس از چند روز دیگر نیاز به باقی ماندن در کوه را احساس نمیکنند. خصوصاً با توجه به ضرورت کارهای زراعتی بده باز میگردند، لیکن برای نگهداری از ثروت مشترک قرار میگذارند که هر شب یک بخش از روستا تعداد معینی را بکوه اعزام دارد تا بنوبت پاسداری دهند. این نظم وجود داشت تا اینکه حشم و ارشاهون به تعرض پرداخت. او که در ابتدا دست بسته و گریخته دامهایش را به چراگاه گسیل میداشت، به پست گری زائد ارمها و رعد و بیرون راندن رازیقی ها برآمد. ولسی رازیقی ها مقاومت کردند. ضمن برخورد هائی که بین نوکران حشم و ارشاهون و زائد ارمها

از یکسو، و یاسداران بجویداران رازلیقی از سوی دیگر رخ داد، و دشمن از رازلیقی‌ها آسیب دیدند. این امر، خشم و نفرت عمیق اهالی را برانگیخت. آنها ناجارکارهای خود را متوقف کردند؛ شمشیرها بصدای آوازه (۳) و دوباره بدفعه ستجمعی بطرف کوه پراخ افتادند. مردم در سناهای اطراف که از ماجرا خبردار شده بودند، بیاری رازلیقی‌ها شتافتند. مثلاً ازین روستا بیست نفر سوار که گویا اسلحه نیزه داشتند، به رازلیقی‌ها پیوستند. علاوه بر این، رازلیقی‌ها در پای کوه از جانب یک تپه از شاه‌دونها، که با تپه مربوط به حشم در میان خوبی‌ها بودند، برگری مورد استقبال قرار گرفتند. اینان به رازلیقی‌ها آموختند که چگونه با نوکران حشم در آنکه بشیوه ایلاتی با جفا و قتل‌سنگ نبرد میکنند، مبارزه نمایند. و تعدادی از قتل‌سنگ خود را که با پشم می‌بافتند را اختیار آنها قرار دادند. رازلیقی‌ها در سه نقطه پرچم ایران را بنحوی که بخش، سرخ و رنگ آن در بالا باشد، نصب کردند (۴). بهر حال، این عمل رازلیقی‌ها یک نوع تهدید و مقاومت ناپای جان بود. در برخورد ها، که بین آنان و نوکران و ژاندارم‌های روی داد، سرور و شرفی‌های رئیس پاسگاه بناراج رفت و لباس وی پاره گشت. ژاندارم‌ها نتوانستند در همان راه فرود آوردن پرچم سرخ وارد آرند. در مقابل، با شانه‌ها، تعدی بیشتر و اعمال توهین آمیز ژاندارم‌ها، جادوهای ژاندارم‌های وحش در این راه‌زنان و تجاوزکاران - به محاصره رازلیقی‌ها درآمد و هیچ‌یک از آنان نتوانستند از جادوهای بدخارج شوند. در این هنگام بود که کامیون‌های ارتشی پیدا شد و سربازان از آنها پیاده شدند. سربازان بنوبه خود، رازلیقی‌ها را مورد محاصره قرار دادند. مردم رازلیقی تصمیم داشتند به هر قیمت شده از حق خود دفاع کنند و دشمن را از جسرگاه بیرون ببرند. هر عمل از جانب سربازان و ژاندارم‌ها نتوانست با عکس العمل جسورانه رازلیقی‌ها مواجه گردد. ادارات دولتی شهرستان که در تمام این مدت با اشتنا بزرگی دنبال راه حلی می‌گشتند، سرانجام هیات نفوذی حل اختلاف اداره منابع طبیعی

را برای تحقیق معلی بکوه اعزام داشتند . به سرمازان و زانده ارماها دستور بازگشت دادند
 شد ، قرار شد که چشم دارنیزبانوگران و دامهایش کوه را ترک کنند . باین ترتیب
 هنگامیکه دیگر فصل بهره برداری از کوه سپری شد و بدو غاصبان از حرم رازلیق بیرون
 رانده شدند . رازلیقی ها پیروز شدند و به سرعت و حرکت کردند . اما در این موقع حادثه
 تحریک آمیزی رخ داد : فرمانده زانده ارمری سراب که با کینه جونی در پی شکار مرکب
 بود ، جانی را در ده دستگیر و در اخل جیب خود میکند . مادر جوان با شتاب خود را
 جلو ماشین پرت کرد و تا بدین وسیله از حرکت آن جلوگیری کند . زانده ارما به انبساط
 رئیس ، مادر را که گویا آتش بود ، بانگ از سر راه ماشین و در میزند . مضروب ماشین
 یک زن بید فاع و آستن ، موج خروشان از خشم و جمعیت برانگیخت و تصمیم بر این
 شد که همه بطور منجمعی بشهر رفته تا قاطعانه علیه اینهمه بیدادگری و تعدا و
 اعتراض کنند . مردم با هر وسیله و بطور عمد و پای پیاده راه شهر را در پیش گرفتند .
 قرار شد کسانی که زود تر میرسند در نقطه معینی در حوالی شهر توقف کنند تا از آن پس
 حرکت جمعی و عمومی باشد . و این درست روزی بود که بخاطر مرگ " آیت الله حکیم "
 تعطیل عمومی اعلام شد ، و خیابانهای محدوده سراب پر از شهریها و روسایایان
 بود . با انتشار خبر قیام رازلیقی ها ، ماموران حکومت در چار و حشت و در آسبگی نفوذ
 العاده شدند . در هم آسختن رازلیقی ها با انبوه سایر هفتانان در خیابانها - که
 تعداد قیام کنندگان را چندین برابر نمایش میداد - بر این وحشت و سراسیمگی
 بی افزود . تعدادی از مردم رازلیقی را که در یاسگاه زانده ارمری بازداشت و مجروح کرد
 بودند ، با انتشار خبر آن در رازلیقی ها بشهر با شتابزدگی آزاد نمودند - هر چند که
 بعد از دستهای دیگری را گرفته و مضروب کرده اند .

رازلیقی ها نخست تلگرافخانه را آتش زدند . کارمندان را مجبور نمودند که کسبه
 کارهای خود را متوقف کرده و تلگراف آنان را بشاه مخا بره نمایند . پس از آن مامورین

را از میان خود در تلگرافخانه برگذاختند تا بعضی ریافت پاسخ تلگراف، آنرا با اطلاع دیگران رسانند. این مأمورین هر چند ساعت یکبار عوض میشدند و این برنامه تا چند روز ادامه داشت. ولی جواب تلگراف هیچگاه دریافت نشد.

در همان روز، مردم رازش بداد گستری رفتند. کارمندان را از سرمیزهایشان بلند کردند، کارهای جاری را متوقف نمردند و گفتند که هیچکاری از کار ما مهمترینست، اول از همه باید بکار رسیدگی شود. همین صحنه در فرمانداری تکرار شد. آنروز تمام سراب وضع پر جوش و خروش و انتلاهی بخود گرفته بود. رفت و آمد وسایل نقلیه متوقف شده، همه مردم از مستی که بر راز لیبی هارفته بود، مقاومت آنان آگاه شدند.

هنگامیکه رئیس دادگاه به همراه فرمانده ژاندارمری میخواست با جیب خود طول خیابان را طی کند، با انبوه جمعیت خشمگین مواجه شد. مردم از رئیس دادگاه میخواستند که فراموش کند ژاندارمری را در اختیار آنان بگذارد. رئیس دادگاه با انتماس و خواهش آنها را به آرامش دعوت میکند. در تمام این مدت، جمعیت با باران از تف و شعارهای اعتراض آمیز، نفرت خود را نسبت به فرمانده ژاندارمری گل و ورزیم ارتجاعی فاشیستی و نسبت بخاندان دیکتاتور ابراز میداشتند. در همانان میگویند مابعدری بهیجان آمد بودیم که هرگاه فرمانده از جیب پیاده میشد تکه تکه اش میکردیم و هیچکدام از ما را نمی توانستند بعنوان قاتل دستگیر کنند، ولی با احترام رئیس دادگاه نخواستیم او را از جیب بیرون بکشیم.

ویژگیهای جنبش رازش

۱ - این یک جنبش خود بخودی بود که صرفاً به ابتکار توده رهاقان برپا شد و جریان یافت. رهاقان خود متعجبند که چگونه و چگونه آنها را نشان آنچنان یکباره بجوش آمد و آنچنان حواش سرخ و بر تحرکی را موجب شد.

در طی جنبش هیچگاه اختلاف و دستگیری پیش نیامد. آنچه نقش میگذراند همه از یکپار ^{حقی}

و وحدت اکثریت قاطع مردم حکایت میکند، بدون آنکه رهبران، در کار باشند. هیچ
 راجلی در دست نیست که نشان دهد جنبش از طرف افراد خاصی بطور آشکار یا نامرئی
 رهبری شده باشد. زائد بر مری و سازمان امنیت، بدنیال آن، نتوانستند کسی را
 بعنوان "محرک"، متهم و بازداشت کنند.

۲- متنفذین یعنی خرد و بورژواهای روستائی که در آغاز کار با اتخاذ رویه سازشکارانه
 و خیانت آمیز در مورد سرنوشت چراگاه در سر ابرار ارات و ولتی خود را متفصح گستره
 بودند، در جریان جنبش کاملاً منفرد گشتند.

۳- در رازلیق عناصری از بازمانده های حزب تود و وجود دارند، یکی از اینها جز
 خن پائینی از قشر مرفه است که شخصی با هدیش و با سواد و کاربراست، لیکن از مدتها
 پیش ازین عیوش و کاربری را در خدمت کوششهای تسکین طلبانده برای یاصطلاح عمران
 در قرار داده است تا بدینوسیله هم نظر مردم را جلب کند و هم خود را بتوانائی برساند
 در مواقع نقض او تلاش برآشفتن دادن مردم با حکومت بوده است. چند سال پیش که
 ماموران سازمان ضد خلق موسوم به "بایداری ملی" برای عضوگیری ب روستا آمد،
 و دهقانان را توی مسجد جمع کرده بودند، با اینکه اکثریت قریب با اتفاق اهالی به
 حیلہ های مختلف خود را کنار کشیدند، این شخص عضویت سازمان مذکور را پذیرفت
 و سپس بتوجیه عمل خود پرداخت. او در جنبش اخیر شرکت جست ولی حاضر نیست که
 چیزی از آن بیاموزد. او در گذشته رئیس انجمن د، بود، امروز فقط عضو انجمن است.
 بطور کلی، دیگر از اعتبار پیشین چیزی برایش باقی نمانده است. عیب کار را اینجاست
 که چند تن از دهقانان آگاه و فقیر و بیسواد - که اینان نیز در مبارزه گذشته شرکت
 داشته و شرافت و سیاست را امنی سیاسی خود را حفظ کرده اند - تحت تاثیر این شخص
 قرار دارند.

۴- پشتیبانی فعال روستائیان اطراف، بمشند بسیار مهم است. آنان بدون آنکه

مستقیم در مبارزه رازلیقیان بی‌نفع باشند بیاری آنها برخاستند و بیشک این تجربه گرانبها نیست. این امر، نشانه آنست که **تغافل اصلی نه در درون ده**، بلکه **بعین** زمینکنان مستعدیده ده از یکطرف، و دولت بعنوان **نماینده تجار و کاران** از طرف دیگر میباشد و اینهمه، ناشی از رشد آگاهی روستائیان است.

۵- رازلیقی‌ها در کوه شجاعانه از ثروت مشترک و حیثیت خویش دفاع نمودند. آنان مسلح بودند و این امر در برابر نوکرها و آدم‌های مسلح حشم در شاهسون، به آنها حسارت می‌بخشید. هر چند انشاء نمیکنند ولی چنین برمی‌آید که **تیمارد ازبک** طرف مقابل را بدون جواب نگذاشته اند؛ بدون اسلحه هرگز نمیتوانستند بکوه قدم بگذارند و غاصب را بیرون ببرند. در شهر نیز **بیک** اعتراض توده ای مبارز و ورزیدند. در هقانان مصمم بمقاومت در منطقه در هقانی خود، نیروی عظیمی را بوجود می‌آوردند؛ بویژه هرگاه پیروان را آنان را از یک سازماندهی توده ای برخوردار ساخته باشد، شکست ناپذیر خواهند بود. توده در هقانان متحد اماسی شکل و فاقد رهبری رازلیقی که برای نخستین بار **بیک** حشمت مقاومت دریافته علیه غصب ثروت اشتراکی خود دست زد، بودند. وقتی شهر ریختند نیز همچون یک توده آگاه، محسوس و مبارزه جو - که سرشار از خشم و نفرت طبقاتی است - عمل میکردند، نه همچون رعایانی که برای غرض **مظلومیت** و طلب توحم به پیشگاه مقامات مربوطه شکایت برده باشند. وقتی در نظر آوریم کس در هقانان مادر شرایط عادی چگونه را در عروجهای ادارات شهرستان روی آورده و در شبها بنشان را بطور مظلومانه بخل میکنند و با هریاز بسته شده، ن در ب انسانی مأمور مربوطه مثل فنر از جای خود می‌پزند، آنوقت در می‌یابیم که عمل رازلیقی‌ها در هجوم شهر، اشغال ادارات دولتی و **تاجداران** فرمانده زائد امری در خیابان‌ها ده حد حسارت آموخته و **امید بخش** است.

۶- در دستگاههای دولتی در برابر حشمت و محاسن **تاجداران** نموده اند و سپس به عقب

نشینی برداختند. دشمن خیال میکرد که بافرستادن زاندارم و سپس سرباز به کسبه مردم را مرعوب خواهد ساخت. اما در نهایت مقاومت فعال و دلبیرانه آنان غافلگیر شده متوجه گردید که در این شرایط، توسل به سرکوب سیرحمانه برای او - یارگران تمام نخواهد شد؛ اجباراً عقب نشینی کرد و هیأت حل اختلافی وارد معرکه گرد و سربازان را دستور اجعت داد. سرانجام تحت فشار بود و اجاره خشم را فروگذاشته و بسمه رازلیقی عاایشهاد نمود که در نغرازش سفیدان خود را برای عقد اجاره معرفی کنند. اما بعد از بازگشت مردم از کوه، دشمن در رصد و تعقیب و انتقام جوش برآمد و دسته دسته مردم را به پاسگاه زاندارمری بردند و در زیر ضربات چوب و شمشیر گرفتند. اما هجوم دستجمعی آنان بشهر و سنگاهایی در ولایت را دوباره عاف کرد. ساخت. گادرواندارمری و شهرهای شهر کوچکی مانند سراب برای حنان جمعیتی کافی نبود. استفاده از ارتش و اسلحه هرگز نتوانست نتیجه معکوس بیاورد؛ بود دشمن همواره از نیروی خشم انقلابی توده ها هراسان است. او بیپرده تلاش دارد که آتش خشم انقلابی و کینه خلق را زیر خاکستر عرب و وحشت پوشیده نگه دارد و دست کم برای مدتی خاموش سازد. از این نظر میگویند که هرگز کوشش برای کارزدن این خاکستر را یاد رنده خوبی فاشیستی خود خشن نماید. سرکوب جنبش دانشجویی و شکنجه بهترین فرزندان خلق در سیاهالها نمونه این کوششها میباشد. اما وقتی که این آتش شروع بزمایه کشیدن میکند و دستگاههای رژیم را غافلگیر مینماید، آنوقت اولاً امکان سرکوب سریع را از دست میدهد و ثانیاً خود روشی انعطاف آمیز در پیش میگیرد و عقب می نشیند. زیرا میدانند استارتی بخشونت در اینجا بیپرده است و احیاناً به گسترش هرچه بیشتر نیروی انقلابی توده خواهد انجامید. عقب نشینی در برابر مردم تهران علیه شرکت واحد اتوبوسرانی و عقب نشینی در برابر جنبش رازلیقی، نمونه هایی از این تاکتیک است.

بر اساس پیشنهاد اداره منابع توسعه، برین سفیدان، در هر کبی اقدام به جمع آوری پول نمودند تا چراگاه بنام ده نفر از ریش سفیدان این رازلق اجاره شود؛ حتی مدتی پول هم جمع آوری شد. اما این امر با مقاومت و امتناع مردم روبرو گردید. مردم اعلام کردند: چراگاه کوه فقط بلام ده نفر اجاره شود. رواقع رازلق ستم بین چوپان چراگاه خود محروم شده ایم و در هر حال ثروت مشترکمان از دست ما بیرون خواهد رفت؛ فقط ده نفر حق استفاده از آنرا کسب میکنند، و ممکنست که بگروزملا از استفاده از آن محروممان کنند. به این ترتیب، جمع آوری پول متوقف گردید.

این بود تحولات رازلق تا مرداد ۱۳۴۶.

امروزه چند رازلق بزندگی عادی خود ادامه میدهند؛ آن وسعت و یگانگی جای خود را برانگیزی متعارف ناشی از خصلت روابط تولیدی موجود داده است؛ با اینحال پیروزی وحدت و یارید اری تاثیر خود را بر روانشناسی جامعه رازلقی اعطاء کرده است. بعلاوه اینکه هنوز مسئله بطور نهایی حل نشده است. اگر در ضمن در یکبار سران تا کمیتهای خود را جانشینان شود - که میشود - بدون تردید باید منتظر مسووح تازمای از مبارزه فعال مردم رازلق بود.

توضیحات

- (۱) بازالای معنای چراگاه بهاره است که در مقابل یلاق و تنلاقی - که بمعنای جایگاه تابستانی و جایگاه زمستانی میباشد - قرار دارد.
- (۲) معنی دهوی کوه.
- (۳) شپور وسیله عوت به تجمع است.
- (۴) طبق قانون اساسی پرچم ایران سبز و سفید و سرخ است. رنگ سبز همواره را بالا قرار داده شده است. اولین بار در مصوری دهها (۲۵-۱۳۲۴) رنگ سرخ در بالا قرار داده شد. قاضی محمد یحیی از رهبران این جمهوری که پس از شکست

جنس در رد ادگاه نظامی مناکه و تیرباران شد ، به هنگام محاکمه در برابر این سوال که چرا پرچم را بطور معکوس برافراشته بود ، پاسخ داد که در تانک این اساسی ترتیب قرار دادن رنگها قید نشده است ، میتوان بهر سرخ رنگ آنرا در بالا قرار داد .

" نمی بایست اسلحه بدست گرفت . " برعکس ، می بایست بنحوی مصمم شو ، با قدرت تر و بارو حیثیای تنها جی تر اسلحه بدست گرفت . می بایست برای توده ها ، غیر ممکن بودن قناعت ورزیدن بیک اعتصاب صالحت جویانه ، و ضرورت یک مبارزه مسلحانه تسکین نیافتنی و بی باکانه را توضیح داد . در یک کلمه ، امروز باید به نارسا بودن اعتصابهای سیاسی آشکارا از عیان کرده و با صدای بلند آنها اعلام کنیم ؛ باید تبلیغ و تحریک را بنفع شورش مسلحانه در میان توده ها بعمل آوریم ، بدون اینکه بهانه لزوم " تقدم درجات " ، اصل مسئله را ماست مالی کنیم و بروی آن نقاب بکشیم . از نظر توده ها مخفی نگهداشتن یک جنگ عوار آمیز و نابود گرانه چونان یک هدف آنی عملیات آینده ، یعنی گول زدن خود ، و فریب دادن خلق .

لنین : " تعلیمات شورش مسکو " ، ۱۹۰۶

انتشارات عصر عمل توسط عده ای از
 هواداران جنبش انقلابی خلق
 منتشر میشود . بحث کمبود
 امکانات ما برای توزیع این انتشارات
 با سازمانهای جبهه ملی ایران -
 خارج از کشور - تماس گرفتیم و آنها
 موافقت کرده اند که امکانات خود
 را به منظور توزیع انتشارات بسی
 که در جهت دفاع از جنبش انقلابی
 تشخیص میدهند در اختیار ما
 قرار دهند .

کلیه مسایل و مطالبی که در جهت
 بررسی شرایط جوامع تحت ستم و
 دفاع از جنبش خلقها علیه امپریا -
 لیسم و جاذبه پرولتاریا علیه سرمایه
 داری نگاشته شده باشد جای خود
 را در سلسله انتشارات ما خواهند
 یافت . از اینرو از همه چارنسن
 و طرفداران جنبش میخواهیم که در
 صورت تمایل مطالب و نوشته هائی
 را که در مورد مسایل بالا تدوین
 شده است برای انتشار به آدرس
 زیر ارسال دارند .

75 KARLSRUHE 1
 postfach 2563
 West Germany